جنگ چالدران

تألیف

نصرالله فلسفی

استاد دانشگاه

دی ماه ۱۳۳۲

چاپخانهٔ دانشگاه

۱- روابط ایران و عثمانی در آغاز دولت صفوی

زمانی که شاه **اسماعیل اول صفوی** در سال ۹۰۷ هجری قمری، **الوندبیگ بایندری آق‌قویونلو** را، درمحل **شرور** نزدیك قلعهٔ **نخجوان**، شکست داد و شهر تبریز پایتخت امیران ترکمان آق‌قویونلو را گرفت، ودرآنجا رسماً برتخت پادشاهی ایران نشست (دوم‌ماه رمضان ۹۰۷)، **سلطان بایزیدخان دوم**، پسر **سلطان محمدخان دوم** فاتح قسطنطنیه، سلطان عثمانی بود.

سلطان بایزیدخان تا این تاریخ همواره برپیشوایان صفوی، که برای ترویج و تقویت مذهب شیعه‌وتحصیل قدرت وسلطنت شمشیرمیزدند، بچشم بدگمانی وخصومت می‌نگریست، و امیران بایندری آق‌قویونلو را، که دشمنان و حریفان سیاسی ومذهبی آنخاندان بودند، دربرانداختن دولت صفوی تحریض وتشویق میکرد.

مثلا چون درسال ۸۹۳ هجری قمری، **شیخ حیدر** پدر شاه اسماعیل در جنگی که با **فرخ‌یسارشروانشاه** [1] و **سلطان یعقوب آق‌قویونلو** کرد، کشته شد [2] (۲۰ ماه رجب) درجواب نامه‌ای که امیرآق‌قویونلو در مژدهٔ این پیروزی برای او فرستاده بود، چنین نوشت:

«...وازاستیلاوتغلب فرق ناجیهٔ **بایندریه**، ایدهم‌الله، برگروه‌ضالهٔ **حیدریه**، لعنهم‌الله ودمرهم، جهانیانرا فرحت درفزوده وازاشعهٔ‌شمع این فتح وفیروزی انجمن روم وشام را نوروصفا افزود.

۱- فرخ یسارپسرامیرخلیل‌الله پسر سلطان ابراهیم پسرسلطان محمد پسر کیقبلد پسر فرخ زاد نوادهٔ ابوالمظفرمنوچهرمشهور به خاقان.

۲- درمحل طبرسران نزدیك قلعهٔ دربند.

لاله صفت صوفی اگر سر کشد | باکله سرخ ز فرمانبری
غرقهٔ خون باد کلاه و سرش | بادل چون قیر ز یزدان بری»[۱]

چهارده سال بعد هم که شاه اسمعیل بخونخواهی پدر برخاست و **الوندبیگ بایندری آق‌قویونلو**، برادرزاده وجانشین **سلطان‌یعقوب** ،را درمحل **شرور** شکست داد ، و درتبریز برتخت پادشاهی ایران نشست، سلطان بایزیدخان باز ازروابطدوستانهٔ خویش با امیران بایندری آق قویونلو، که بسبب نفاق‌واختلافات‌خانوادگی‌ناتوان وزبون گشته بودند، دست برنداشت وهمچنان ایشان‌را باتفاق ویگانگی، وبرانداختن **جماعت ضال‌مضل قزلباش** تشویق وتحریض میکرد. ازآنجمله درجواب نامه‌ای که‌الوندبیگ پس از شکست «شرور» بدوفرستاده و ازوی برای دفع شاه اسماعیل و باز گرفتن تبریز کمك خواسته بود ، نوشت :

«... وطائفهٔ یاغیهٔ قزلباشیه، خذلهم‌الله ، گرچه شعلهای آتشین از کلاه سرخ نکبت اندود بکیتی‌درانداخته‌وچون مجوسیان‌روزبادگان(؟) آتش‌پارهارا فرافرق سربرداشته ، واز پیچش فوطهای کبود جهان را پردود ساخته[۲]، و چون میل‌آتشین ازآن سرزمین نمایان شده

دمی کو کشد لشکر نامور | بتیغی زند گردن تاجور

یقین است که منارهٔ بلند درپیش کوه **الوند** پست نماید . و چون‌کار از مواعظ گذشته‌وموقوف بتوفیق‌الهی‌مانده،مأمولست که‌علی‌الدوام باغیرت تمام‌کوشیده وقوت بازورا روی اقدام بحرکت درآورده باجمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده‌و تبرا از خویشتن‌داری کنان متوکلاعلی‌الله‌الملك‌المنان عزم جزم برقلع وقمع آن طاغیهٔ‌یاغیه ودفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته ، پیش ازآن‌که شرار فتنه بالا گیرد باطفاء درکوشند ، باشدکه بتوفیق الله بخاك سیاه پایمال ساخته نام ونشان‌آن ملاعین را ازصفحهٔ جهان بزدایند وعالمیان را باخبارمسرت‌آثار فتح وفیروزی‌شاد وخرم گردانندوهمت بی‌همتای همایون‌مارا مبذول‌ومصروف‌شمرده خلاف‌آن تصور ننمایند ... وازاعلام سوانح حالات عطالت واغفال جائز نشمرند که ازین‌جانب حسب‌الاشاره بوجهی که لازم‌آید تقصیری نخواهد نمود[۳]...»

۱ــ رجوع کنید به منشآت السلاطین احمد فریدون‌بیگ توقیعی چاپ استانبول ،جلداول، صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۲

۲ــ اشاره به تاج دوازده ترك وسرخ قزلباش است . برای اطلاع‌یافتن ازجزئیات تاج قزلباش رجوع کنید بجلد اول«زندگانی شاه عباس اول» ،تألیف نویسندهٔ‌این مقاله ، صفحات ۲۱۳تا۲۱۶.

۳ــ منشآت فریدون‌بیگ ، جلداول ، صفحات۳۵۱تا۳۵۳.

الوندبیگ بتحریك سلطان بایزیدخان بار دیگر در سال ۹۰۸ هجری قمری ، بامید باز گرفتن آذربایجان ، بجنگ شاه‌اسماعیل رفت ، اما این بارنیز شکست یافت و ببغداد گریخت . شاه اسماعیل در همانسال **سلطان مراد بایندری آق‌قویونلو** ، پسر سلطان‌یعقوب‌راهم ، که‌درعراق عجم واصفهان‌وفارس‌سلطنت‌میکرد، درمحل **آله‌قولاقی** نزدیك همدان شکست داد ، وقسمت بزرگی ازمرکز ایران را نیز بتصرف آورد .

چون خبر فتوحات شهریار صفوی باستانبول رسید ، سلطان بایزیدخان برای اینکه از حقیقت احوال دولت نورسیدهٔ صفویه و قدرت واقعی شاه اسماعیل‌اول آگاه شود ، نامه‌هائی بحکام سرحدی ایران و عثمانی فرستاد و ازیشان درین باره اطلاعاتی خواست . ازآنجمله در همانسال نامه‌ای به **حاج رستم بیگ مکری** از امیران کرد نگاشت که :

«... مدت مدیداست که خصومت‌جماعت قزلباش‌بارباب دولت‌بایندریه بچه‌انجامید ، علی‌ماهوالواقع معلوم نواب کامیاب ذوی‌الاقتدار، ومعروض عتبهٔ علیهٔ‌فلك‌مقدار، وحضرت‌بزرگوارمانشد . حالیا برای‌استعلام‌احوال دارندهٔ کتاب مستطاب قدوة الاقران **کیوان چاوش** بدان طرف فرستاده شد ، و اولکای جای شمامتصل آن نواحیست و بحقیقت حال تمام معلوم شماست . چون دارندهٔ مکتوب شریف بشرف ملاقات مشرف گردد ، ازاخبارصادقه و وقایع آن جانب هرچه پیش‌شما تحقق پذیرفته است بمشارالیه‌انهاء‌نواب‌کامیاب دارید،واین معنی را سبب عنایت شاهانهٔ مادانید ، و هرچه معلوم نموده باشند اصلاً کم نکرده شیمهٔ صداقت را بظهور آورید . تحریرأفی‌اول الربیعین سنهٔ ثمان و تسعمایة .»

امیر کرد پس ازچندی باوجواب داد که :

«...آنچه ازاستفساراحوال قزلباش مذهب خراش ، لعنهم‌الله ودمرهم تنبیه فرموده بودند، قصهٔ آن طایفهٔ‌یاغیه حالا برین منوال است که به**الوندخان** گزند رسانیده وازآنجا بعراق عجم رفته **مرادخان** را منهزم ومنکسر ساخته و درعراق عرب‌کار**پرناکیان**[1]را پرداخته وبا **چراکسهٔ مصر**[2]مصالحه واتحاد

۱ــ مقصود باریك بیگ برناك است که درعراق‌عرب حکومت‌میکرد ودولتش درسال ۹۱۴ هجری قمری بدست شاه‌اسماعیل اول منقرض گردید .

۲ــ منظورسلطان‌چرکسی‌مصر الملك‌الاشرف‌قانصوغوری ،ازسلسلهٔ ممالیك‌برجی است، که دولتش چندی بعد در سال ۹۲۲ هجری بدست سلطان سلیم‌خان اول منقرض شد .

نموده حالا عزیمت دیاربکر و مرعش داشته ، احوال ایران از بیداد ایشان پریشان ، و اکثر بلاد و نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته ، امید از فضل یزدانست که قلع و قمع گروه یاغیان بکر زوسنان غازیان و تیغ خون فشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاه زمان میسر و مقدر گردد[١] ... »

سلطان بایزیدخان چون دریافت که دولت امیران آق قویونلو محکوم بانقراض گشته و قدرت و سلطنت شاه اسماعیل در ایران تزلزل ناپذیر است ، ناگزیر بظاهر با پادشاه صفوی از در دوستی و مدارا درآمد ، و درسال ۹۱۰ هجری قمری سفیری بنام **محمد چاوش بالابان** با تحف و هدایای شایسته بدربار ایران فرستاد و اورا بفتح عراق وفارس تهنیت گفت .

ولی چون گروهی از پیروان مذهب تسنن از ایران هجرت کرده بدولت عثمانی (روم) پناه برده بودند ، وازین گروه شنیده بود که شاه اسماعیل و صوفیان شیعه نسبت بمردم سنی مذهب ایران تعدی و ستمکاری بسیار روا میدارند ، دو نامه بزبان ترکی بشهریار ایران نوشت که در یکی فقط او را بفتح عراق و فارس تبریك گفته بود ، و در دیگری گذشته ازین تبریك ، بشاه اسماعیل نصیحت کرده بود که از ظلم و تعدی دست باز دارد و بهوای نفس و تعصب خون بیگناهان را نریزد . بفرستادهٔ خود سپرده بود که اگر آنچه دربارهٔ تعدیات پادشاه صفوی شنیده است بحقیقت نزدیك بود ، نامهٔ نصیحت آمیز وی را بدو دهد و گرنه نامهٔ دیگر را تقدیم کند .

فرستاده چون بایران آمد ودریافت که آنچه مهاجران سنی گفته اند حقیقت داشته است ، نامه‌ای را که حاوی اندرزهای سلطان بود بپادشاه ایران تقدیم کرد . چون این نامه ازلحاظ تاریخی اهمیت بسیار دارد ترجمهٔ آنرا درینجا نقل می کنیم :

نامهٔ سلطان بایزیدخان بشاه اسماعیل

« جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب ، مبارز السلطنة و الحکومة ، صاحب الفتح الجزیل ابن الشیخ سلطان حیدر الصفوی **امیر اسماعیل** اسس الله بنیان عدله و افضاله الی یوم الدین را که مقام فرزند ارجمند این ولاء و مؤسس اساس سلطنت والا و سر سلسلهٔ دولت اعلی و جانشین کیخسرو و داراست . اولا بسلام سلامت انجام همایون مامفتخر ساخته ، ثانیاً ابواب گله بل شکایت گشوده اظهار مینمائیم .

« بعد ازاینکه آن فرزند عالیمقام بعزم کشیدن انتقام پدر حیدر سیر از

١ـ منشآت السلاطین فریدون بیگ ، جلد اول صفحات ۳۵۳ و ۳۵٤.



تصویر مرادبیگ آق‌قویونلو

ازقرن دهم هجری

گیلانات خروج کرد و با **فرخ‌یسار** شروانشاه جنگیدو بیاری بخت بروظفر یافت و بسزا رسانید، بعد با **الوند** لوند محارب نمودو بهزیمت گرفتار ساخت و بالشرف والاجلال در تبریز گلبیز براورنگ خسرو پرویز جلوس کرد و کامکار شد، آنگاه که این دو نوید مسرت پدید درمرز و بوم روم شایع گشت بسیار خرسند شدم و منتظر قدوم بشیری با بشارتنامهٔ مخصوص ماندم که درورود آن جوابنامهٔ تهنیت آمیزی باسفیر مخصوص بفرستم. چون اعلام ازین قبیل وقایع عظیمه از عمدهٔ تکالیف حکمدارانست. هنوز از آنجانب نه بشیرو بشارت و نه اشارتی واقع شده بود، که بشارت دیگر درین کشور شایع گشت ومعلوم شد آن امارت‌مآب خطهٔ وسیعهٔ عراق وفارس رانیز از وجود مظلمه آلود **بایندریه** پاك و بآفتاب نجدت تابناك کرده بالیمن والاقبال ضمیمهٔ ممالك مفتوحهٔ امیرانه نموده‌اند. چون این خبر شادی اثر تشنیف ساز صماخ مسرت گردید و بشارت نامهٔ نیز از آنجانب نرسید، لازم آمد که فتوحات پی‌درپی آن سیادتمآب شهامت نصاب را تبریك و تهنیت گفته درطریقهٔ اخلاص کیشی ومودت گستری تقدم بجوییم، ودرین‌ضمن بعض وصایای بی‌غرضانه هم بگوش‌هوش آن نتیجهٔ خانوادهٔ ولایت رسانیده نظر دقت بافطانت آن امارتمآب را درباب تعمیق مضارچند مسئله منعطف سازیم:

«اولا — دراکثار واسراف درقتل که باعث کوتاهی عمر وسبب بدنامی ابدی ودر شرع وعقل غیرممدوح ومقدوح است، تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب فرمایند. البته شنیده‌اند که نام **حجاج وچنگیز** و **تیمور** را اعالی و ادانی بچه عنوان بزبان آورده ومی آورند.

«ثانیاً — لازم نیست که ترویج وتعمیم یك طریقهٔ مخالف عامهٔ مسلمین را از برای پیشرفت امور سلطنت سه روزهٔ دنیا آلت قرار داده در میان امت خیرالبشر تفرقه بیندازند وبواسطهٔ این تباعد وتنافرالی آخرالایام امت مرحومهٔ ستمدیدهٔ حضرت خیرالانام را دشمن همدیگر ساخته قوای مادیه و معنویهٔ اسلام را بکاهند وباین وسیله باعث دست‌اندازی اعادی دین برممالك مسلمین شوند.

« ثالثاً قبور ومساجد و تکایا و زوایا و سایرآثار سلاطین و امرا و علمای سالفین وسابقین رانگذارند که بعض نادانهای صوفیه باغوا واغرای انبوهی از مغرضین، که میخواهند موقوفات آنها را ملك قرار داده غصب کنند، خراب نمایند، چه آنها اسناد و حجج مالکیت اسلام در آن ممالك وداعی ذکر جمیل مشاهیر رجال امت حضرت حبیب رب‌لاینام است.

«رابعاً استمالت بعدل وانصاف درقلوب اهالی مؤثرتر ازاظهار بطش وشدت وخونریزیست. بهتر اینست که درهر امر مساوات وعدالت وحریت مشروعهٔ اهالی برای آن‌امارتمآب پیشه گشته مرغ قلوب اهالی را بدام صدق نیت وحسن سلوك شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشانرا ترك‌ننموده بخارج هجرت‌نکنند. زیرا آبادی مملکت و بقای دولت بخشنودی رعیت از حکومت است. هرگاه ایرانیان از

حکومت اتراك «بایندریه» خشنود می بودند ، آن سیادتمآب آن قدرممالك را نمی توانست بآسانی فتح نماید .

«ایران مملکتی است که چندین سلاله ازحکمداران معتبر قبل ازاسلام درآن اقلیم توسن سلطنت رانده وبعضی ازحکمداران آنها نیزدراغلب آبادیهای ممالك روی زمین بیاری همان ایرانیان فتحهای بسیارممدوح کرده بین السلاطین بنام نیکی تفرد جسته اند .

«ایرانیان نیزملتی بوده وهستند که تا پادشاه ازنجباوازخودشان نباشد بمیل انقیاد واطاعت نمی کنند ومیخواهند که پادشاه آنها دریکی از پایتختهای ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد ، وایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده بعدالت راه رود. لله الحمدوالمنة آنجناب شهامت مآب که از تمامی ایرانیان حسیب ونسیب ونجیب ترومنسوب بیکی ازخانوادهای قدیم ومعروف وممدوح ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند ، اگرعدالت را پیشه وترفیه وآسودگی رعایا وبرایا را همیشه اندیشه فرمایند ، اهالی ایران بالطوع والرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط بیك توجه آنولا ربقهٔ تابعیت و اطاعت را بر رقبهٔ عبودیت و رقیت نهاده در بقاء و ارتقای دولت صوفیهٔ صفویه جانسپارانه خواهند کوشید . اما درعکس معامله هرگاه بحیف سیف مالك ایران هم باشند، ازشرق وغرب دولت ومملکت خود را هدف تیرعداوت عامهٔ مسلمین قرار داده آنی آسوده ازهجوم واقتحام حکمداران وامراء عامهٔ اسلام نمانده مملکت ایران محصوروااهالی آن درانظارمسلمین مقهورخواهند شد. پس، چرا عاقل کند کاری که بازآرد پشیمانی ؟ مملکت پادشاه میخواهد ، پادشاه مملکت ورعیت ، واین هردو بعدالت معمور و مرفه میشود . پادشاه بادین ومذهب ،که ازامورمعنویه و اخرویه است،چه کاردارد . اگرآن سیادتمآب نصایح مشفقانهٔ اینجانب را اصغاء و قبول فرمایند، شکی نیست که همیشه دولت ابدمدت عثمانی را ظهیرومعین امارت وحکومت آنولا یافته عندالاقتضا معاونت فعلیه هم خواهند دید، وماعلینا الاالبلاغ.

«چون درین ولا بنا برتأسیس اساس وداد وتمهید لوازم اتحاد وابلاغ آن نصایح قدوة الاماثل والاقران **محمدچاوش بالابان** زید قدره ، بموجب سیاههٔ ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت و روابط محبت راکماینبغی ازینجانب مؤدی کرده دقیقهٔ معوق نگذارد و آنچه بزبانی سپارش شده است ، دروقت تقریرمجاز و مرخص فرموده خلافی درآن ملحوظ نفرمایند که ازمعتمدان وبندگان صداقت نشان قدیمی وصادق القول جبلی است و بعد ازتلاقی وکسب صفا حسب القبول و الرضا حسن اجازت و رخصت انصراف ارزانی داشته بتوفیق الله عزوجل روانهٔ اینجانب فرمایند . باقی ابواب معدلت و جهانداری بفزونی عمر و بختیاری گشاده باد الی یوم التناد برب العباد.[1]»

---

۱ ـ ازکتاب انقلاب الاسلام بین الخاص والعام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحات ٦٢ تا ٦٧

شاه اسماعیل با آنکه نصایح سلطان بایزید خان را نشنید و پس از آن باز در ترویج مذهب تشیع در ایران با کمال خشونت وقساوت رفتار کرد، بظاهر باسلطان عثمانی براه صلح ودوستی میرفت وازهر گونه اقدامی که بهانهٔ مخالفت آشکار ومایهٔ بروز جنگ میان دودولت گردد، دوری می‌جست . زیرا دشمنی نیرومند مانند **محمد شاهبخت خان** ازبك معروف به **شیبك خان** از طرف خراسان سلطنت نوبنیادش را تهدید میکرد، و امیرزادگان آق‌قویونلوهم هنوز برای تجدید حکومت ازدست رفتهٔ خویش، ازپای ننشسته بودند . بهمین سبب سفیرعثمانی‌را با نامه‌ای دوستانه[1] وهدایای شایسته باز گردانید .

پس از آن سلطان بایزیدخان چون دریافت که شاه‌اسماعیل‌و صوفیان قزلباش بنصایح وی توجهی نکرده ونسبت بپیروان مذهب تسنن همچنان باخشونت و ستمکاری رفتارمیکنند، بحکام ولایات آسیای صغیرفرمان داد که ازمسافرت رعایای عثمانی بایران جلوگیری کنند و مهاجران ایرانی را که بخاك عثمانی می‌آیند بمهربانی بپذیرند و املاك‌وخانه‌هاصوفیانی‌را که پیش ازصدوراین فرمان بایران رفته‌اند بایشان‌سپارند.

بهمین سبب شاه اسماعیل درسال۹۱۲هجری ، که درخوی قشلاق کرده وبابرخی از طوائف کرد در جنگ بود، نامه‌ای بسلطان عثمانی نوشت و ازو خواهش کرد که بحکام ومأموران ترك در ولایات مجاورایران دستوردهد که ازآمدن مریدان ومعتقدان خاندان صفوی بایران جلوگیری نکنند . سلطان بایزیدخان نیز در نامه‌ای دوستانه باوپاسخ داد که بسیاری ازرعایای وی ببهانهٔ زیارت اردبیل ودرك خدمت پادشاه صفوی بایران می‌آیند تا ازخدمت سربازی بگریزند . معهذا « چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی ازین‌طبقه دروقتی که داعیهٔ زیارت اولیاءِ الله علیهم‌الرحمة نمایند بر سبیل باز آمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردند تا طریقهٔ محبت چنانچه دلخواه طرفین ومقصود جانبین‌است معموروداٮر گردد ورشتهٔ‌محبت لاینقطع‌غیرمنقطع شود[2] ...»

شاه اسمعیل هنگامی که در تابستان سال ۹۱۳ هجری قمری برای سرکوبی

۱ـ متن‌جواب شاه اسماعیل بدست نیامد .

۲ـ منشآت السلاطین جلد اول صفحات ۳۴۵و۳۴۶

علاءالدوله ذوالقدر[1] ، که باسلطان‌مراد آق‌قویونلووصلت کرده‌بود و آذربایجان را از جانب مغرب تهدید میکرد ، عازم **البستان** گردید ، چون ناگزیر بایستی ازحدود **قیصریه** ، که درقلمروسلطان بایزیدخان بود ، بگذرد بسپاهیان خود فرمان داد که در متصرفات سلطان متعرض جان و مال مردم نشوند وبا رعایای او بمهربانی ودوستی رفتار کنند. درهمانحال نامه‌ای بسلطان بایزیدخان نوشت که :

«... انهای رأی ملك آرای عقده گشای آنکه درتاریخ دوازدهم شهر ربیع‌الثانی دریورت **نخربورنی** واقع شد[2] وازآنجا کوچ بر کوچ توجه بجانب مخالفان مصمم است ، ومحبت وعهدبدستوری که سابقاً مقرربود بهمان دستور فیمابین مؤکد است وخلل‌پذیر نیست . و درین اوقات فرخنده ساعات که عبور ولایات دارالاسلام روم واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقاً غازیان عظام و عساکر نصرت فرجام پیرامون اموال رعایای‌آن بلاد نگردند و تعرض نرسانند وجمعی که بواسطهٔ عبورمعسکرظفر پیکرمنهزم شده بودند ، استمالت‌داده بمحل ومقام خودآیند که اصلا با ایشان ازهیچ وجه مهمی نیست ... چون غرض تأکید روابط محبت والقاء مواد مودتست زیادت اطناب نرفت ...»

سلطان بایزیدخان در جواب این نامه شاه اسمعیل را « شهریار اعظم و تاجدار اکرم ، ملك ممالك عجم و نوئین بلادالترك والدیلم ، جمشید دوران و کیخسروزمان المؤید من‌عندالله ، الملك‌الجلیل شاه‌اسمعیل اسس‌الله قواعد عدله وعمره و ایده‌بتوفیقه و نصره ...» خطاب کرده ونوشته بود که :

«...مکتوب بلاغت اسلوب ... دراین ساعات واشرف اوقات رسید و از وصول موکب متبرکش به قیصریهٔ محمیه خبیروآگاه ساخت . امراء آن مرزوبوم را درتقدیم مراسم یکجهتی تأکید نموده اعلام رفت که درباب اتحاد

---

۱ ـ علاءالدوله ذوالقدر پسر ناصرالدین محمدذوالقدر، درقسمتی‌ازنواحی شرقی آسیای صغیر وحوزهٔ علیای رودفرات ، در ولایات مرعش و البستان و خرپوت وآمد و اورفه و غیره حکومت موروثی مستقل داشت . طوائف ذوالقدر در حدود هشتاد هزار خانوار بودند . علاءالدوله درسال۹۲۱ هجری‌درجنگی که باسلطان سلیم‌خان اول‌سلطان‌عثمانی ، پسروجانشین سلطان بایزیدخان کرد، کشته شد وبامرگ اودوران حکمروائی خاندان ذوالقدر، که از حدود سال ۷٤۰ هجری قمری آغازشده بود ، بپایان رسید .

۲ ـ چنین‌است‌درمنشآت‌السلاطین، ولی‌ظاهراً نخربورنی غلط و درست خرتاپوت‌یاخرپوت باشدکه نام کهنترآن حصن زیاد بوده است،وعبارت باید چنین باشد:«... دریورت خرپوت [نزول] واقع شد .

وصفای ذات‌البین دقیقهٔ فوت ننمایند و همواره درخلوص ووداد و رضای طرفین کوشند .... وچون رسوخ مودت و یگانگی آن‌سلطنت مآب عدالت مناب بدرجهٔ کمال و کمال درجهٔ‌وضوح پیوسته‌سکنهٔ آن‌مرز و بوم ازقدوم نصفت رسوم‌منضجر نگشته رعایت خاطرهمایون وجانبگیری ما را درهرباب محمی و مرعی داشتند و با علوشأن شمهٔ ازآن معطل ومعوق نگذاشته ، ان‌شاءالله الاعزالاکرم ازین جانب نیز همان شیوهٔ مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیرنخواهد گشت وفواید این نعمت جلیله بساکنان ممالك طرفین سمت ظهور یافته وفضل و شکرآن بصحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید[1]...»

درآغاز سال ۹۱۶ هجری قمری ، شاه‌اسماعیل بعزم جنگ با **محمدشاهبخت خان‌شیبانی ازبك** ، معروف به **شیبك‌خان** ، پادشاه ترکستان وماوراءالنهر، بخراسان لشکر کشید ، و بشرحی که در تاریخ سلطنت او باید دید ، پادشاه ازبك را در نزدیکی **مرو** شکست داد . شیبك‌خان درین جنگ کشته شد ، وشاه اسماعیل بسبب کینهٔ‌سختی که ازو در دل داشت ، فرمان داد جسدش را صوفیان خوردند ! وکاسهٔ سرش را در طلا گرفتند و ازآن جامی ساختند که تا پایان عمر درآن شراب می‌خورد . پوست سرش را نیز پرازکاه کرد و باسفیری برای سلطان بایزیدخان فرستاد .

سلطان عثمانی که باشیبك‌خان بسبب اشتراك مذهب‌وزبان روابط‌ومکاتبات‌دوستانه داشت ، ازین‌کار شاه‌اسماعیل ، که نشانه‌ای از عداوت باطنی وی بود ، رنجیده خاطر و خشمگین‌شدمخصوصاً‌پسرش **سلیم**، که‌بعدازو بسلطنت‌عثمانی‌رسید،ازمشاهدهٔ‌سرشیبك‌خان بقدری متأثرو اندوهگین گشت که کینهٔ‌شاه‌اسماعیل‌را بیش‌ازپیش دردل گرفت‌وبسیاری ازمورخان ترك این امر را ازعلل اساسی جنگ چالدران شمرده‌اند .

درهمانحال شاه‌اسمعیل‌صوفیان ومریدان شیعی‌مذهب‌خاندان‌صفوی را درولایات عثمانی بتاخت وتازومردمکشی تحریك میکرد ، چنانکه‌بدستوروی درسال۹۱۷هجری، **شاه‌قلی‌بابا** ازسران صوفیهٔ **تکه‌لو** ،ولایات **تکه** و**قرامان** و **سیواس** را غارت کرد و ، بشرحی که درصفحات بعد خواهیم گفت،جمعی‌ازسرداران‌و سربازان عثمانی را کشت .

۱ــ منشآت‌السلاطین ، جلد اول ، صفحات ۳۴۶و۳۴۷.

۲ــ برای‌اطلاع‌یافتن‌ازعلل اساسی‌وحوادث‌و نتایج‌این‌جنك رجوع کنید بمقالهٔ‌داستان‌یك باده‌گساری درکاسهٔ سردشمن ، از نویسندهٔ‌این‌سطوردرشمارهٔ۴دورهٔ چهارم‌مجلهٔ‌سخن چاپ‌تهران

سلطان بایزیدخان بعلت آنکه در یتزمان پیروفرسوده و در داخلهٔ کشور گرفتار عصیان پسر کوچك خود سلیم بود، ازدشمنی آشکارواقدام بجنگ با شاه‌اسماعیل احتراز می کرد و ناگزیردربرابرتهدیدات وتحریکات شهریارصفوی بردباری وملایمت‌می‌نمود. بهمین سبب نیز چون ازتاخت و تاز «شاه‌قلی‌بابا» و غارت و کشتار او در ولایات عثمانی خبریافت، بنوشتن نامه‌ای که ترجمهٔ آنرا دراینجا نقل میکنیم، قناعت کرد:

نامهٔ سلطان بایزیدخان بشاه‌اسماعیل

«بعدالالقاب ... ای جوان کم‌تجربت، باز نصیحتی ازپدربشنو. ازبرای قبولانیدن مذهب تازه‌ات خون مسلمانان را مریز، و وعید من‌قتل مؤمناً متعمداً فجزائه‌جهنم خالدین فیها، را ازخاطر دورمدار. طریقهٔ اجداد عظامت انارالله برهانهم رامسلك خود ساز. فرستادن پوست شیبك‌خان سلاطین شجاعت‌آئین عثمانیان راگرفتار خوف و تلاش نمیکند. بعضی اشخاص ملعنت اختصاص را باین مملکت فرستادن‌وجهال نیك وبدنفهم این‌ممالك رابوسیلهٔ ایشان بالاغفال بایران کوچانیدن ودر راهگذارشان آبادیهارا تاراج واهالی مسکونه رامقتول گردانیدن کار دزدانست، نه کارپادشاهان. مملکت ایران مانند پلیست که میان دواقلیم بسیاروسیع اسلام‌نشین قراردارد. این پل محتاج بیك محافظ بااقتدارست که‌هنگام‌لزوم‌درسرپل جلودشمن اسلام‌رابگیردو بامداد غازیان نگذارد که‌حمله آوران‌ازپل باقلیم‌دیگر بگذرندو بخرابی بپردازند. ازروش کارهای فوق‌الطبیعه استنباط میشود که حضرت مالك‌الملك شما را بجهت محافظت آن پل انتخاب کرده موفق بفتح‌ونصرت‌مینماید. پس‌لازم وواجبست که تشکرات‌مقتضیهٔ‌خداوندی را بجای‌آورده قدراین‌نعمت عظمی‌را بدانید واین پل را بواسطهٔ مباینت‌مذهب قطع‌نکرده مسلمانان طرفین را منع ازمراوده وملاقات‌یکدیگر ننمائید. چنانکه پیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت میخواهد و سلطان اطاعت از رعیت. مذهب امری است معنوی. سلطنت امریست مادی. برسلطانست که عدالت پیشه کرده مداخله بأمورمعنویه ننماید.

«دیگر آنکه ازاستیلای‌ممالك روم‌قطع امید کنید و بهتر آنست‌جدوجهد باضمحلال وجود ملوك‌الطوایف ایران و توران و هندوستان نموده سلطنتی بسیار باقوت درآن سامانها تأسیس کنید. ومن‌بعد طوری رفتار ننمائید که‌غازیان عثمانیان که مشغول‌بجهاد فی‌سبیل‌الله وساعی باعلای کلمهٔ الله هستند، ناچار بکشیدن شمشیرانتقام ازنیام‌گشته روبایران‌آورند و بیش ازپیش ویران سازند. وماعلینا‌الاالبلاغ والسلام.[۱]»

---

۱ ـ ازکتاب حقیقة التواریخ تألیف اسماعیل بیات توفیقی نقل‌از انقلاب‌الاسلام ص ۹۸ ـ ۱۰۰

این نامه زمانی بدست شاه اسمعیل رسید که پسران سلطان بایزید از نواحی مختلف آسیای صغیر بادعای سلطنت قیام کرده بودند . پس بازموقع را مغتنم شمرد و بشرحی که بعد ازاین خواهیم گفت ، **نورعلی خلیفه روملو**، ازسران نامی قزلباش را بولایات عثمانی فرستاد تا درآنجا بتر کتازی و غارت مشغول شود .

۲- پادشاهی سلطان سلیم خان اول و بالا گرفتن اختلافات ایران و عثمانی

سلطان بایزیدخان دوم دردوران زندگانی خود دارای هشت پسر شد که از آن جمله سه تن بنام **قورقود** **واحمد** **وسلیم** درسالهای آخر سلطنت وی زنده بودند و بترتیب در ولایات **تکه** ، **آماسیه** و **طرابوزان**[1] حکومت داشتند . **سلیمان** پسر سلیم نیز درشبه جزیره **قریم** (کریمه) حکومت میکرد . سلطان بایزیدخان بجای اینکه پسر بزرگ خود **قورقود** را بولیعهدی بر گزیند . این مقام را بپسردیگرخویش **احمد** داده بود. ولی سلیم که جوانی جاه طلب وجسورودلیر وسر کش بود،سربازان **ینگی چری (ینی چری)**[2] را باخود همدست کرد ، وازشبه جزیرهٔ قریم ، قلمروحکومت فرزند خود سلیمان نیز سوارانی گردآورد وازپدرخواست که حکومت یکی ازمتصرفات اروپائی عثمانی را بوی دهد ، تا بپایتخت ومر کزدولت نزدیکتر باشد ، وچون سلطان بایزیدخان درخواست وی را نپذیرفت ، بی اجازهٔ اوتا پشت شهر **ادرنه** پیش آمد .

وزیران سلطان بایزید خان که از قوای خود اطمینان کافی نداشتند ، بسلطان توصیه کردند که درخواست سلیم را بپذیرد. اونیز ناچار موافقت کرد وحکومت ولایات **سمندریه** **و ودین** ازمتصرفات اروپائی عثمانی را بوی داد .

دیری نگذشت که سربازان ینی چری بهواخواهی سلیم برخاستندواورا بقسطنطنیه آوردند . سلطان بایزید ناچار روز هشتم ماه صفر ۹۱۸ هجری قمری از سلطنت کناره

---

۱ - ولایت تکه یا تکه ایلی درساحل جنوب غربی آسیای صغیر، اماسیه درشمال وطرابوزان درشمال شرقی آنسرزمین است . (رجوع شود بنقشهٔ ضمیمهٔ این مقاله)

۲ - درصفحات بعدازین سپاه و تشکیلات آن بتفصیل سخن خواهیم گفت

گرفت و پادشاهی را به‌سلیم سپرد. بیست روز بعد نیز از پسر اجازه گرفت که به **دیموتیقه**[۱] تولدگاه خویش رود. ولی باین محل نرسیده درراه در گذشت (دهم ربیع‌الاول ۹۱۸). برخی ازمورخان نوشته‌اند که ازغصه مرد، ولی بیشتر معتقدند که بدست پزشکی یهودی مسموم شد.

سلطان سلیم‌خان اول در آغاز سلطنت بکشتن برادران و برادرزادگان خویش، که مدعیان سلطنت وی بودند، همت گماشت. برادر بزرگ خود **احمد** را که ازطرف پدرش بولیعهدی انتخاب شده و باشاه اسماعیل طرح دوستی واتحاد ریخته بود، بحیله کشت[۲]. برادر دیگر خویش **قورقود** را نیز بچنگ آورد و خفه کرد[۳]. از پنج پسر احمد هم چهار تن را هلاك ساخت و تنها یکی از ایشان بنام **سلطان مراد** بایران آمد و بشاه اسماعیل پناهنده شد[۴].

۳- علل لشکرکشی سلطان سلیم‌خان اول بایران

سلطان سلیم‌خان اول پس از آنکه مدعیان سلطنت خویش را برانداخت، مصمم شد که

۱- Demotica

۲- حسن روملو در احسن‌التواریخ درین باره می‌نویسد: «... پس از مرگ سلطان بایزیدخان پسرش سلطان احمد در آنادولی (آناطولی) خطبه بنام خود خواند. سلطان سلیم اززبان پاشایان درگاه مکاتبات نوشته، مضمون آنکه هرگاه آنحضرت بامردم اندك خود را باسلامبول رساند، این بندگان کمرخدمت برمیان جان بسته سلطان سلیم‌را گرفته شما را پادشاه میسازیم. آن ساده‌لوح باین فریفته شده سلطان مراد پسرخود را در میان لشکر گذاشته خود باپانصد سوارمتوجه اسلامبول گردید وسلطان سلیم با جمعی کثیرویرا استقبال نموده بقتل آورد ...» احسن‌التواریخ، چاپ کلکته، صفحهٔ ۱۳۶.

سلطان سلیم‌خان وسلطان احمددرمحل ینی شهر، نزدیك استانبول، باهم روبروشدند (۱۷ صفر۹۱۹هجری قمری) وسلطان احمد گرفتارشد. نوشته‌اند پیش ازآنکه کشته‌شود انگشتری خودرا برای سلطان سلیم فرستاد وخواهش کرد که آنرا بیادگار بپذیرد واگر هدیهٔ ناقابلیست برو خرده نگیرد!

۳- قورقود نیزپیش ازآنکه بمیرد اشعارتأثرانگیزی دربیگناهی خود سروده سلیم را بسنگدلی ملامت کرده بود. سلطان سلیم پس‌از خواندن اشعاراو گریست وپانزده تن ازترکمانان راکه ببرادرش خیانت کرده واورا بوی تسلیم نموده بودند کشت!

۴- شاه اسماعیل‌حکومت قسمتی ازفارس را بسلطان مراد سپرد، ولی او پیش از آنکه بفارس رسد دراصفهان درگذشت، وجسدش را بیرون دروازه توقچی پهلوی مزار شیخ علی‌سهل اصفهانی بخاك سپردند.

بایران بتازد. علل اساسی این تصمیم را بدودسته تقسیم باید کرد، یکی علل سیاسی و مذهبی ودیگر علل نظامی و لزوم ایجاد امنیت در سرحدات شرقی امپراطوری عثمانی .

دولت عثمانی که تااین تاریخ با دشمنان نیرومند سرسخت ومتعصبی در اروپا دست و پنجه نرم میکرد ، از آغاز تأسیس دولت صفوی درسرحدات شرقی نیز گرفتار حریف تازه‌نفس و کینه‌توز و خطرناك ومتعصب‌تری مانند شاه‌اسماعیل صفوی گردیده بود ، که با تبلیغات دینی وتحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر، واتحاد با دشمنان امپراطوری عثمانی دراروپا و افریقا، مقدمهٔ تجزیه و انقراض آندولت را فراهم میساخت .

هواخواهان ومریدان شیعی مذهب خاندان صفوی ، وصوفیان فداکاروجانسپاری که درولایات مختلف آسیای صغیر مسکن داشتند، پیوسته بتحریك ودستورشاه‌اسماعیل ، برای ترویج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی درولایات مذکور، بتبلیغات مذهبی و ایجاد اختلاف و تاخت و تاز و جنگ و مردمکشی مشغول بودند .

مثلا درسال ۹۱۷ هجری قمری ، که‌هنوزسلطان بایزیدخان دوم زنده بود ، یکی از مریدان شاه‌اسماعیل بنام **شاه‌قلی بابا** ازطائفهٔ **تکلو**، ازولایات **منتشا** و **تکه‌ایلی** درآسیای صغیر باجماعتی ازصوفیان شیعه‌روانهٔ ایران شد[1] ودرراه باوالی ترك ولایت تکه‌ایلی جنگید، و اورا باجمعی ازسپاهیان عثمانی که‌اسیرشده بودند، کشت. ازخبرپیشرفت وغلبهٔ او گروهی دیگرازشیعیان ومریدان صفویه‌نیزازاطراف بدوپیوستندو بولایت **قرامان** ، یکی دیگراز ولایات‌عثمانی، تاختندو بر **قراگوزپاشا** والی آنجاو گروهی دیگرازسپاهیان ترك نیزغالب شدند و بولایت **سیواس** حمله بردند. سلطان بایزید خان **علی‌پاشا** وزیر اعظم عثمانی را باسپاه گرانی بدفع شاه‌قلی‌بابا وصوفیان فرستاد و درجنگی که میان ایشان روی داد علی‌پاشا و شاه‌قلی‌بابا هردو کشته شدند و صوفیان ازراه **ارزنجان** بطرف ایران آمدند. اما درراه یك کاروان ایرانی را هم که بخاك عثمانی میرفت ، قتل‌عام کردند و بهمین سبب

---

۱ ـ حسن‌خلیفه پدراین مرد درزمان شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل از مریدان وی بود وازجانب شیخ برای دعوت مردم عثمانی بمذهب شیعه بولایت تکه ایلی فرستاده شده بود .

چون در قریهٔ **شهریار** ری بخدمت شاه اسماعیل رسیدند ، آنپادشاه سرداران ایشانرا بجرم کشتن تجارایرانی کشت و بقیه را میان سرداران قزلباش تقسیم کرد .

اینگونه حوادث برای برافروختن آتش جنگ میان دودولت کافی بود ، ولی چنانکه پیش ازاین اشاره کردیم، سلطان بایزیدخان بسبب پیری وشاه اسماعیل بواسطهٔ آنکه هنوز ازجانب ازبکان و گردنکشان داخلی ایران آسوده خاطر نبود ، بجنگ مایل نبودند .

بعد از مرگ سلطان بایزیدخان دوم و ظهور اختلافات داخلی میان پسران وی برسر سلطنت عثمانی ، شاه اسماعیل بازموقع را برای گرفتن قسمتی ازمتصرفات آندولت مناسب دید ، ودرسال ۹۱۸ هجری ، یکی ازسرداران قزلباش بنام **نورعلی خلیفه روملو** را ، ببهانهٔ گردآوردن صوفیان ومریدان خاندان صفوی ، مأمور کرد که درخاك عثمانی بتاخت و تاز پردازد .

اینمرد بولایات سرحدی عثمانی حمله برد وبادستیاری گروهی ازشیعیان آنجا برحکام ترك غالب آمد وشهرهای **قره حصار شرقی وملطیه** را گرفت ودرآنجا خطبه بنام شاه اسماعیل خواند .

در همان اوقات چون سلطان سلیم خان بجای پدر نشست و برادر خود سلطان احمد را بحیله کشت ، یکی از پسران سلطان احمد بنام سلطان مراد ، چنانکه در صفحات پیش گفته شد ، بادههزار سوار برعم خود قیام کرد و به نورعلی خلیفه سردار قزلباش پیوست و با او در تسخیر قلعهٔ **توقات** یاری کرد و ازآنجا بخدمت شاه اسماعیل رفت ، ولی درایران در گذشت .

پس ازآن نورعلی خلیفه متوجه ولایت **ارزنجان** شد ، و در راه با چندتن از سرداران ترك ، که ازطرف سلطان سلیم خان بدفع وی فرستاده شده بودند ، روبرو گردید، ولی بعد ازجنگ سختی برآنان نیز غلبه کرد ودرحدود دوهزارتن ازسپاهیان ترك درآن جنگ بخاك افتادند .

در همانحال یکی دیگر از سرداران بزرگ قزلباش بنام **خان محمد استاجلو** نیز قلعهٔ **دیار بکر** را گرفته ، سپاهیان علاءالدوله ذوالقدر را درهم شکسته و برقسمت بزرگی از متصرفات وی تسلط یافته بود ، و بتحریك شاه اسماعیل بسلطان سلیم خان

نامه‌های تهدیدآمیز می‌نوشت و اورا بجنگ می‌خواند ، وکارتهدید و توهین را بجائی رسانیده بود که برای سلطان عثمانی چادر و جامهٔ زنان فرستاده او را نامرد و جبان خوانده بود .

علاوه بر آنچه گذشت ، شاه اسماعیل با مدعیان سلطنت عثمانی نیز نهانی کمك میکرد ودشمنان‌سلطان رادرخاك ایران پناه میداد . از آنجمله‌سلطان احمد رابمخالفت با برادرش‌سلطان‌سلیم‌ترغیب‌وتحریض‌می کرد وچون او کشته‌شد،پسرش سلطان مراد را بمهربانی‌پذیرفت‌وحکومت‌قسمتی‌ازولایت‌فارس‌رابا‌وداد.[1] با **ملك‌الاشرف قانصوغوری** سلطان‌چرکسی مصر نیز از در اتحاد درآمده بود ، تاباتفاق یکدیگر سلطان‌سلیم را از تجاوز بممالك خویش باز دارند . **علاءالدولهٔ ذوالقدر** هم که متحد وتحت‌الحمایهٔ سلطان‌مصر بود ، چون وجود پادشاه‌جوان‌جنگجوونیرومندی مانند سلطان سلیم‌خان را بزیان دولت خویش میدید، نهانی دراتحاد ایران‌ومصرداخل گشته، بادشمن قدیمی‌خود شاه‌اسماعیل‌دست دوستی‌داده‌بود بنابرین درپشت سرحدات آسیائی‌عثمانی یکنوع اتحاد سیاسی برضدآن دولت بوجودآمده بود، که اگرسلطان‌سلیم‌خان دربرهم‌زدن‌آن شتاب نمی‌کرد ، ممکن بود بنیان قدرت و استقلال دولت آل‌عثمان را متزلزل سازد .

۴ـ صفات سلطان سلیم‌خان اول

سلطان سلیم‌خان مردی جاه‌طلب و جسور و متعصب و بیباك بود . مورخان ترك او را **یاووز** یعنی برنده و قاطع لقب داده و نویسندگان اروپائی خونخوار و سنگدل[2] خوانده‌اند . یکی ازجهانگردان ونیزی[3] دربارهٔ او می‌نویسد که: «سلیم خونخوارترین مردان روزگار است که جزجنگ و کشورگشائی بکار دیگر نمی‌اندیشد.»

۱ـهنگامی که‌سلطان‌مراد در ایران بود سفیرانی باهدایای گوناگون و نامه‌ای از طرف‌سلطان‌سلیم بدربارایران آمدند وچنانکه مرسوم‌بوداورا ازمرگ سلطان بایزیدخان وجلوس سلطان‌سلیم آگاه کردندوتسلیم‌سلطان مراد را خواستارشدند ولی شاه اسماعیل بسلطان‌مراد فرمان داد که سفیران عم‌خود را بکشند .

Féroce‌ـ۲ Foscolo‌ـ۳

ولی با همهٔ خونخواری و سنگدلی از علم و ادب نیز بی‌بهره نبود. بفارسی شعر می‌گفت و مجموعه‌ای از اشعار پارسی او در دست است[1]. بتاریخ زندگانی فاتحان بزرگ، مانند **سزار** رومی و **اسکندر** مقدونی علاقهٔ وافر داشت. علمای دین و شاعران و اهل ادب را عزیز میشمرد و احترام میکرد. در مذهب تسنن سخت متعصب و در کار سیاست بسیار سختگیر و زودکش و بیرحم بود. ارکان دولت و وزیران او هرگز برجان خود ایمن نبودند. دردوران پادشاهی‌خویش هفت‌وزیراعظم عثمانی را سر برید. بطوری که در زمان وی چون میخواستند کسی را نفرین کنند، میگفتند «کاش وزیر سلطان سلیم شوی!» بیشتر وزیران خود را پس از یکماه وزارت معزول کرد و کشت. بهمین سبب وزیرانش همیشه وصیتنامهٔ خود را درجیب داشتند و هر وقت که از حضور سلطان زنده بیرون می‌آمدند، چنان بود که عمر تازه یافته باشند.

٥ ـ مقدمات لشکرکشی سلطان‌سلیم‌خان بایران

بعللی که درصفحات پیش گذشت، سلطان سلیم‌خان پس ازآنکه مدعیان‌سلطنت را از میان برداشت، مصمم شد که با لشکر گرانی برایران بتازد و بابرانداختن دولت نوبنیاد صفوی، خطربزرگی راکه از مشرق متوجه امپراطوری عثمانی بود، دفع کند.

پس از جلوس وی برتخت سلطنت همهٔ ممالك همسایه، از اروپائی وآسیائی، سفیرانی باهدایای شایسته بشهر **ادرنه** روانه کردند و او را بپادشاهی تهنیت گفتند. ولی شاه اسماعیل سفیری نفرستاده بود. زیرا که سلطان سلیم‌خان را غاصب سلطنت میدانست، وچنانکه پیش ازین اشاره کردیم، پس از مرگ سلطان بایزیدخان با پسر بزرگتر او سلطان احمد، که ولیعهد رسمی پدر بود، یاری کرده و آشکارا با پادشاهی سلطان سلیم مخالفت نموده بود.

این بی‌اعتنائی نیزپادشاه خودخواه وجنگجوی‌ترك‌راخشمگین‌تر وتصمیم وی را

---

١ ـ دیوان اشعارفارسی‌سلطان سلیم را دکتر پاول هورن بدستورامپراطورآلمان درسال١٩٠٤میلادی‌چاپ کرده است.

درحمله بخاك ایران استوارتر ساخت .

پس برای اینکه از بروز هر گونه خطری درمغرب کشورجلو گیری کند، با دولتهای عیسوی مذهبی که دراروپا همسایهٔ خاك عثمانی بودند، مانند دولت **مسکوی** (روسیه) و مجارستان وجمهوری **ونیز** و امیران خراجگزار **ملداوی** و **والاشی** ، معاهدات دوستانه بست و موقتاً بجنگهای عثمانی در مغرب خاتمه داد .

سپس برای اینکه در داخلهٔ کشور نیز از جانب شیعیان ، یعنی هواخواهان و مریدان شاه‌اسماعیل آسوده خاطر گردد ، فرمان داد تمام پیروان مذهب شیعه را که در ولایات مختلف آسیای صغیر بسرمی‌بردند ، ازهفتساله تا هفتادساله یابکشند ویابزندان اندازند . نوشته‌اند که چهل هزارتن ازمردم شیعه بفرمان او کشته شدند و پیشانی باقی را با آهن گداخته داغ کردند تا شناخته شوند ، و ایشان را بابستگان و وراث کشته‌شدگان بمتصرفات اروپائی عثمانی کوچ دادند ، تا دیگر کسی از پیروان مذهب شیعه در ولایات سرحدی ایران و عثمانی باقی نماند و با سرداران قزلباش همدستی نکنند .

یکی از نویسندگان ترك بنام **ابوالفضل علی بن ادریس بدلیسی** واقعهٔ کشتار شیعیان عثمانی را درین اشعارپارسی بیان کرده است :

فرستاد سلطان دانا رسوم	دبیران دانا بهرمرز و بوم
که اتباع این قوم راقسم‌قسم	در آرد بنوك قلم اسم اسم
ز هفت و زهفتاد ساله بنام	بیارد بدیوان عالی مقام
چودفتر سپردند اهل حساب	عددچل‌هزار آمدازشیخ‌وشاب
پس آنکه بحکام هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
بهرجا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ برآن قدم بر قدم
شداعداد این کشته‌های دیار	فزون ازحساب قلم‌چل‌هزار[1]

پس ازقتل عام شیعیان آسیای صغیر، که غالباً ازجملهٔ صوفیان و مریدان صفویه بودند ، روابط سیاسی ایران وعثمانی تیره‌تر گردید .

سلطان سلیم‌خان در روز نوزدهم محرم سال **۹۲۰ هجری** در شهر **ادرنه** دیوان فوق‌العاده‌ای تشکیل کرد و ارباب سیف وقلم وعلمای دین را درآنجا گردآورد . درین مجلس نخست شرحی در بارهٔ دولت شیعی مذهب‌صفوی ، و خطراتی که از اشاعهٔ این

۱ــ نقل ازتاریخ ادوارد براون ، جلد چهارم ، ترجمهٔ مرحوم رشیدیاسمی، صفحهٔ ۵۸.

مذهب و وجود مبلغ و مروج جسور آن شاه اسماعیل متوجه عالم اسلام است ، بیان کرد ، وجنگ و جهاد با «زنادقهٔ قزلباشیه» را از وظائف دینی خویش و عامهٔ مسلمانان شمرد . علما درهمان مجلس گفتهٔ اورا تصدیق کردند ودربارهٔ وجوب جهاد فتوی دادند.[۱]
اما ادله و براهین دینی درعقیدهٔ سرداران سپاه تأثیر قاطع نداشت . سرداران ووزیران وبزرگان دولت عثمانی لشکر کشی بایران را، بسبب دوری راه ومشکلات تجهیز لشکر وتهیهٔ آذوقهٔ کافی ، برای امپراطوری عثمانی پرخطر ودور از عقل و صواب میشمردند . خاصه که دشمن درسرحدات کشور خویش می جنگید و بمراکز مهمات و آذوقه وسپاه دسترس داشت ، درصورتی که سپاهیان ترك برخلاف هرچه بخاك خصم نزدیکتر میشدند ازمراکز آذوقه و مهمات خود دورتر می افتادند .

بهمین سبب سران لشکر ووزیران اظهارات سلطان سلیم را باسردی و سکوت شنیدند ، ومخالفت خویش را باچنان اقدام پرخطری بخاموشی آشکار کردند .

ولی ازآنجا که حوادث غالباً زادهٔ تقدیراست، ناگهان یکی ازافراد «ینی چری» بنام **عبدالله** ، که موی خود را درکارسربازی سپید کرده بود ، پیش دوید وبپای سلطان افتاد وفریاد برآورد که: «قبله گاها، درین جهاد مقدس تردید مکن . اقبال بیزوال ت بلند و تیغت بران باد . سربازان ینی چری با توتا هرجا که اراده کنی خواهند آمد وجز بفرمان تو بازنخواهند گشت .ما آماده ایم که بااردبیل اوغلی (یعنی شاه اسماعیل) بجنگیم» !

بزرگترین عامل جنگ ، یعنی سپاه ، ازدهان عبدالله موافقت خود را باتصمیم سلطان اظهار کرد . سلیم ازین پیش آمد چنان خرسندوخوشحال شد که بی درنگ درجهٔ عبدالله را ازفرماندهی یك جوخه تامقام سرداری سپاه وحکومت ولایت **سالونیك** بالا برد.

سپس فرمان داد که سپاهیان ترك از هر ولایت در جلگهٔ **ینی شهر** گردآیند و درین باره فرمانهائی به **سنجق ها**[۲] یا حکومت نشین های مختلف کشور فرستاد .

۱ــ بروایت دیگر علما چندتن ازمیان خود برگزیده به آناطولی فرستادند ودراحوال صوفیان وشیعیان و عقاید ایشان تحقیق کردند و بعدفتوی بقتل شیعیان دادند . نقل از کتاب انقلاب الاسلام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحهٔ ۱۱۷ و ۱۱۸

۲ــ سنجق درزبان ترکی بمعنی علم ولوا وبیرق است . حکام صاحب نشان و علم را نیز بدین نام میخواندند و کم کم برحکومت نشین وولایت نیز اطلاق شد.

۶ - تشکیلات لشکری عثمانی
درزمان سلطان سلیم خان اول

درزمان سلطان سلیم خان اول قوای جنگی عثمانی ازسپاهیان پیاده وسوار وتوپخانه و نیروی دریائی تشکیل میشد .

۱- پیادگان

سپاهیان پیاده نیزسه دسته بودند : اول **ینی چری ها** ، دوم **عزبها** سوم **قراولان خاصهٔ سلطان** .

اول **ینی چریها** درحقیقت اساس وهستهٔ سپاه پیاده بودند . این دسته سپاه مقررات ومواجب ودورهٔ خدمت خاصی داشت واززمان **اورخان** دومین سلطان عثمانی (جانشین **عثمان خان** بن ارطغرل مؤسس دولت عثمانی) تشکیل شده بود .

اورخان بصوابدید برادربزرگ و وزیر خود **علاءالدین** سپاهی بنام ینی چری یا **سپاه نو** فراهم آورد، که بزبان فرانسه ژانی سر[1] گفته اند .تاآنزمان سپاه عثمانی ازافراد قبائل وطوائف مختلفی پدید می آمد که همگی فرمانبر دار رئیس قبیله یا طائفهٔ خود بودند . علاءالدین که مردی با کفایت وعاقبت اندیش بود، ازبیم آنکه مبادا روزی لشکریان هرقبیله ازرؤسای خود متابعت کنند وازفرمان سلطان سرباززنند ، بتشکیل این سپاه همت گماشت .

بدستور او اسیرانی را که درجنگهای مختلف از کشورهای عیسوی مذهب آسیا و اروپا گرفته بودند ، بدین اسلام درآوردند وتعلیمات نظامی ولشکری دادند وازیشان سپاه تازه‌ای ساختند که افرادش فقط سلطان را صاحب ومربی وفرمانده خود میدانستند و جز اطاعت اوامر او و جهاد در راه خدا وظیفه‌ای نمیشناختند .

سپس ایشان را بفرمان اورخان بخدمت شیخ معروف به **حاج بکتاش** رئیس طائفهٔ بکتاشیه که در **اماسیه** بود ، فرستادند تا بادعای خیرآنان را بفتح و پیروزی بردشمنان اسلام راهبر گردد. شیخ نیز ایشان را دعا کرد و **ینی چری**[2] (ینگی چری) نام نهاد و

۱- Janissaire

۲- ینی چری را درلغت عرب انکشاری گفته اند.

کلاه سفید نمدین فرقهٔ خویش را بایشان اختصاص داد . ازاین کلاه دستار سپیدی نیز آویخته بود که تا روی شانه‌ها فرود می‌آمد ، و ینی‌چریها این دستارسپید را باسنجاق مسین زراندودی ، که بشکل قاشق کوچکی ساخته شده‌بود ، بر کلاه‌خود می‌آویختند وآن سنجاق را مانند جیقه‌ای بجلو کلاه‌میزدند .

قاشق کوچك نشانهٔ آن بود که ینی چریها ریزه خوارسفرهٔ سلطانند و مستقیماً ازخوان نعمت اومتنعم میشوند . اسامی فرماندهان ایشان نیز براین‌معنی دلالت‌میکرد. چنانکه فرمانده یك فوج را **شوربا چی باشی** ، و رئیس یکدسته را **آشچی باشی** یا **سقا باشی** میخواندند . ظرفهای غذای خود را نیز بسیارعزیز و محترم میداشتند و حتی هنگام جنگ هم از خود جدا نمیکردند . اگر اتفاقاً دشمن یکی از ظرفهاشان را بغنیمت می‌ربود ، آنرا شکست و اهانتی بزرگ میشمردند . هروقت که بعلتی از فرماندهان‌خود، یا ازشخص سلطان،ناخرسند بودند،ظرفهای‌طعام ماننددیگ و کاسه را جلو چادرهای خود باژگونه قرار میدادند ! مجموع سپاهیان ینی‌چری را هم **اجاق** می گفتند.

پس از اورخان دولت عثمانی مقرر داشت رعایای ممالك مسیحی ، که در اروپا بتصرف آندولت درآمده بود، گذشته ازجزیه وخراج ومالیاتهائی که بعناوین گوناگون میدادند ، عده‌ای‌ازپسران خود را هم برای خدمت‌سربازی‌بمأموران دولت تسلیم کنند. هر پنجسال یکبار فرستادگان سلطان بشهرها و دهکده‌های عیسوی میرفتند و تمام جوانان شهریادهکده را درمیدانی حاضرمیساختند و ازآن میان زیباتران و قوی‌تران ایشان را بنسبت یك پنجم مجموع جوانان ، جدا میکردند وبمراکزتربیت سربازان میفرستادند . فقط شهرهای استانبول وآتن وجزائر **رودس**[1] و چند جزیرهٔ دیگر از مقررات این قانون معاف بودند و سرباز نمیدادند .

بدین‌ترتیب همیشه مغلوبان ازفرزندان ذکورخویش‌نیزمالیاتی بسلطان‌میدادند و ترکان عثمانی ازینراه قوای نظامی خود را ، که بسبب کمی جمعیت آسیای صغیر ، برای حفظ ممالك تسخیرشده و گرفتن کشورهای تازه‌کافی نبود ، تقویت میکردند

۱—Rhodes

بهترین سربازان ینی‌چری بیشتر از جوانان کشورهای اسلاو و یونان بودند ، و مردم این کشورها درحقیقت فرزندان عزیز خود را بدشمن میسپردند تا ایشان را بدین اسلام درآوردو سربازان بی‌باك و خونخواری بسازد و بدانوسیله سلطه و قدرت خویش را بیشتر برآنان تحمیل کند! حتی بسیاری ازخانوادهای عیسوی ، چون میدانستند که سربازان ینی‌چری آسانتر ازدیگران بدولت و مقام میرسند ، فرزندان خود را برضا و رغبت تسلیم میکردند .

پس از **اورخان** دیری نگذشت که ینی‌چری‌ها قدرت و امتیازات فوق‌العاده یافتند. چنانکه مکرر برضد سلطان وقت قیام کردند وشاهزاده‌ای را بسلطنت نشاندند .

ازجملهٔ امتیازات ینی‌چریها یکی آن بود که سلطان نیز خود را ازجملهٔ ایشان میشمرد . دیگر آنکه اگر مرتکب جرمی میشدند هیچکس جز فرماندهان ینی‌چری نمی‌توانست بمجازات آنان اقدام کند و اگرمحکوم بمرگ میشدند ، اجرای حکم‌دور ازانظارمردم انجام میگرفت .

عدهٔ ینی‌چریها درزمان سلطان سلیم خان دوازده هزاربود ، ولی بعد ازوتا بیست هزار رسید . فرماندهی کل ینی‌چریها با سرداری بود که او را **آغا** می‌خواندند .

دوم **عزبها** دستهٔ دیگری از پیاده‌نظام ذخیرهٔ عثمانی بودند که مخصوصاً درزمان جنگ بخدمت احضار میشدند ، و عدهٔ ایشان نسبت باحتیاجات و اهمیت جنگ تغییر میکرد . معمولاً عدهٔ عزبها ازسی‌تاچهل هزارنفر بود .

سوم **قراولان خاصهٔ سلطان** دو دسته بودند ، یکی دسته**صولاغ**ها مرکب از ٤۰۰ نفر ، و دیگر دستهٔ **قاپوچی** هامرکب از ۳۰۰ نفر .

صولاغ بمعنی چپ است.این دسته تیراندازانی بودند که معمولادرمیدان‌جنگ در جانب چپ سلطان قرار میگرفتند . فرمانده آنان را **صولاغ باشی** میگفتند و از وظائف وی یکی آن بود که هنگام عبور ازپلها وررودخانها عنان اسب سلطان را بدست میگرفت. افراد ایندسته از میان ینی‌چریها انتخاب میشدند .

قاپوچی‌ها مأمور حراست قصر سلطنتی بودند و درسفرهای جنگی درطرف راست

سلطان قرار میگرفتند ورئیسشان را قاپوچی باشی می گفتند .

۴ـ سواران

سواران سپاه عثمانی هم بسه دسته تقسیم میشدند :

اول **سپاهیان صاحب تیول** ، یعنی سواران منظمی که ازدولت تیول و اراضی و املاکی میگرفتند . ایندسته سواران را **سنجق بیگ ها** ، یعنی حکام «آناطولی» درآسیا و«روم ایلی» دراروپا تجهیز میکردند . هرسنجقی از ۵۰۰ تاهزارسوار میداد ، وبرخی از سنجق‌ها نیز تا ۲۰۰۰ سوارمیدادند . درزمان سلطان‌سلیم متصرفات عثمانی در آسیا به ۲٤ سنجق و متصرفات آندولت در اروپا به ۳٤ سنجق تقسیم میشد . مجموع قوای سنجق های آسیا مطیع فرمان بیگلربیکی « آناطولی » ، وهمهٔ سربازان سنجق‌های اروپا فرمانبرداربیگلربیگی «روم ایلی» بودند . یك فرماندهی عالی دیگر نیز بنام بیگلر بیگی **قرامان** (ازولایات آناطولی)وجود داشت که غالباًدرفرمان بیگلربیگی آناطولی بود .

عدهٔ سپاهیان صاحب تیول درزمان سلطان سلیم خان اول بحدمتوسط ۶۰۰۰۰ بوده است.

دوم **آکنجی ها**ـ این دسته سواران ذخیره بودند که فقط هنگام جنگ بخدمت خوانده میشدند . عدهٔ ایشان تا چهل هزار میرسید وافرادآنان را از میان زبده‌ترین و بهترین سواران جدا میکردند. هریك ازیشان با دواسب مجهز بجنگ میرفت. استقامت دربرابرسختی‌ها ، پیمودن راههای دراز و تعقیب دشمن بدون توقف ، شبیخون زدن و حملات ناگهانی ازجملهٔ وظائف و مشخصات ایشان بود .

سوم **سواران خاصهٔ سلطنتی** که ازدسته‌های ششگانهٔ زیر تشکیل میشد :

مواجب بگیر	سواران صاحب تیول ، یاسپاهی اجاقی	۷۰۰۰ نفر
	سلاحدار	۵۰۰۰ «
	علوفه‌چی یمین	۱۸۰۰ «
	علوفه‌چی یسار	۱۵۰۰ «
	غربای یمین[1]	۱۰۰۰ «
	غربای یسار	۸۰۰ «
	جمع	۱۷۱۰۰

---

۱ ـ غربا سوارانی بودند که از کشورهای عیسوی مطیع دولت عثمانی گرفته میشدند وبیشترازصربستان و مجارستان وبلغارستان بودند .

هریك ازین شش‌دسته سرداری مخصوص داشت وجای هر کدام درجنگهائی که بفرماندهی شخص سلطان اداره میشد ، ازینقرار بود :

سپاهی اجاقی درجانب راست سلطان .
سلاحداران درطرف چپ.
علوفه‌چی یمین ، دنبال سلطان در جانب راست .
علوفه‌چی یسار دنبال سلطان درجانب چپ.
غربای یمین ویسار دنبال علوفه‌چیان .

علاوه براین جمله یکصدوپنجاه **چاووش** هم که باچماقهای بزرگ جلوسلطان حرکت میکردند جزودستهٔ سواران خاص بشمار می‌آمدند . سیصد سوارنیز بنام متفرقه برآنچه شمردیم اضافه میشد که ازجنگجویان وسربازان قدیم بودند وبسبب شجاعت وخدمات‌شایستهٔ خود درجنگهای گذشته احترام وشهرت خاص داشتند .

دوازده صاحب‌منصب دیگر نیز بالقب **رکابدار** همیشه همراه سلطان بودند که ازآنجمله **میرعلم** (بیرقدار) وچهارحاجب ودومیراخور ومیرشکارباشی‌ودوقوشچی‌باشی را نام باید برد .

سواران ترك برخلاف سواران صفوی اسلحهٔ سنگین و زره و کلاه‌خود نداشتند وسلاح ولباس ایشان سبکتر بود . درزمان سلطان سلیم اول فقط چند دستهٔ کوچك از سواران ترك زره می‌پوشیدند و کلاه‌خود میگذاشتند و سپری سبك بسینهٔ اسب خود می‌آویختند .

۳ـ توپخانه

توپچیان‌ترك بیشتر ازمیان عیسویانی که درین‌کار تخصص‌داشتند انتخاب میشدند وبدین اسلام درمی‌آمدند. توپخانه رافرماندهی بنام **توپچی‌باشی** اداره میکرد و تمام جبه‌خانه‌ها و مراکز توپریزی در فرمان واختیار وی بود .

فرماندهان بزرگ پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه دوازده نفر بودند ومجموع آنان را **بیرون‌آغالری** یا صاحب منصبان بیرونی مینامیدند . صاحب منصبان دربار سلطنتی را نیز **اندرون‌آغالری** میخواندند . **شورای عالی جنگ** نیز از فرماندهـان دوازده گانهٔ مذکور پدید می‌آمد ، ولی فرمانده **عزبها** دراین شورا شرکت نمیکرد .

۴- نیروی دریائی

نیروی دریائی عثمانی ازوقتی که **سلطان محمدخان فاتح** شهر قسطنطنیه‌را گرفت ، بزرگترین نیروهای دریائی زمان گردید . چوب و کنف و قطران و پارچه‌های بادبانسازی درآسیای صغیر فراهم میشد و کشتیها را بیشتر درسواحل مدیترانه وجزائر دریای اژه میساختند . ملاحان وپاروزنان نیز بیشتر اسیران جنگی عیسوی بودند .

کشتیهای جنگی ترک باتوپهای سنگین مسلح بود وازجملهٔ بزرگترین ومهیبترین نیروهای دریائی عالم بشمارمی‌آمد .

اسلحهٔ سپاه

پیادگان سپاه عثمانی مسلح بتیرو کمان وخنجروتفنگی فتیله‌ای بودندوهر پیاده‌ترکشی باپنجاه‌تیر بر کمرداشت. ینی‌چریهاتفنگ فتیله‌ای‌خاصی داشتند که‌قطرلولهٔ آن۰/۰۲۹ سانتیمتر بود . باروت وسرب لازم‌را درد به‌ای میریختندوفتیلهٔ تفنگ‌رابیازوی راست‌می‌پیچیدند. تبرزین نیز ازجملهٔ سلاح‌پیاده‌نظام بود .

سواره نظام‌نیزه‌های گوناگون بکارمیبرد. بهترین‌نیزه‌هادرزمان سلطان سلیم‌خان اول دستهٔ چوبین ساده ونرمی بطول۳٫۳۵متر داشت وسنان آن دولبه وپهن ومخطط بود . سواران گرزی نیز باخود برمی‌داشتند که دسته‌اش آهنین و سرش گاه بشکل گلابی و گاه گرد وخاردار و گاه بیضی شکل وشش گوش بود .

مهمترین اسلحهٔ سواران ترك شمشیری بود کوتاه وسبك ویك لبه که‌درجنگهای تن‌بتن بکارمیرفت و بکاربردن آن بسبب سبکی و برندگی ازشمشیرهای سنگین ودولبهٔ اروپائیان آسانتر بود .

۷- حرکت سپاه عثمانی بسوی ایران .

سلطان سلیم‌خان درروز دوشنبهٔ ۲۲ محرم سال ۹۲۰ هجری قمری (۱۹ مارس ۱۵۱٤ میلادی) از **ادرنه** بیرون‌آمد و در روز دوم صفر باستانبول رسید .

درضمن‌راه نامه‌ای‌فارسی بوسیلهٔ محمد بیگ‌ازغلامان خاصهٔ خود برای **عبیدخان ازبك**، برادرزاده‌وجانشین **محمدشاهبخت‌خان** (معروف به‌شیبك‌خان)؛ که‌درماوراءالنهر حکومت‌داشت،فرستاد(آخرمحرم۹۲۰)واورا تحریك کرد که‌بانتقام‌خون‌عم‌خودبرخیزد

وهنگامی که سپاه عثمانی ازمغرب بر آذربایجان میتازند ، اونیز برخاك خراسان حمله برد ، تابدینطریق شاه اسماعیل را ازدوسو درمیان گیرند و بآسانی ازپای درآورند .

دزین نامه دربارهٔ شاه اسماعیل چنین نوشته بود :

«... مدتیست که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچهٔ لئیم ناپاك اثیم افاك ذمیم سفاك بجان آمده‌اند. با طائفهٔ گمراه که «ومن الناس من یتخذ من دون الله انداداً یحبونهم کحب الله» و فرق ضالهٔ سرنگون که « یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون» حسب حال ایشانست بایقاد نارتعدی دود ازخانمانها برآورده وبهرناحیه که قدم نهاد کرهٔ خاك آن ناحیه را گوی صولجان فتنه وفساد گردانید تاازصف نعال فرمانبری بصدرصفهٔ فرمان دهی ترقی یافت . دررقعهٔ بقعهٔ آن دیارچون خط ترسا کژروی راشعارودثارخودساخت. دماء مکرمه ومحصونه و فروج محرمه و مصونه را در معرض استباحت داشت . اهل وعیال ومال ومنال مسلمانان وحرث وزرع و نسل وضرع مستهلك و دفائن و ذخایر اکابر واصاغر همه عرضهٔ تلف گشت . ازقتل واسر و شکنجه و زجر آنچه دربن عهد بمسکینان مظلوم از آن ظلوم وغشوم رسید اسباط بنی اسرائیل راز آل فرعون جبار وسکان بیت المقدس را از بخت نصر غدار نرسید . دیرست که چشم آن غنوده بختان چون بخت وخردصاحب دولتان روی خواب ندیدست ...

«... حالیا نسمات بواعث نعمت ازمهب الامور مرهونة باوقاتها وزیدن گرفت و نفحات غیرت دین محمدی علی واضعه افضل الصلوة نوائرعصبیت پادشاهانهٔ ما را اشتعال داد وصیانت ناموس شریعت احمدی علیه اکمل التحیات خاطرعاطر جهانبانی را باحراز مثوبات جهاد تحریض و تحضیض فرمود وشهسوارهمت عالی نهمت پای عزیمت اناظالم ان لم انتقم عن الظالم ، درآورد . بعد ازاستخارهٔ ملك متعال واستشارت ملهم عقل فعال ، رای جهان آرای بقلع وقمع آن مفسد خودکام وملحدخود رای مقررومصمم گشت . بالشکری انبوه وگروهی پرشکوه . . . . برون از حدوعد ، هریکی درشمشیرزنی و خنجرگذاری بسان خورشید وبهرام مشهور جهان وهمچون شهاب وسماك رامح درنیزه‌بازی و تیراندازی مشارالیه بالبنان است ، عن قریب نهضت همایون برسر آن سرلشکرجنود شیاطین وپیشوای عنود ملاعین وقافله‌سالار کبروکین وسرنفر رهزنان دنیا و دین مرکوز قلب منشرح الصدرست . رجاء واثق وامل صادقست که برحسب مضمون منیف من کان لله کان الله له . . . توفیق الهی رفیق و تأیید نامتناهی همطریق ... گشته صبای نصرت بحکم نصرت بالصبا در فضای ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة علمهای سرافراز را طلاوهٔ خفوق و اهتزاز بخشد ...

«... جنابعالی‌راهم بهروالد[1] بزرگوارخویش تغمده‌الله بغفرانه ازهمه

---

۱ ـ درنامه «والد» نوشته‌شده ولی ظاهراً «عم» صحیح‌است. زیراکه شیبك‌خان عم عبیدخان بوده است نه پدراو .

پیش بحقیقت معلوم و متصور ست که جوهر پاکیزهٔ روح در یست بی بها در بحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را بدو دست رس نیست ...

«خون چنین پادشاه خردمند دانش پسند و عدل پرور داد گستر هدر گشتن بفتوای کتب علیکم القصاص فی القتلی درهیچ مذهب روا نیست. وجه اوفی و طریق اولی عندالله و عندالناس آنست که هر جد و جهدی که در آئینهٔ احتمال عقلی و مرایای حیطهٔ فهم و حوزهٔ قوت وهمی رخ نماید، مباشرت فرمایند و راه مسارعت پیمایند، باشد که سهام صائب تدبیر بنشانه گاه نهادهٔ تقدیر حسن اصابت نماید ... و وجود ناپاك آن ظالم غاشم ازمیان برخیزد[1] ...»

سلطان سلیم پس از بیست و دو روز اقامت درشهر استانبول از آنجا به **اسکوتاری** آمد و بطرف ایران حرکت کرد وسه روز بعد، در ۲۷ آنماه، ازمحل **از نکمید** نامه‌ای تهدید آمیز بزبان فارسی، بوسیلهٔ **قلیچ** نام، که از طرف شاه اسماعیل بجاسوسی آمده و دستگیر شده بود، برای حریف زورمند خود فرستاد ودرآن نامه باوخبرداد که بقصد جنگ عازم ایرانست.

اینك عین نامهٔ او[2]:

«بسم الله الرحمن الرحیم. قال الله الملك العلام «ان الدین عندالله الاسلام ومن یتبع غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه و هوفی الآخرة من الخاسرین، و من جاء موعظة من ربه فانتهی فله ماسلف و امره الی الله ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فیها خالدون.»

«الهم اجعلنا من الهادین المهتدین غیر المضلین ولا الضالین و صلی الله علی سید العالمین محمد المصطفی النبی الامین و آله وصحبه اجمعین.

«امابعد این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ما که قاتل الکفرة

۱ــ برای تمام این نامه رجوع شود به منشآت السلاطین فریدون بیگ، چاپ استانبول درسال ۱۲۷٤ هجری قمری، جلد اول، صفحات ۳۷٤-۳۷۷.

عبیدخان در جوابی که باین نامه در اواخر ماه جمادی الثانی آنسال نگاشت و توسط خورشید بهادر از سرداران ازبك برای سلطان سلیم خان فرستاد، نوشت که دفع و رفع «زنادقهٔ اوباش وملاحدهٔ قزلباش» را از «واجبات دینیه وفرائض عینیه» میداند و پس از وصول نامهٔ سلطان با « جمیع میرزایان وخان وسلطان و بهادران واغلان نژادان وامراء الوس وامراء تومان وزعماء جیوش و مرزبانان وجملهٔ طایعان و تابعان ازبکیت و جغتای دودمان چنگیزخان » مشورت کرده و در صدد لشکرآرائی و اتفاق برتصمیم ازالهٔ آن گروه مکروه متغلبه وفرق ضالهٔ رفضه» هستند. ــ برای اصل نامه رجوع شود بمنشآت السلاطین، صفحات ۳۷۷ تا ۳۷۹ ازجلد اول.

۲ــ این نامه را تاجزاده جعفرچلبی قاضی عسکرعثمانی انشاء کرده بود. منشآت السلاطین صفحات ۳۷۹ تا ۳۸۱.

والمشرکین ، قامع اعداءالدین ، مرغم انوف الفراعین ، معفر تیجان الخواقین ، سلطان الغزاة والمجاهدین ، فریدون فر سکندر در کیخسرو عدل وداد ، دارای عالی نژاد ، **سلطان سلیمشاه** بن سلطان بایزیدبن سلطان محمدخانیم ، بسوی تو که فرمان ده عجم ، سپهسالار اعظم ، سردارمعظم ، ضحاك روزگار ، داراب گیرودار ، افراسیاب عهد ، امیر اسماعیل نامدار سمت صدور یافت تا خبیر و آگاه باشی که فعل فعال برحق وصنع جواد مطلق هرچند معلل بالغرض نیست متضمن مصالح وحکم نامتناهیست. کماوردفی الکتاب المبین «وماخلقنا السموات والارض و مابینهما لاعبین » حکمت خلقت انسان که عین اعیان و نقاوۀ جهان و خلاصۀ اکوانست ، کماقال عزوعلا « وهوالذی جعلکم خلایف فی الارض » اما از آن جهت که افراد این نوع بجامعیت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت مظهریت اسماء متقابله را قابلیت دارد ترقب غایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسۀ والی خطۀ نبوت علیه افضل الصلوات واکمل التحیات صورت نبندد.

«هرآینه شرایع نبوی فوزوسعادت دوجهانی وسبب مغفرت جاودانیست پس هرکه از مطاوعت احکام الهی رخ تابد و از دائرۀ انقیاد اوامر و نواهی بیرون آید وهتك پردۀ دین وهدم شرع متین را قیام نماید ، برکافۀ مسلمین عموماً وسلاطین عدل آئین خصوصاً واجبست که ندای« یاایها الذین آمنوا کونوا انصارالله» بگوش هوش بشنوند و در دفع مکاید ورفع مفاسدآن مفسد بحسب الاستطاعة والامکان بجان کوشند .

«مقصود ازین تشبیب آنست که باتفرقۀ جماعت **بایندریه** بحکم بیت:

چو بیشه تهی گردد از نره شیر ‌‌‌‌‌‌ شغال اندرآید بپانگ دلیر

از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از کنج مذلت فرمان بری بصفۀ باحشمت فرمانفرمائی قدم نهادی ، ابواب ظلم وبیداد را برای مسلمانان بازکرده زندقه والحادرا بایکدیگر ازدواج وامتزاج دادی واشاعت فتنه وفساد را شعار ودثار خود ساخته علمهای ستمکاری برافراشتی ، شاهی وفرمانروائی را برحسب دواعی هوای نفس ورغبات طبیعت حل قیودشریعت واطلاق از نوامیس ملت پنداشتی . مقابح افعال ومساوی احوالت چون اباحت فروج محرمه واراقت دماء مکرمه وتخریب مساجد ومنابرواحراق مراقد ومقابرواهانت علما وسادات والقاء مصاحف کریمه درقاذورات وسب شیخین کریمین رضی الله عنهما، همه بحد تواتر پیوست . ائمۀ دین وعلماء مهتدین رضوان الله علیهم اجمعین کفروارتدادترا با اتباع و اشیاعت که موجبش قتلست ، علی رؤس الاشهاد متفق الکلام والاقلام باسرهم فتوی دادند :

« بناء علی ذلك ما نیز جهت تقویت دین و اعانت مظلومین و اغاثت ملهوفین واطاعت اوامر الهی واقامت مراسم ناموس پادشاهی ، بجای حریر و پرنیان زره وخفتان پوشیدیم بعنایة الله وحسن توفیقه ، الویۀ ظفردثاروعساکر نصرت شعار و شیران کارزار و دلیران خنجرگذار ، که چون تیغ از نیام غضب

برآرند عدوی مدبر را قاطع بدرجهٔ طالع گراید ، وچون تیر بکمان کین دارند سهم موت الخصم ببرج قوس درآرد ، درشهر صفرختم بالخیر والظفر از دریا عبور فرمودیم بدان نیت که اگر تأیید باری عزوجل یاری کند ، بسرپنجهٔ قوت کامکاری دست وبازوی ستمکاریت بر کنیم وازسرقدرت سروری سودای صفدری ازسرسراسیمه‌ات بدر کنیم ، مفاسد شروشورت ازسرعجزه ومسکینان برداریم وازآن آتش که درخانمانها زدهٔ ، دود از دودمانت برآریم . « من زرع الاحن حصدالمحن » . چون قبل السیف تکلیف الاسلام حکم شریعت مصطفویست علیه السلام ، این نامهٔ نامی حلیهٔ تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمی‌زاد متفاوتست که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة ، ملکات ردیه در بعض مزاج طبیعی است ، قابل زوال نیست ، که زنگی بشستن نگردد سفید . و در بعضی عادیست ازمزاولات شهوات وممارست خسایس واهمال طبیعت ناشی است ، آنرا امکان ازاله هست ، از آن گفته‌اند که فئهٔ اشرار بتأدیب وتعلیم از مقولهٔ اخیار باشد . بنابر احتمالی اگر خود را در سلك زمرهٔ « والذین اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم » منسلك ومنخرط گردانی ، درهمه حال خدای متعال راحاضر وناظردانی ، ازکارهای بدوکردارهای ناصواب وسیرتهای زشت پشیمانی نمائی ، وازدرون دل وصمیم جان بتوبه‌واستغفاردرآئی وآن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم‌ستورلشکر منصور ماراروی مالیده وازنعال مطایاهرگوشهٔ از آن نواحی حلقهٔ افکندگی بگوش کشیده بود ، ازمضافات ممالك عثمانی محسوب داشته بندگان‌سدهٔ عظمت پناه مارا بسپاری ، سعادت تراست ، از نواب کامکاری غیر از نکوئی و دلجوئی و عاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی ، و اگر چنانچه ، بیت :

خوی بد درطبیعتی که نشست ... نرود جز بوقت مرگ ازدست

برآن اعمال قبیحه و افعال فضیحه مصر و مجدباشی ، ان‌شاءالله تعالی الاعز ، عرصهٔ آن مملکت که از روی تغلب بدست تصرفت افتاده است ، عن‌قریب مخیم اردوی عساکرنصرت مآثر ما خواهد شد . مدتیست از غایت سبکساری سودای سرداری در سرداری ، و از فرط خودرائی دعوای جهانگیری و کشورگشائی برزبان آری ـ **چومردی بمیدان مردان درآی** ـ که هر چه نهادهٔ پردهٔ تقدیرست بظهور آید « والامر یومئذلله » والسلام علی من‌اتبع الهدی . حرر ذلك فی شهر صفر المظفر سنه عشرین وتسعمائة ، بیورت ازنکمید . »

سلطان سلیم‌خان پس ازفرستادن این نامه به **ینی‌شهر** مرکزاجتماع لشکریان ترك رفت . درآنجا **حسن پاشا** بیگلربیگی **روم ایلی** وسپاهیان «ینی‌چری» که‌ازمتصرفات اروپائی عثمانی رسیده بردند ، بدو پیوستند . از **ینی‌شهر** سلطان سلیم راه ایران پیش‌ گرفت ودرمحل **سیدغازی** ، برای اینکه افراد «ینی‌چری» را راضی کند ، بهریك‌هزار

آقچه[1] پول نقرهٔ ترک اعطا کرد[2] . سربازان ینی‌چری ، چنانکه پیش ازین نیز اشاره کرده‌ایم ، همیشه حاضرخدمت بودند و حقوق سالانهٔ معین ومعلوم داشتند ، واینگونه انعامات در موارد استثنائی، مانند تاجگذاری سلطان یا در آغاز جنگهای بزرگ برای جلب خاطر ایشان داده میشد .

در « سیدغازی » سلطان سلیم برای سپاه خود ، دستهٔ خاصی بعنوان طلایه یـا پیش قراول تعیین کرد که مرکب از بیست‌هزار سوارصاحب تیول بود ، وفرماندهی آنرا بیکی ازسرداران ترک بنام **احمد پاشا دوقه‌کین‌اوغلی** سپرد ، و ایندسته را پیشاپیش سپاه روانه کرد ، تا اطلاعات واخباری ازنقشه های جنگی دشمن ووضع سپاهیان ایران بدست آورند .

سلطان سلیم و علاءالدولهٔ ذوالقدر

سپس از طریق **قونیه** به **قیصریه** رفت و در آنجا چند روزی توقف کرد تا مگر بتواند **علاءالدوله‌ذوالقدر** را باخود متحد سازد واز قوای او نیز برضد شاه‌اسماعیل استفاده کند ، و چون علاءالدوله ، که تحت‌الحمایهٔ سلطان مصر بود ، از قبول چنین اتحادی سرباز زد ، ازو خواهش کرد که‌دسته‌ای ازسواران‌زبدهٔ ذوالقدررا برای تقویت سواره‌نظام عثمانی‌همراه اردوی او کند . ولی امیرسالخوردهٔ ذوالقدر این خواهش او را نیزنپذیرفت وحتی‌راضی نشد که درحفظ بیطرفی هم تعهدی کند، وهنوزمذاکرات سلطان‌سلیم‌باوی پایان‌نیافته، بسواران خود دستور داد که نهانی بقورخانه‌وآذوقهٔ اردوی عثمانی دستبرد زنند[3] !

---

۱ — Aspre

۲ــ درروز هفتم ربیع‌الاول ۹۲۰ هجری قمری .

۳ــ حسن روملودراحسن‌التواریخ می نویسد: «علاءالدوله مدارخود را برمکرو تزویر نهاده بود . هر بار که رسولان سلطان روم بنزد وی می‌آمدند ، اوجمعی ازملازمان خود را رخوت مصریان می‌پوشانید وبمجلس آورده می گفت که ایشان ایلچیان مصرند و تحف بسیارآورده‌اند ودرنزدرسولان روم میفرمود که ایشان را ایذای بسیارمی کردند ، وبه ــ ایلچیان روم می گفت که تابع سلطان رومم وازمصریان بیزارم ، وبرسولان سلطان مصر نیز برهمین منوال سلوك میکردواز طرفین زر بسیارمیگرفت، ودایم می گفت دومرغ دارم، یکی بیضهٔ‌طلا میکند ویکی بیضهٔ نقره، که مدعی سلطان روم و مصر باشد .»

سلطان سلیم ازرفتار وی بی‌نهایت درخشم شد، ولی‌چون دشمن بزرگتردرمقابل داشت ، موقتاً با علاءالدوله بمدارا رفتار کرد ، و ناگزیر گروهی از سپاه خود را نیزدر تمام مدتی که با شاه‌اسماعیل می‌جنگید ، در سرحدات قلمرو امیر ذوالقدر گذاشت ، تا ازحملات احتمالی وی جلوگیری کنند، اما پس از آنکه درجنگ **چالدران** برشاه اسمعیل غالب شد ، چنانکه درصفحات بعد خواهیم گفت، بتلافی رفتار علاءالدوله برسر او تاخت ودرجنگ سختی او را کشت و تمام متصرفاتش را ضمیمهٔ خاك عثمانی‌ساخت.

سان سپاه

سلطان سلیم ازقیصریه به **سیواس** رفت[۱] و درآنجا سپاه خودرا سان دید . عدد سپاهیان عثمانی از پیاده و سوار و توپخانه‌درین محل‌به۱٤۰۰۰۰میرسید ، واین عده تقریباً مرکب از دسته‌های زیربود :

سپاهی صاحب تیول اروپا وآسیا	۵۰۰۰۰
سواران خاصهٔ سلطان	۱۵۰۰۰
آکنجی‌ها	۲۰۰۰۰
ینی‌چریان	۱۲۰۰۰
عزبها	۱۲۰۰۰
پیادگان خاص سلطنتی	۱۰۰۰
توپخانه‌وذخائرو بنه	۲۰۰۰۰
متفرقه (برای راهسازی وغیره)	۱۰۰۰۰
جمع	۱٤۰۰۰۰

تجهیزات توپخانهٔ سپاه نیزازینقراربود :

توپهای بزرگ چرخدار	۲۰۰ عراده
توپهای کوچك که برپشت شترمیگذاشتند	۱۰۰ »
اسبان توپخانه	۲۰۰۰
شتران اردو	۶۰۰۰[۲]

فرماندهی سپاه عثمانی نیز بدینصورت تقسیم شده بود :

فرماندهی کل‌سپاه : **سلطان سلیم‌خان یاووز.**

فرماندهی‌سپاه آناطولی : **سنان‌پاشا** بیگلربیگ آناطولی.

فرماندهی‌سپاه قرامان : **همدم‌پاشا** ، بیگلربیك قرامان.

۱ــ روزهشتم جمادی‌الاول ۹۲۰ هجری قمری

۲ــ برخی ازمورخان عدد شتران اردوی عثمانی را شصت‌هزار نوشته‌اند

فرماندهی سپاه روم‌ایلی : حسن‌پاشا ، بیگلربیگ روم‌ایلی (روملی)
فرماندهی کل پیاده نظام : اسکندرپاشا .
فرماندهی سپاه ینی‌چری : اوغلوعثمان‌آقا ، سگبان‌باشی.
فرماندهی سواره نظام سبك اسلحه (آکنجی‌ها) : قراجه‌محمدپاشا .
فرماندهی سواران پیش‌قراول : احمدپاشا دوقه‌کن‌اوغلی.

در سیواس سلطان سلیم‌خان چهل هزار از لشکریان ترك جدا کرد و درفاصلهٔ قیصریه و سیواس گذاشت ، تا عقب اردوی عثمانی را حراست و از انقلابات احتمالی ، که ممکن بود از طرف هواخواهان شاه‌اسماعیل و شیعیان این حدود ایجاد گردد ، جلوگیری کنند . زیرا باوجودآنکه سلطان عثمانی چهل هزار ازمردم شیعه وصوفیان آناطولی و ولایات سرحدی ایران وعثمانی را کشته بود ، هنوزعدهٔ ایشان درین ولایات فراوان بود .

ازطرفی نیزچون **محمدخان استاجلو** سردارایران بفرمان شاه اسماعیل آذوقهٔ تمام این ولایات را نابود کرده و راهها را ویران ساخته بآذربایجان عقب نشسته بود ، سلطان سلیم سپاهیان سابق‌الذکررا مأمور کرد که برای اردوی اوآذوقه و علوفهٔ کافی فراهم سازند .

علاوه برآن سلطان سلیم دستور داده بود که از ولایات اروپائی و غربی عثمانی آذوقه و مهمات‌کافی بوسیلهٔ کشتیهای ترك ببندر**طرابوزان** بفرستند تا ازآنجا باقاطر و شتر بمحل اقامت اردو، هرجا که باشد، فرستاده شود . ولی‌آذوقه ومهماتی که از بندر طرابوزان بجانب اردو حمل میشد ، پیوسته درمعرض دستبرد گرجیان و طوائف‌ترکی که با شاه‌اسماعیل همدستی و اتحاد داشتند بود .

نامهٔ دوم سلطان سلیم‌خان بشاه اسماعیل

از سیواس سلطان عثمانی چند تن از سرداران ترك بنام **قراچه پاشاوعلی بیگ‌میخال اوغلورابافرحشاد بیگ بایندری** آق‌قویونلو ، که بخدمت او پیوسته بود ، مأمور کرد که برای کسب خبر ازحرکت سپاه ایران پیشاپیش اردو حرکت کنند.

سپس نامهٔ عتاب‌آمیز دیگری بشاه اسماعیل نوشت ، و بوسیلهٔ یکی از جاسوسان شاه که دستگیرشده بود بایران فرستاد .

اینك متن نامهٔ دوم سلطان سلیم‌خان اول بشاه اسماعیل[۱]:

انه‌من سلیمان وانه بسم‌الله الرحمن‌الرحیم. الاتعلوا علی وأتونی مسلمین وصلی‌الله‌علی خیرخلقه‌محمد و آله‌وصحبه اجمعین. هذا کتاب انزلناه مبارکافاتبعوه واتقوالعلکم‌تفلحون. این منشورظفرطغرا کالوحی النازل‌من‌السماء بمقتضای ، وما کنامعذبین حتی نبعث‌رسولا ، ازحضرت ابهت منزلت ما که خلیفةالله‌تعالی والدنیا بالطول والعرض مهبط ، واماماینفع‌الناس فیمکث فی‌الارض ،

سلیمان مکان اسکندر نشان مظفرفریدون ظفر، قاتل‌الکفرةالفجرة، کافل‌الکرام‌البررة، المجاهدالمرابط المنصورالمظفر، اللیثا ن‌الاسدابن‌الغضنفر، ناشرالواء العدل والاحسان ، سلطان‌سلیم‌شاه ابن‌سلطان بایزید‌بن‌سلطان‌محمد خانیم بجانب‌ملك ملك‌عجم، مالك خطهٔ‌ظلم وستم ، سرورشرور وسرداراشرار، داراب‌زمان ضحاك روزگارعدیل‌قابیل ، امیراسماعیل عزصدور یافت . معرب از آنست که از بارگاه عزت‌وپیشگاه الوهیت یرلیغ، تؤتی‌الملك من‌تشاء ، بتوقیع مایفتح‌الله للناس من‌رحمة فلاممسك لها ،کلك تقدیر باسم سامی‌مارقم‌زده ، لاجرم اوامرونواهی نوامیس‌الهی‌واموراحکام شاهنشاهی رادرفضای زمین چون قضای آسمانی‌نفاذ داد . ذلك فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء ، وچون بتواتر آحاد استماع‌افتاد که ملت حنیفهٔ محمدیه ، علی واضعها الصلوةوالتحیه ، را تابع رأی ضلالت‌آرای خود ساخته واساس دین‌متین‌را برانداخته، لوای‌ظلم‌را بقواعد تعدی برافراخته، نهی‌منکر وامرمعروف ازمغایرشریعت دانسته، شیعهٔ شنیعهٔ خود را بتحلیل فروج محرمه واباحت‌دماء محترمه تحریض نموده بحکم سماعون‌للکذب‌اکالون‌للسحت، باستماع‌کلمات مزخرفات واکل‌محرمات نموده ـ مسجدخراب کرده‌وبتخانه‌ساخته‌ـ پایهٔ بلند پایهٔ منابراسلام را بدست تعدی درهم شکسته ، فرقان مبین را اساطیر اولین خوانده ، اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده ، هرآینه بموجب فتوای عقل ونقل علمای اعلام ملت واجماع اهل سنت و جماعت، برذمت همت عالی نهمت ما ،که علوالهمة من‌الایمان نصرةلدین‌الله‌المنان ، قطع وقمع ورد ومنع رسوم محدثه که رسم قدیمست، کماورد فی‌قوله علیه‌السلام : من‌احدث فی‌امرناهذافهورد، وفی‌روایة : من‌عمل‌عملالیس علیه‌امرنافهورد ، متحتم و لازم گشت ، وچون قضای ربانی‌وتقدیرصمدانی اجل‌اجلهٔ کفرهٔ فجره را درقبضهٔ‌اقتدار مانهاده بود ،کالقضاءالمبرم توجه‌آن دیارنمود وبامتثال امر: لاتذر علی‌الارض من‌الکافرین دیاراً ، ان‌شاءالله‌العزیزاقدام کردیم تا ازصولت تیغ‌ظفردثار صاعقه کردارخاروخسی که در جویبار شریعت‌غرا بنورسته وچون بقلةالحمقا نشوونما یافته ، ازبن برآورده درخاك مذلت اندازیم. تالگدکوب حوافرمرسلات گردد که : وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلك یفعلون ، و از صدمهٔ گرزکین آئین مغز اعدای دین که بخیال خام پخته شده ، طعمهٔ شیران دلیران غزاة سازیم ، وسیعلم الذین ظلموا ای‌منقلب ینقلبون.ـ

۱ـ این نامه را مولانامرشد عجم انشاء کرده بود .

من آنم که چون بر کشم تیغ تیز | بر آرم ز روی زمین رستخیز
کباب از دل نره شیران کنم | صبوحی بخون دلیران کنم
شود صید زاغ کمانم عقاب | ز تیغم بلرزد دل آفتاب
اگر در نبردم تو کم دیدهٔ | ز گردون گردنده نشنیدهٔ
ز خورشید تابان عنانم بپرس | ز بهرام آب سنانم بپرس
اگر تاج داری مرا تیغ هست | چو تیغم بود تاجت آرم بدست
امیدم چنانست ز نیروی بخت | که بستانم ازدشمنان تاج‌وتخت

بموجب الدین النصیحة ، اگر روی نیاز بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آستان ملائك آشیان ما ، که محال رحال رجالست آوردی ودست تعدی ازسر زیردستان که پایمال ظلم وطغیان گشته‌اند، کوتاه کردی وخود را درسلك التائب من الذنب کمن لاذنب له ، منسلك گردانیدی ، و در مذهب وملت تبعیت سنت سنیهٔ حنیفهٔ محمدیه ، علیه الصلوة والتحیة وآله الطاهرین واصحابه المهتدین رضوان‌الله‌علیهم اجمعین ، که : اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم ، کردی ، و آن بلاد را باسرها ازمضافات ومتعلقات ممالك محروسهٔ عثمانیه شمردی، هرآینه عنایت پادشاهی وعاطفت شاهنشاهی ما شامل تو گردد .

سایهٔ عدل وعنایت بسر او فکنیم | هر که چون مهر نهد روی بخاك در ما

زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد .

والا بحکم : العادة طبیعة ثانیه ، برمقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز که : ما بالذات لایزول بالعرض ، با سیه دل چه سود گفتن وعظ ، بتأییدالله و حسن توفیقه ، سرهرتاجداری تاج داری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس پردازم. الان حزب‌الله هم الغالبون، دست ستمکاران را بقوت سرپنجهٔ ید بیضا پیچیده درهم کنم که: یدالله فوق ایدیهم. باید که پنبهٔ غفلت ازگوش هوش بیرون کرده کفن دردوش گرفته مهیا باشید که بموجب ، انما توعدون لات ، عسکر ظفر مخصوص ، کانهم بنیان مرصوص ، چون اجل مسمی نداء اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولایستقدمون ، در دهند و بحکم اقتلوهم حیث وجدتموهم عامل شوند ، دمار از روزگارت بر آرند ودرآن دیار دیار نگذارند . ولله الامر من قبل و من بعد ویومئذ یفرح المؤمنون فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین .

اردوی سلطان سلیم درروز بیستم جمادی‌الاول سال ۹۲۰ هجری قمری، برودخانهٔ **چای صوئی** که سرحد ایران و عثمانی بود ، رسید . روز دیگر چون **نورعلی خلیفهٔ روملو** سردار قزلباش با سواران خود بدستور شاه اسماعیل « ارزنجان » را ترك گفته بآذربایجان رفته بود ، جمعی از مردم ارزنجان نزد سلطان آمدند و برای شهر خود امان خواستند. سلطان سلیم ایشان را امان داد مشروط بدانکه باردوی اوغله وآذوقه بفروشند.

دو روز بعد نزدیك قلعهٔ **کماخ** نامه‌ای از **خان‌محمد استاجلو** حکمران ایرانی «دیاربکر» بوسیلهٔ ملازمان حاکم «طرابوزان» بسلطان رسید. خان محمد این نامه را بدستور شاه‌اسماعیل در جواب نامه‌ای که توسط قلیچ نام جاسوس ایران فرستاده بودند نوشته،[1] و با آن یك قبضه شمشیر و یکدست جامهٔ زنان همراه کرده بود، که یا شمشیر ببیند و بجنك آی، یا جامهٔ زنان بپوش. ولی حامل نامه را ملازمان حاکم طرابوزان بطمع اسباب و نقود او کشته بودند.

پس از آن سلطان سلیم بدشت **یاسی چمن** (نزدیك ارزنجان) رفت و هجده روز در آنجا ماند. درین محل جاسوسان خبر آوردند که شاه‌اسماعیل اصلاً درخیال جنگ و مقابله با قوای عثمانی نیست، بلکه میخواهد معبر اردوی دشمن را ویران کند و او را بداخلهٔ ایران بکشاند، تا فصل زمستان فرا رسد و سربازان ترك از سرما و گرسنگی تلف شوند. سلطان سلیم‌خان دستور داد که جاسوسان را بزندان افکندند تا این اخبار فاش نشود و مایهٔ طغیان سپاهیان نگردد. مردی نیز بنام **احمدجان** ازطرف **محمد بیگ** پسر فرحشاد بیگ آق‌قویونلو، که در کردستان ایران بسر می‌برد، باردو رسید که اظهارات جاسوسان مذکور را تأئید میکرد و نامه‌ای از «محمدبیگ» در جواب نامهٔ سلطان سلیم‌خان[2] داشت که امیر آق‌قویونلو از بیم شاه اسماعیل باآب پیاز نوشته بود برای اینکه میزان قدرت و تسلط شاه‌اسماعیل و رعبی که مردم ایران ازو در دل داشته‌اند، برخوانندگان معلوم گردد، عین نامهٔ محمدبیگ را درینجا نقل می کنیم:

«عرضهٔ عرصهٔ عظمت وجلال لایزال عالیا بعون‌الملك المتعال آنکه دراواخر ربیع‌الآخر عمت‌میامنه، فرمان قضا جریان باحاجب قدیمی والدماجدم قدوة الاماجدوالاعیان **احمدجان** زید قدره بروجه ستروخفا باین بندهٔ بی‌ریا دررسید ودر گوشهٔ تنهائی باکمال مبتلاتی آهسته آهسته گشاده و نهانی نهانی خوانده هرسطری راکه با شوق و نشاط مطالعه کرده مضمون جواهرمکنونش را معلوم مینمودم شروع بسطر دیگر ناکرده پیشینه را بآب دیده می‌شستم و باینطریق از دیدهٔ کج بین حساد می‌نهفتم وبا خویشتن همواره میکفتم، ترسم

۱ـ متن این نامه بدست نیامد.

۲ـ سلطان سلیم‌خان دراواخر ماه صفر سال ۹۲۰ ازمحل از نیق نامه‌ای به محمد بیگ نوشته ازوخواسته بود که با وی متحد گردد ودرآن هنگام که وی بایران لشکرمی کشد ازیاری دریغ نکند.ـ رجوع کنید به‌منشآت‌السلاطین فریدون‌بیگ، جلداول، صفحهٔ ۳۸۱

که سرم درسراین نامه رود . اتفاقاً هیچکس ازین سرخفی اطلاع نیافته بعالم ـ السرو الخفیات تکیه کنان جوابش را بآب پیاز در بیاض راز نوشته با قاصد مشارالیه اعاده کرد . اگر چه راقمش که از نیکخواهان اوجاغ ماست بعد از ایمان او بغلاظ شداد خبردار شده است اما ازاو باکی نداریم . بیم ما از آنست که مبادا نواب اخلاس مآب گرفتار گشته همگی مستحق عتاب وعقاب گردیم . حسبی الله و نعم الوکیـل . درهرباب توکل بجناب مسبب الاسباب کرده امیدواریم که پرستاریم (؟) و بزرگوارسرکار بندگان خویشتن بعنایت خود نگه داراد و مارا بمنزل مقصود در رساناد . فهوالمراد حاکمند امر کم اعلی[1]»

سلطان سلیم خان پس از وصول این اخبار ، برای آنکه شاه اسماعیل را بجنگ برانگیزد ، نامهٔ دشنام آمیزی بزبان ترکی برای وی فرستاد و اورا فقط اسماعیل بهادر خطاب کرد و چون شهریارصفوی بنامه‌های دوگانهٔ او جوابی نداده و سرداران قزلباش نیز بفرمان وی ازجلو سپاه عثمانی عقب نشسته بودند ، خرقه و عصا ومسواك و تسبیح و کشکولی نیز با نامهٔ خود همراه کرد . منظورش از فرستادن این اشیاء آن بود که شاه اسماعیل را بترس و احتیاط و درویشخوئی سرزنش و تحقیر کند و باو در پرده بگوید که عقب نشینی و احتراز ازجنگ شایستهٔ دلیران و مردان بیباك نیست . بهتر آنست که بجای شمشیر خرقه و کشکول وسبحه وعصابر گیرد ومانند نیاکان خود بکاردرویشی وصوفیگری مشغول شود !

ضمناً درنامهٔ خود بشاه ایران خبرداد که چهل هزار سپاه ذخیره میان سیواس و قیصریه مستقر ساخته و بزودی وارد خاك آذربایجان خواهد شد .

اینك ترجمهٔ نامهٔ او بشاه اسماعیل :

«**اسمعیل بهادر** اصلح الله شأنه . دروصول مثال لازم الامتثال واضح گردد که چون بحد تواتر رسید که برای هتك پردهٔ اسلام وهدم شریعت سیدالانام علیه السلام قیام تام نمودهٔ لهذا ائمه وعلما کثرهم الله امثالهم الی یوم الجزاء باسرهم فتوی دادند که بواسطهٔ اظفار خنجر و تیغ آبدار حك کردن نقطهٔ طینت حضرت نهادت که مرکز دائرهٔ فتنه وفساد است از صفحهٔ روزگار بکافهٔ مسلمین عموماً وبسلاطین اولی الامر وبخواقین ذوی القدرخصوصاً ازجملهٔ واجبات است. بنابراین محض از برای احیای مراسم دین محمدی و اقامت ناموس شرایع احمدی ، بالشکر بیشماردشمن شکار، بقصد تو ببلادشرقی توجه همایون نموده ودرمضمون

---

۱ ـ منشآت السلاطین ،جلداول ، صفحهٔ ۳۸۳. انقلاب الاسلام ،صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲.

شریف نامه‌های سابق که چندماه پیش‌ازین فرستاده شد فرموده بودم هنگامی که نواحی و اراضی که ازجهة شاهی درتصرف تست بظل‌ظلیل رایات فتح‌آیات من مستسعد گردد ، اگرمردی بمیدان بیا ، که مشیت وارادت حق سبحانه‌وتعالی بهرچه تعلق گرفته بظهور بیاید. غرض ازین اخبار این بود که چندماه قبل‌ازین تو نیزمتنبه شده درتدارك اقدام‌نمائی و درآینده بهانه نیاری ونگوئی که غافل بودم وایام مساعد نشد که تمام اهالی حوزهٔ حکومت خود را جمع نمایم.

«مدتیست‌مدید که ازمزاحمت نفوس متکاثره جهان گرفتار ضیق‌النفس وازمصادمت سلاح وسنان هوا دچارضیق‌النفس و ازنعال مطایا جرم زمین‌آهن پوش وازطنین‌نای روئین طاسچهٔ علیین پرخروش گردید . عجب است که درین اثنا وضعی که ابهام ازجرأت نماید سراً وجهراً وخیراً وشراً ازتوظاهر نگردید لاسیما درینحالت که تلال وجبال آذربایجان ازنشانهٔ سم ستورلشکر منصورمانند سپهر پرهلال شده ، حال نیز نه نام و نشانی از تو پیدا و نه اثری از وجودت هویداست . چنان مستورالحالی که وجود وعدمت علی‌السواست .

«هر کس که دعوی شمشیر زنی دارد سینه را چون سپر هدف تیر تیز باید ساخت ، وهر که ادعای سروری دارد اززخم تیغ وتبر نمی‌هراسد .

عروس‌ملك کسی در کنار گیرد تنگ   که بوسه برلب شمشیرآبداردهد

«برآنانکه سلامترا پرده نشینی‌اختیارمی کنند وازبیم مرگ جرأت شمشیربستن وبراسب نشستن ندارند ، نام مردی نهادن خطاست .

در مرگ آنکو بکوبد بپای   بزین اندرآید بجنبد زجای

« حالیا سببش دانسته شد که چرا باین شدت انزوا در زاویهٔ خمول گزیده وبدین درجه اختفا کردهٔ . همانا که این رعب و هراس از کثرت لشکر ظفراستیناس برتومستولی شده است. اگراین‌احتمال باعث باشد محض مصلحت ازالهٔ این معنی اینك چهل هزار لشکر نامدار از اردوی ظفر شعار جدا کرده فرمودیم که فیمابین سیواس و قیصریه در اردوی جداگانه بمانند . برای دشمن ارخای عنان وتوسیع دائرهٔ میدان بیشترازین نمیشود . اگردرطینت توفی‌الجمله شمهٔ ازغیرت وحمیت باشد البته بمیدان جنگ ماآمده بالشکرمن مقابله خواهی کرد تادرازل هرچه مقدراست در معرض بروز جلوه گر گردد انشاءالله تعالی . والسلام علی من‌اتبع‌الهدی . حرره فی اواخر اولی‌الجمادین سنهٔ ۹۲۰ بیورت ارزنجان. »[۱]

نامهٔ شاه‌اسماعیل بسلطان سلیم

اتفاقاً درهمین‌ایام، یعنی‌درروز۲۷ ماه‌جمادی‌الاول ،هنگامی که سلطان سلیم درمحل **آق‌ده** نزدیك قلعهٔ **کماخ** بود، سفیری بنام **شاه‌قولی آقای بوی‌نوکر**، ازجانب‌شاه اسماعیل باردوی

۱ــ کتاب‌انقلاب‌الاسلام ،نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ‌ملی ،صفحات۱٦۳ تا۱٦٦ ــ منشآت‌السلاطین ، جلد اول، صفحات ۳۸۳ــ۳۸٤.

عثمانی رسید ونامه‌ای آورد که شهریار ایران درجواب نامه‌های سلطان‌سلیم، بایك‌قوطی طلاپراز تریاك فرستاده بود، وعین آنرا درین‌جا نقل می کنیم:

سلامی که بمحبت مشحون و پیامی که بمودت مقرون باشد، بحضرت جنت خضرت اسلام‌پناه سلطنت دستگاه المنظور بانظار الملك الاله‌مبارزالدولة والسلطنة والدنیاوالدین‌سلطان سلیم‌شاه ایده‌الله بالدولةالابدیة وادامه بالسعادة السرمدیه متحف و مهدی داشته آرزومند شناسند. بعد هذا مکاتیب شریفه مرة بعداخری بدرجهٔ الشیءلایثنی الاوقدیثلث رسیده مضامین آن چون‌مشعر بعدوات ومبنی‌ازجرأت وجلادت بود ازآن حظ بسیار نمود. لکن مبدأ ومنشأآن‌ندانستیم که‌چیست. درزمان والدجنت‌مکانش انارالله برهانه که نهضت همایون‌ما بسبب گستاخی علاءالدولهٔ ذوالقدر بمرز وبوم روم واقع شد از جانبین بجز دوستی و یکجهتی چیزی‌دیگر نشد وباآنحضرت نیزدرآن وقت که والی طرابوزان بودند اظهار یکجهتی میکردیم. حالا باعث کدورت معلوم نگشته بود. چون باقتضاء سلطنت باین خصوص عازم گشته‌اند سهل باشد.

ستیزه بجائی رساند سخن — که ویران کند خانمان کهن

غرض ما ازتغافل آن صوب دوچیز بود، یکی آنکه اکثرسکنهٔ آن دیارمریدان اجداد عالی‌تبارما‌اند، رحمهم‌الله‌الملك الغفار، دوم‌آنکه محبت ما بآن خاندان غزا عنوان قدیمست، و نمی‌خواستیم که شورشی چون عهد تیمور بآن سرزمین طاری شود وهنوزهم‌نمی‌خواهیم‌و باین قدرها‌نمی‌رنجیم وچرا برنجیم. خصومت سلاطین‌رسم قدیمست

عروس‌ملك کسی در کنار گیردتنگ — که بوسه برلب‌شمشیر آبدار دهد

اما کلمات نامناسب وجهی ندارد وهمانا آن اقوال ازافکار الحاد فکارمنشیان برشی ومحرران تریاکی که ازقلت نشئه از سردماغ خشکی نوشته فرستادند واین همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می پنداریم. بنابر آن حقهٔ ذهبی‌مملو از کیفیت خاصه‌مختوم بمهر همایون مصحوب دارندهٔ قدوةالمقربین **شاه‌قولی آقای بوی‌نوکر** رزقت سلامة ارسال رفت، تا اگرلازم باشد بکار داشته بزودی دررسند، تابعون‌الهی آنچه درپردهٔ تقدیر مکنونست صورت‌پذیر گردد. فامافکری براصل کرده و بسخن هرکسی مقید نشده اندیشه براصل نمایند که پشیمانی‌اخیر مفید نمی‌شود. وما دروقت تحریر این نامه بشکار حدود صفاهان بودیم. درحال بتدارك‌مقابله مشغول گشته ازسردوستی جواب فرستادیم بهرنوع که میخواهند عمل کنند.

بس‌تجربه کردیم درین دیرمکافات — باآل‌علی‌هرکه درافتادبرافتاد

ومزبور را نرنجانیده راه دهند که ولاتزر وازرة وزراخری،وچون کاربجنگ

انجامد تأخیروتراخی‌را جایز ندارند .اما ازراه عاقبت اندیشی‌در آیند والسلام[۱].



چنانکه ملاحظه شد، شاه اسماعیل درجواب نامه‌های بی‌ادبانه وپرعتاب ودشنام آمیزسلطان سلیم‌خان ، نامه‌ای ملایم وشاهانه وآراسته بادب واحترام نگاشته، ودرآن باکمال ذوق وخونسردی وبی‌اعتنائی وزیرکی بسلطان خودخواه وتند خوی‌وجهانجوی ترك نیشهائی زده‌بود که تحمل آنها باطبع سرکش وبیحوصله وآتشین وی سازگارنبود پادشاه صفوی بااشاره بحملهٔ تیمور خواسته‌بود درپرده بسلطان‌سلیم‌خان گوشزد کند که اگر درجنگ اصرار ورزد بسرنوشت شوم جدش **ایلدرم بایزیدخان** گرفتار خواهدشد. فرستادن قوطی‌تریاك نیز کنایه‌ای تمسخرآمیز به‌آرزوها وخیالات بی‌اساس‌سلطان بود ومیخواست باوبفهماند که درهم شکستن سپاه قزلباش‌وبرانداختن خاندان صفوی امید پوچی است که جز در نشئهٔ تریاك وجهان خیال بحقیقت نمیتواند پیوست .

ناخرسندی سپاهیان ترك

نامهٔ شاه‌اسماعیل برخشم و کینهٔ سلطان سلیم خان افزود ، زیرا مشاهده میکرد که مبارز جوئیها و دشنامهای او بی اثرست و حریف بانهایت زیرکی و خونسردی از نبرد احتراز می کند و بجای‌آنکه باستقبال وی‌آید و بجنگ پردازد ، میخواهد اورا بداخلهٔ ایران بکشاند و با سوزاندن غلات و ویران کردن دهکده‌ها و منازل بین راه ، سپاه ترك را گرفتار قحط وگرسنگی سازد . هر قدمی که لشکریان ترك در ولایات خالی از علوفه وآذوقهٔ ایران پیش میرفتند ، ایشان را بشکست ونیستی نزدیکتر میکرد .

سلطان سلیم چنان ازرفتار شاه اسماعیل درخشم و عذاب بود که برخلاف‌آداب سیاسی سفیر او را گردن زد و روزی در حضور سرداران و وزیران خود فریاد برآورد که : «اگرتا قعرسقرهم عقب نشینی کند دنبالش خواهم رفت!»

کم‌کم سیاست جنگی پادشاه صفوی بثمر میرسید . ماهها راه پیمائی بیهوده از پی‌دشمنی که تن بجنگ نمیداد ، ینی‌چریها را فرسوده وناراضی کرده بود . خاصه که

۱ـ منشآت‌السلاطین ، جلداول ، صفحات ۳۸۴ـ۳۸۵.

آذوقه سپاه رو بکاهش میرفت و جیره‌بندی آغاز شده بود. زمزمهٔ ناخرسندی و طغیان بگوش میرسید. مشاوران ووزیران سلطان نیزازآن لشکرکشی بیحاصل، که بگمان ایشان جزشکست و بدنامی نتیجه‌ای نداشت، بیمناك بودند. عاقبت **همدم‌پاشا** بیگلربیگ قرامان را، که از کودکی رفیق و ندیم سلطان بود، مأمور کردند که شکایت سربازان و سرداران را بگوش وی برساند و او را ازتعقیب دشمن منصرف سازد.

مأموریت همدم‌پاشا سخت دشوار بود. هنوزچند کلمه نگفته‌وبه‌بیان دلائل وعلل ناخرسندی وشکایت سپاهیان نپرداخته‌بود که‌سلطان خود را خشمگین ساخت واورا از ادامهٔ سخن بازداشت. سلیم مصمم بود که با شاه‌اسماعیل زورآزمائی کند و مخالفت با تصمیم‌خود را، هرچندهم که درست ومنطقی بود،دلیل‌ضعف‌وخیانت میشمرد. برای‌اینکه نومیدی وبیم‌را ازسپاه خود دورسازد، بیچاره همدم‌پاشا را برخلاف‌میل‌خویش گردن زد ویکی‌دیگرازسرداران ترك بنام **زینل‌پاشا** را بجای او گماشت، وفرمان حرکت داد.

نامهٔ چهارم سلطان‌سلیم بشاه‌اسمعیل

درمحل **چرموك** سلطان‌سلیم که ازسکون‌وسکوت‌شاه‌اسماعیل بجان آمده بود، نامـهٔ دیگری بزبان ترکی بدو نوشت که مضمونش اینست:

«**اسماعیل بهادر** اصلح‌الله‌شانه، هنگامی که توقیع رفیع جهانمطاع وحکم شریف واجب‌الانقیاد والاتباع بتوواصل شود، باید بدانی که مکتوب‌تو بدرگاه سعادت دستگـاه من‌رسید. پس از ادای کلمات جسارت‌آمیز نوشته‌ای چیزی که‌مایهٔ ازدیاد جرأت است ارسال داشتم که در عزیمت‌مسارعت نموده مارا ازانتظار برهانید. مابنیروی جرأت از راه دور بالشکر بی‌کران و رایات فتح‌آیات نصرت‌نشان، پس ازطی مراحل ومنازل بمملکت توداخل شده‌ایم. در آئین سلاطین اولی‌الامرو مذهب خواقین ذوی‌القدرمملکت درحکم زن‌ایشانست وکسی راکه ازمردی حصه‌ای وازفتوت بهره‌ای بلکه دردل فی‌الجمله زهره‌ای باشد، قطعاً راضی نمیشود که دیگری بناموس اوتعرض کند.

معهذا اکنون روزها میگذرد که عساکر نصرت مآثر من بمملکت تو درآمده‌اند، ولی‌ازتوهیچگونه نام ونشانی پیدا و از وجودت اثری هویدانیست وچنان مستورالحال بسرمیبری که حیات ومماتت یکسانست.

ازین ننگ تاجاودان مهتران   **بگویند با نامور لشکران**

«ظاهرحال گواهی میدهد که اکتساب جرأت عارضی برای که‌لازم‌است.

تا امروز ازجانب توعملی بظهور نیامده است که از آن مردی وجلادت استنباط شود. عمل توثمرهٔ مکروحیلهٔ تست وشك نیست که این جرأت عارضی اثر تلبیس وتدلیس است ولاغیر. دوای دردی که تو بدان مبتلی هستی معلومست و برای تحصیل قوت قلب آنرا استعمال میکنی. حال نیزهمان داروئی را که بارها تجربه کرده‌ای بکار برتامکر دردلت اندك جرأتی پدید آرد.

«مانیز برای ازالهٔ ضعف قلب توچهل هزارتن ازلشکر ظفر رهبرخود جدا کرده میان قیصریه وسیواس گذاشته‌ایم و دربارهٔ خصم بیش ازین مروت و مردمی میسر نیست. اگر من بعد باز برقرار وضع سابق در کنج زاویهٔ رعب و هراس منزوی گردی نام مردی بر تو گذاشتن حرامست و بهتر خواهد بود که بجای مغفر معجر و بجای زره چادر اختیار کنی وازسودای سرداری وسپهسالاری بگذری.
زتو این کار برنایه تو با این کار برنائی. والسلام علی من اتبع الهدی. تحریراً فی اواخر شهر جمادی الاخره سنهٔ عشرین وتسعمائه[1].»

سلطان سلیم این نامه را با مقداری لباسهای زنانه وعطریات و لوازم آرایش برای شاه اسماعیل فرستاد واز «چرموك» بطرف **ترجان** رفت. از ترجان **مصطفی پاشای** کرد را بمحاصرهٔ قلعه **بای برد** فرستاد و خود مصمم شد که تا شهر **تبریز** پیش راند و پایتخت صفوی را بتصرف آورد.

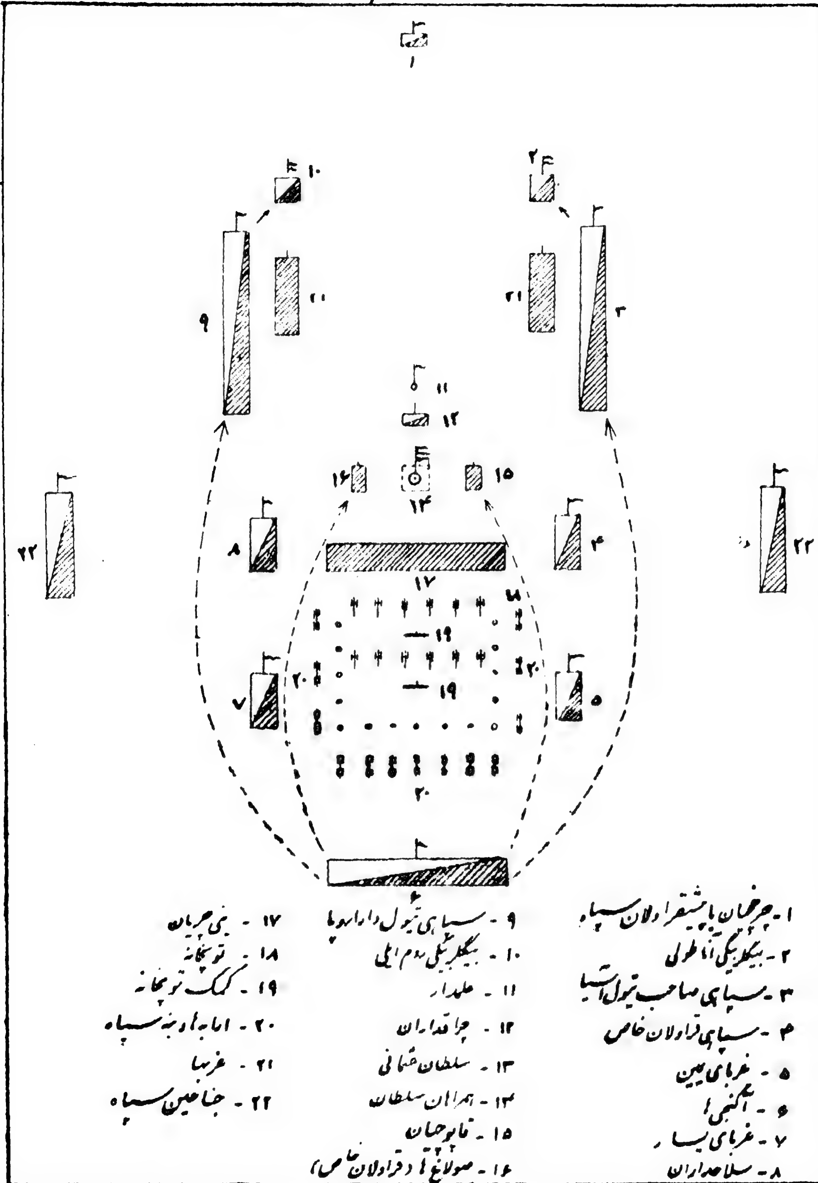
طغیان ینی چریان

همینکه تصمیم سلطان بگرفتن تبریز آشکار شد سربازان ینی چری، که از درازی راه و مصائب سفر بجان آمده بودند، بار دیگر زبان بشکایت گشودند وزمزمهٔ ناخرسندی ایشان که در «یاسی چمن» با سیاست «همدم پاشا» موقتاً خاموش شده بود، بشکل شورش و نا فرمانی تجدید شد. تفنگهای خود را در خاك فرو کردند و چکمه‌ها را بر آن آویختند، واین عمل نشانه آن بود که دیگر قدمی فراتر نخواهند گذاشت و جز راه استانبول براه دیگر نخواهند رفت.

ینی چریان می گفتند که: «ما را برای جنگ آورده‌اید، در حالی که مقابل ما دشمنی نیست که با او بجنگیم. آیا درین مملکت ویران تا کجا باید رفت. کمی جیره ومسافرت طولانی ما واسبان لشکر سپاهی (سواره) و توپخانه را از پای درآورده است.

۱ـ برای اصل ترکی نامه رجوع کنید به منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات ۳۸۵ـ۳۸۶.

وضع حرکت سپاه عثمانی



سپاه خسته و شکسته اگر دربرابر لشکریان آسودهٔ دشمن ازعهدهٔ دفاع برنیاید، تقصیر با که خواهد بود؟ اگرخدای ناکرده از قزلباشان شکست بخوریم این ننگ برای ما ازمرگ بدترست. پس بهتر آنست که کس بفرستیم و با **اردبیل اوغلی** (یعنی شاه اسمعیل) صلح کنیم...»

سلطان سلیم ناچاراز «اوطاغ» یاچادرخود بیرون آمدو با تهدید وتطمیع ووعده ونوید سربازان را بادامهٔ پیشرفت راضی کرد، وحاضرشد که چون اردو به «**خوی**» رسید درصورتی که «اردبیل اوغلی» تکالیف علما را قبول کرد صلح کنند و بر گردند، و گرنه با او بجنگند. سپس فرمان حرکت داد.

درضمن راه پیشقراولان سپاه خبردادند که **خان محمد استاجلو** حکمران دیاربکر ازسرداران بزرگ شاه اسماعیل، بحدود **خوی** رسیده و شهریار صفوی نیز با سپاهیان قزلباش نزدیك میشود. درنزدیکی **ماکو** نیز **شهسوار علی بیگ**، فرمانده دسته‌ای ازسواران، خبرداد که سپاهیان شاه اسماعیل وخان محمد استاجلو در محل خوی بیکدیگر پیوسته آمادهٔ کارزارند[1]. سلطان سلیم خان ازین خبربقدری خوشحال شد که اسبی قیمتی بازین ولگام مرصع برای شهسوار علی بیگ فرستاد. زیرا از پیشرفت بیهوده در خاك ایران بیم داشت ومیدانست که اگردرآذربایجان بیش از آن پیش رود قطعاً باشورش ونافرمانی ینی چریها وسایر دسته‌های سپاه روبرو خواهد شد و جانش درخطر خواهد افتاد.

درهمانحال پیغامی از شاه‌اسماعیل رسید که او را در جلگهٔ **چالدران**[2] بجنگ

---

۱ ــ مؤلف عالم آرای عباسی می نویسد که چون نامهٔ سلطان سلیم خان بشاه اسماعیل رسید و از لشکر کشی سلطان عثمانی بایران آگاه شد، از اصفهان باطراف همدان آمد و: «...بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطرانور داشته باشد ازآمدن نابهنگام او (سلطان سلیم) آگاه گشته ازغایت حمیت مقید بجمعیت لشکرمنصور ممالك ایران نشده با معدودی که درظل لوای فلکفرسا حاضر بودند، بمقابلهٔ اعداشتافته روزچهارشنبهٔ دوم رجب... درصحرای چالدران از اعمال خوی با بیست هزار کس در برابر آن لشکر نامحصور صف قتال آراست...». عالم آرا، چاپ تهران، صفحهٔ ۳۱.

۲ ــ دشت چالدران درشمال غربی شهر خوی ودربیست فرسنگی شهر تبریز وازتوابع ولایت چخورسعد (ارمنستان) بوده است. وضع طبیعی آن مستطیل و سراشیب و میل آن

«بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد».

خوانده بود . سلطان سلیم‌خان بی‌درنگ دستور حرکت داد و در شب چهارشنبهٔ دوم ماه رجب ۹۲۰ هجری قمری (۲۳ اوت ۱۵۱۴) هنگام شب بتپه‌ای رسید که از جانب مغرب بردشت چالدران مسلط و مشرف بود .

در راه نیز خبر رسید که قلعهٔ **بایزید** هم بدست سپاه ترك مسخر گشته‌است . با گرفتن این قلعهٔ استوار جناح چپ سپاه عثمانی نیز از خطرات احتمالی نجات یافت .

۸- مقدمات جنگ

سلطان سلیم‌خان همینکه باقوای ایران روبرو گردید **دیوان** یا شورای جنگ تشکیل کرد، تامعلوم شود که باید بی‌درنگ برسپاه ایران حمله‌برند یا آنکه بسربازان یکروز اجازهٔ استراحت دهند .

وزیران و بسیاری از سرداران ترك معتقد بودند که چون سربازان بسبب راه‌پیمائی بسیار، خسته و ناتوان گشته‌اند ، بهتراست که بیست وچهارساعت استراحت کنند . ولی **پیری محمد پاشا** ، دفتردار سالخوردهٔ سلطان ، با این عقیده مخالفت کرد و گفت: «یکروز استراحت بدشمن فرصت خواهد داد که از میزان قوا و اصول نقشهٔ جنگی ما آگاه گردد. اگر ما هنگامی که بامرگ روبروشده‌ایم ازخستگی بیم داشته باشیم ، بهتراست که اصلاً جنگ نکنیم . بعقیدهٔ من بی‌تأمل باید فرمان حمله داده شود . »

سلیم که خود نیز بااین عقیده موافق بود براو آفرین خواند و فرمان داد که بقیهٔ آنشب را بتعبیه و ترتیب سپاه مشغول باشند و سپیده‌دم بحمله پردازند .

سحرگاه روز چهار شنبهٔ دوم رجب قوای عثمانی سراسر تپه‌ای را که در مغرب دشت چالدران قرارداشت، فرا گرفته بود. عدهٔ این سپاه بیکصدو بیست‌هزارتن میرسید و از آنجمله هشتاد هزار نفر سواربودند[1] .

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل :

ازشمال غربی بجنوب شرقی است . چون قسمت وسط این دشت بلندتر از اطرافست ، رود قره‌اینه ازیکسوی آن روبشمال جاری میشود و برود ماکو میریزد ورود زیوه ازشمال بجنوب به آق‌چای می‌پیوندد . مساحت دشت چالدران درحدود ۷۵۰ کیلومترمربعست .

۱ـ حسن روملو در احسن‌التواریخ عدد سپاهیان ترك را دویست هزار وخواند میر در حبیب‌السیر دویست ودوازده هزار نوشته‌اند .

قوای ایران درجنگ چالدران

مورخان ترك عدهٔ سربازان و سواران شاه اسماعیل را درجنگ چالدران ازهشتاد تا یکصد وپنجاه هزارنفر نوشته‌اند. ولی این اعداد بدون‌شك اغراق‌آمیزونادرست است. بطوری که از بیشتر تواریخ ایرانی برمی‌آید، عدهٔ مردان جنگی ایران دراین‌نبرد، باقوال‌مختلف مرکب‌از ۱۲۰۰۰ سوار قزلباش و نزدیك هشت هزار سوار زبدهٔ دیگر بوده است. قوای‌ایران بیشتر ازسواران بی‌باك وجنگ‌آزمودهٔ ترکمان وقزلباش تشکیل یافته بود وپیاده نظام مرتبی که درکار جنگ مؤثر باشد، وجود نداشت[1].

سواران قزلباش بیشترزره و کلاه‌خود داشتند وپرهای سرخی برتاج قزلباش‌خود زده بودند. گذشته ازسواران ترکمان قزلباش عده‌ای ازجنگاوران قبائل کرد وایرانی نیز در سپاه شاه‌اسماعیل خدمت میکردند. اسبان سواران ایران برخلاف اسبان سپاه عثمانی، بسیار قوی و چابك و راهوار بودند و برپشت بسیاری از آنها زره‌های خاصی بود که اسب را اززخم شمشیر ونیزه محفوظ میداشت.

اسلحهٔ سواران قزلباش گرزهائی‌آهنین بنام**شش‌پر**وتیروکمان وشمشیروخنجر وتبرزین بود. توپ‌وتفنگ‌درسپاه ایران وجود نداشت وایرانیان درزمان شاه اسماعیل اول هنوزاستعمال تفنگ واسلحهٔ‌آتشین را خلاف جوانمردی ودلیری میشمردند.

شاه‌اسماعیل بیشتر بایمان و عقیدهٔ باطنی سواران قزلباش، که جملگی در زمرهٔ صوفیان صافی و معتقدان و فدائیان ازجان گذشتهٔ خاندان صفوی بودند، متکی بود. افراد قزلباش گذشته‌ازینکه فرمان **مرشد کامل** یا پادشاه صفوی را بیچون وچرا گردن می‌نهادند، در بیباکی و دلیری و جنگاوری نیز برسواران ترك برتری داشتند. بعلاوه شاه‌اسماعیل‌میدانست که سربازان ترك بعلت پیمودن راههای درازو تحمل مشقات‌سفر و کمی‌آذوقه ودوربودن‌ازخانه وزن وفرزند وبیم شکست خوردن درخاك دشمن فرسوده ونومید وبیمنا کند. میدانست که سربازان ینی‌چری در طی‌سفر چندبار اندیشهٔ طغیان ونافرمانی داشته واین اندیشه را ازسربدرنکرده‌اند. میدانست که درمیان سربازان ترك

۱ــ مورخان ترك معتقدند که از ۱۵۰۰۰ سربازایرانی قریب دوسوم سوار و بقیه پیاده بوده‌اند.

افراد شیعه و هواخواه خاندان صفوی نیز بسیارند و با اندك فرصتی از سپاه دشمن کناره خواهند گرفت.

پس اگر شاه اسماعیل فقط با دوازده یا بیست هزار سوار بجنگ صد و بیست هزار سپاه ترك آمده بود، از آن جهت بود که ارزش واقعی سربازان و سرداران دلیر خود را میشناخت و ایشان را مکرر در جنگهای گوناگون و در برابر لشکریان بیشمار دیگر بمردی و دلیری و پایداری آزموده بود.

یگانه ایرادی که از لحاظ نظامی بر شاه اسمعیل گرفته‌اند، اینست که بی‌سبب از مواضع طبیعی شمال شهر خوی بدشت چالدران رفت. زیرا در مواضع کوهستانی مزبور می‌توانست بوسیلهٔ سواران چابك و دلیر خویش از پهلو بقوای عثمانی بتازد و خود را از خطر توپخانهٔ دشمن، که یگانه عامل شکست قوای ایران در جنگ چالدران بود، محفوظ دارد. درصورتی که دشت مسطح چالدران برخلاف بسلطان سلیم فرصت داد که از تمام قوای خود در جنگ استفاده کند، و در آن زمین بی‌مانع سواران بیباك قزلباش را، که ده بار کمتر از قوای ترك بودند، هدف گلولهای توپ و تفنگ سازد.

اتفاقاً بیشتر مورخان ایرانی نوشته‌اند که شبانگاه پیش از آغاز جنگ، زمانی که هنوز سپاهیان ترك از تپهٔ مجاور دشت چالدران بزیر نیامده و صفوف خود را مرتب نکرده بودند، **خان محمد استاجلو** و **نورعلی خلیفهٔ روملو** و برخی دیگر از سرداران، که از روش نظامی و ترتیب سپاه عثمانی درمیدان جنگ آگاه بودند، بشاه اسماعیل پیشنهاد کردند که شب هنگام اجازه دهد پیش از آنکه سپاهیان دشمن در دشت چالدران مستقر شوند و توپخانه و تفنگچیان خویش را مرتب و آمادهٔ تیراندازی سازند، بر ایشان حمله برند و بدینوسیله استفاده از اسلحهٔ آتشین را بر دشمن دشوار سازند. ولی **دورمیش خان** رئیس طائفهٔ شاملو، از سرداران نامی قزلباش، با این پیشنهاد مخالفت کرد و چنین کاری را خلاف مردانگی شمرد. شاه اسماعیل نیز رأی او را پسندید و گفت که «من حرامی قافله نیستم. هرچه مقدر الهی است بظهور می آید[1].»

۱ـ رجوع کنید بتاریخ عالم آرای عباسی، چاپ تهران، صفحهٔ ۳۱.
حسن روملو در احسن التواریخ دربن باره چنین نوشته است: «... خان محمد استاجلو و
«بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد»



تصویر یک سرباز پیادهٔ ترک
در قرن دهم هجری قمری

۹- ترتیب دو سپاه در دشت چالدران

ترتیب سپاه عثمانی

بامداد روز چهارشنبهٔ دوم رجب ۹۲۰ هجری قمری ، سپاهیان ترک بفرمان سلطان سلیم از تپه بسوی دشت چالدران فرود آمدند و در آنجا بترتیب زیر قرار گرفتند :

دستهٔ سواران **نیکوبی**[1] بسرداری **میخال اوغلی** ، و سواران **بولی**[2] و **قستمونی** بسرداری **اسفندیار اوغلی** با دستهٔ **آکنجی ها** پیشقراول یا چرخچی سپاه بودند. بیرق دستهٔ اول سرخ و بیرق دستهٔ دوم سبز بود .

سواران **آناطولی و قرامان**، یا سپاهیان آسیائی عثمانی، بسرداری **سنان پاشا** معروف به **خادم** و **زینل پاشا** درمیمنه جای گرفتند .

سواران **روم ایلی** (روملی) یا سپاهیان اروپائی عثمانی ، بسرداری **حسن پاشا** در میسره ایستادند .

ینی چریان پیاده بفرماندهی **عثمان آغا بال ییمز اوغلو سگبانباشی**، بشکل مربع درخط دوم قلب سپاه پشت عراده‌های توپ قرار گرفتند .

حیوانات بارکش اردو را ازسه جانب دراطراف سربازان ینی‌چری جای دادند و ارابه‌ها را محکم بیکدیگر بستند و جلو حیوانات مرتب کردند، بطوری که مانند سنگری محکم از حملهٔ سواران قزلباش جلوگیری میکرد . بدین صورت یکنوع حصاری در میان سپاه عثمانی بوجود آمد که سپاه پیاده را از خطر حملهٔ ناگهانی سواران دشمن محفوظ میداشت .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل:

نورعلی خلیفهٔ روملو و بعضی ازمردمان ، که از اطوار رومیان باخبر بودند ، عرض نمودند که قبل از آنکه مخالفان خودرا حراست نمایند، بربالای چالدران برسرایشان رویم و مهم آن ناتمامرا باتمام رسانیم، و دورمش خان شاملو این سخن را رد کرده بخان محمد گفت که کدخدائی تو در دیار بکر میگذرد، ومعروض داشت که ما مکث میکنیم تاوقتی که آنچه مقدور ایشانست از قوت بفعل آورند در محافظت خویش ، بعد از آن قدم در میدان کارزار گذاشته دمار از لشکر ایشان بر آوریم. خاقان سکندرشان سخن دورمش خان را قبول نمود...» چاپ کلکته، صفحهٔ ۱۴۵.

۱- Nikobi   ۲- Boli

میمنه و میسرهٔ سپاه عثمانی رایك ردیف عرادههای توپ که با زنجیرهای محکم بیکدیگر بسته شده بود، بهم مربوط میساخت ، وبدین ترتیب توپخانه نیز بمنزلهٔ حصار دیگری از آهن و آتش بود که پیادگان ینی‌چری را ازحملهٔ سواران ایران **حفظ** میکرد.

دستهٔ قراولان خاص سلطان، که مرکب ازدستههای مختلف سلاحدار وعلوفه‌چی وغربا و قراولان پیادهٔ صولاغ و قاپوچی بود ، درپس ینی‌چریها جای گرفته و فرماندهی آن باشخص سلطان بود .

سلطان سلیم نیز باوزیران خود **احمد پاشا هرسکلی اوغلی** صدراعظم، و **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** وزیردوم، و **مصطفی پاشا بیغلو چاوش** وزیرسوم، بر بالای تپه‌ای که بردشت چالدران تسلط داشت، درزیر دو بیرق سرخ وسپید قرار گرفته بود .

دستهٔ پیادهٔ **عزبها** را هم جلو توپخانه جای داده بودند تا توپها را ازنظر دشمن مستور دارد . این دسته طولمه (نیمتنه‌های شمسه دوخته)های سرخ پوشیده بودند .

یکدسته سپاه نیز بسرداری **شادی پاشا** مرکب ازسوار و پیاده ، درپس تمام لشکر جای گرفته بود تا ازحملات احتمالی دشمن بپشت اردو جلوگیری کند .

ترتیب سپاه ایران

وضع سپاهیان ایران نیز ازینقرار بود :

دسته‌ای از سواران قزلباش با **دورمیش خان شاملو** و **خلیل سلطان ذوالقدر** حکمران فارس ، و **حسین بیگ لله** وزیرسابق و **نورعلی خلیفهٔ روملو** حکمران ارزنجان ، و **خلیل بیگ** و **منتشا سلطان** حاکم تبریز و **سلطان علی میرزا افشار** و **پیره بیگ چاوشلو** درمیمنه .

دستهٔ دوم با **محمد خان استاجلو** حکمران دیاربکر وجمعی از خانان وسلطانان استاجلو وپسران **بابا الیاس چاوشلو** وگروهی دیگر ازسرداران درمیسره .

نظام‌الدین میرعبدالباقی وکیل السلطنه یا وزیراعظم، و **میر سید شریف‌الدین علی صدر** قاضی عسکر، و **سید محمد کمونه** نقیب الاشراف نجف نیز، بادسته‌ای دیگر از سواران درزیر لوای شاهی درقلب لشکر جای گرفتند .

یکدسته از سواران ایران هم بسرداری **سارو پیره** قورچی باشی و **یوسف بیگ**

ورساق حکمران قلعهٔ «کماخ» ، چرخچی یا پیشقراول سپاه و مأمور مستور داشتن حرکات لشکر بودند[۱] .

شاه اسمعیل نیز خود با گروهی از دستهٔ قورچیان ، که زبده‌ترین سواران قزلباش بودند ، درطرفی ازقلب لشکر قرار گرفته آماده بود که اگر قسمتی از سپاه مورد حملهٔ سخت دشمن واقع شد ، بیاری آن قسمت شتابد .

برخی از مورخان ایران نوشته‌اند که هنگام ترتیب صفوف سپاه ، شاه‌اسماعیل با کمال خونسردی و آسایش خیال ، دردشت چالدران بشکار بلدرچین مشغول بود[۲] .

۱۰ ـ نبرد چالدران

نقشهٔ سلطان سلیم‌خان درنبرد چالدران این بود که بهرحیله انبوه سواران قزلباش را هدف توپخانهٔ خود سازد . زیرا تیررس توپهای سرپر عثمانی کوتاه بود و نمیتوانست از دور بسپاه دشمن آسیبی رساند . بهمین سبب برای فریب دادن حریف ، از سپاه ترك دستهٔ معروف به **عزبها** را جلو صف عراده‌های توپ قرار داده بود ، تا توپخانه را از نظر ایرانیان مستور دارند . افراد این دسته مأمور بودند که بمحض نزدیك رسیدن سواران قزلباش ، از برابر توپها بچپ یا براست کناره گیرند ، تا توپخانه ناگهان بتیراندازی مشغول شود و سواران دشمن را ازپای درآورد .

اما شاه‌اسماعیل ، که بوسیلهٔ جاسوسان خود از جزئیات نقشه‌های نظامی سلطان سلیم آگاه بود، مصمم شد که با دودستهٔ بزرگ ازسواران قزلباش ، ازدوطرف برسپاهیان ترك بتازد، تا برای «عزبها» مجال کناره گرفتن ازجلو توپخانه و آزاد نهادن توپها برای تیراندازی نماند . سپس همینکه سواران قزلباش ازصف توپخانه گذشتند باخیال آسوده ازدوسو برقراولان خاص سلطان ومحلی که او خود قرار گرفته بود، حمله برند و بادرهم شکستن قراولان ازپشت پیاده نظام ینی‌چری را درمیان بگیرند .

---

۱ ـ مؤلف عالم‌آرای عباسی مینویسد که خان‌محمد استاجلو ، حکمران دیاربکر نیز ، با اینده دسته بود .

۲ ـ عالم‌آرای عباسی ، صفحهٔ ۳۲. و تاریخ جهان‌آراء ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران .



تصویر یك سرباز ینی چری
در قرن یازدهم هجری قمری

حملهٔ شاه اسمعیل

درآغاز نبرد **سارو پیرهٔ استا جلو** وهمراهانش ، که پیش‌قراول یا «چرخچی» سپاه بودند ، بریکدسته ازپیشقراولان سپاه عثمانی تاختند ، ولی شکست خوردند . پس شاه‌اسماعیل خود با گروه انبوهی از سواران زبدهٔ قزلباش که درمیمنهٔ لشکر بودند ، برمیسرهٔ سپاه ترك حمله برد[1] . خان محمد استاجلو نیزدستورداشت که باسواران دیاربکر بهمان صورت برمیمنهٔ سپاه عثمانی بتازد. جانبازان قزلباش با فریادهای « شاه ، اللّٰه ! » پیش تاختند و شهریار صفوی چنان بسرعت و شتاب رسید که «عزبها» فرصت حرکت نیافتند[2] ، و بجای آنکه از جلو توپها بکنار روند ، در همانجا بتیغ و نیزهٔ سواران دلیر قزلباش از پای درآمدند . بدینصورت توپخانهٔ ترك در قسمت میسره بیکارو بیفائده‌ماند وسواران روم‌ایلی که بسرداری **حسن‌پاشا** درمیسره بودند ، از فشار حملهٔ سواران ایران تا ساقهٔ سپاه ترك ، آنجا که **شادی‌پاشا** جای گرفته بود ، عقب نشستند و حسن‌پاشا در حملهٔ اول بخاك افتاد .

ولی‌شاه اسماعیل‌درتعقیب‌سواران‌روم‌ایلی‌ازهدف اصلی خویش، که دستهٔ‌قراولان خاص سلطان وپیادگان ینی‌چری بود ، غافل شد و ازین هدف دورتررفت .

سلطان سلیم نیز ازین حملهٔ ناگهانی دریافت که نقشهٔ نظامیش باطل گشته و لشکرش درخطراست .

هرگاه **خان محمد استاجلو** هم مثل‌شاه‌اسمعیل موفق میشد که جناح راست قوای ترك را درهم شکنند ، **وسنان‌پاشا** را شکست دهد،کارسپاه عثمانی بپایان‌میرسید . زیرا درینصورت‌توپخانهٔ‌سپاه، که‌تغییرجهت آن‌امکان‌ناپذیربود، بکلی بیفائده‌وبی‌مصرف

۱ــ بیشتر مورخان ترك نوشته‌اند که شاه‌اسماعیل با ده‌هزار سوار زره‌پوش حمله کرد . ولی‌چون میدانیم مجموع سواران سپاه ایران از بیست‌هزار بیشتر نبوده قطعاً این عدد درست نیست .

۲ــ بسیاری از مورخان ترك نوشته‌اند که حملهٔ شاه بقدری شدید و دلیرانه بود که اسبان سواری‌اوازشدت حمله های پیاپی یا میتر کیدندویا ازحرکت بازمی‌ماندند. بطوری که در جنگ چالدران هفت مرتبه اسب خود را عوض کرد و باآنکه در هرحمله گرفتار هزارگونه آسیب میشد ، باز ازحمله و کشتار رونمی‌تابید . « بنقل از کتاب انقلاب‌الاسلام‌بین الخاص‌والعام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، ص۱۹٦.»



تصویر شاه اسماعیل اول صفوی

که در زمان سلطنت آن پادشاه کشیده شده است

اصل تصویر در موزهٔ «روایال گالری دزوفیسی» در شهر «فلورانس» است .

می‌ماند. خاصه که پر کردن توپهای سرپر آنزمان نیز بزودی و آسانی میسر نبود. با ازکار افتادن توپخانه سپاه پیادهٔ ینی‌چری بکلی از دوسو محصور میشد و از قراولان خاص سلطان هم، که چندان زیاد نبودند، کاری ساخته نبود.

بااینهمه سلطان سلیم‌خان بجای آنکه‌قوای ذخیره‌را بمقابلهٔ شاه‌اسماعیل‌فرستد، منتظر نتیجهٔ حملهٔ سواران **خان‌محمد استاجلو** بجناح راست‌سپاه خود گردید.

شاه اسماعیل نیز همچنان باکمال جسارت و بیباکی تیغ میزد و سواران جناح چپ را دنبال میکرد. ولی درهمانحال منتظر بود که‌خان محمد ازجانب دیگر بدوپیوندد و کارمحاصرهٔ سپاهیان ینی‌چری راتمام کند.

کشته‌شدن خان محمد استاجلو

حملهٔ‌خان‌محمداستاجلوبجناح راست‌سپاه‌عثمانی، برخلاف‌حملهٔ شاه اسماعیل به‌نتیجهٔ قطعی نرسید، زیرا خان استاجلو دیرتر ازشاه وآهسته‌ترازوی حمله کرد. بطوری که سنان‌پاشا، فرمانده سواران‌آناطولی فرصت یافت که درکار جنگ بیندیشد، و شکست جناح چپ را تلافی کند. این سردارچون مشاهده کرد که بسبب حملهٔ ناگهانی وسریع شاه و سواران او دستهٔ «عزبها» نتوانستند در جناح چپ از جلو توپها بکناری روند، پیش ازآنکه خان محمد بسپاه‌ترك نزدیك رسد، بدستهٔ **عزبها** درجناح راست فرمان داد که بپشت‌توپخانه منتقل شوند. عزبها نیز اطاعت کردند و ازروی زنجیرها و عراده های توپ با زحمت بپشت توپها رفتند. بدین ترتیب توپخانه درجناح راست آزاد شد وسواران «خان‌محمد» راگلوله باران کرد. خان محمد که پیشاپیش سواران اسب میتاخت، بخاك افتاد ونیمی از همراهان وی نیز تلف شدند.

سنان پاشا پس ازین پیروزی قسمتی از سواران خود را بتعقیب‌بقیهٔ سواران خان‌محمدفرستاد، تاآنان‌را متفرق کنند وازحملهٔ تازه بازدارند. سلطان سلیم نیز فوراً ازین پیش‌آمد استفاده کرد وچون خیالش ازجناح راست سپاه‌آسوده شد، باتمام‌قوائی که دراختیار داشت، ازپهلو برشاه‌اسماعیل وسواران وی حمله برد. درهمانحال‌فرمان

داد حصار ارابه‌ها و حیوانات بارکشی را که گرد پیاده نظام ینی‌چری تعبیه شده بود، دردو نقطه شکافتند، و با این عمل ینی‌چری‌ها هم که تاآنزمان محصور بودند، آزادشدند و سواران شاه را هدف تیرهای تفنگ ساختند.

درهم‌شکستن سپاه قزلباش

ینی‌چریها هفت‌بار متوالی شلیك کردند و بسیاری از دلاوران قزلباش را بخاك افکندند. در همین ضمن شاه اسماعیل مکرر بتوپخانهٔ عثمانی تاخت و هفت‌بار بضرب شمشیر حلقهٔ زنجیرها را برید[1]، و سواران قزلباش نزدیك بسیصد تفنگ‌انداز ینی‌چری را در پس عراده‌های توپ ناچیز کردند. ولی چون سلطان سلیم باقراولان خاص و **شادی‌پاشا** نیز باسواران خود برشاه وهمراهان‌وی‌حمله‌بردند، شکست درایرانیان افتاد. عاقبت شاه‌اسماعیل با گروهی‌ازقورچیان درمیان سواران دشمن محصورشد. بااینهمه در کمال رشادت ازخود دفاع میکرد ودرآنجا بود که با **علی بیگ مالقوچ‌اوغلی** فرمانده توپچیان ترك‌روبرو گشت. اینمرد که سرداری قوی هیکل و زورمند و پهلوان بود بابرادرخود **نورعلی بیگ** بشاه حمله برد و بریکدست او زخمی زد. ولی شاه اسماعیل چنان با شمشیربر فرق وی نواخت که کلاه‌خودش باسر بدونیم شد و شمشیر شاه تا گردن وی فرودآمد[2]. نوشته‌اند که‌سلطان سلیم نیزازآن ضربت درشگفت شد وشاه را بقوت بازوتحسین کرد[3].

در همانحال شاه‌اسماعیل بردوش وپا نیز مجروح شد ودرصدد برآمد که خود را ازآن گیرودار برهاند. ولی ناگاه اسبش در گل فرو رفت و برزمین غلتید، و دسته‌ای از سواران ترك برای کشتن او پیش تاختند. ولی **میرزاسلطانعلی** نام افشار از سران قزلباش که در صورت ولباس بشاه شباهت بسیار داشت، بمدافعه برخاست و خود را شاه اسماعیل معرفی کرد و حمله‌وران بگمان اینکه براستی شهریار ایرانست، او را زنده نزد سلطان سلیم بردند. سلطان عثمانی ازوپرسید: «مگرتو نمیدانستی که من بادویست

۱ــ عالم‌آرا، صفحهٔ ۳۲. احسن‌التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱۴۸.

۲ــ احسن‌التواریخ، صفحهٔ ۱۴۶.

۳ــ حبیب‌السیر، چاپ تهران. مورخان ایران همگی نوشته‌اند که شاه اسماعیل مالقوچ اوغلی را در آغاز کارزار ازپای درآورد. درانقلاب‌الاسلام نیز آمده‌است که شاه‌میخال اوغلی فرمانده چرخچیان را دونیمه کرد.

هزار مرد و توپخانه و سواران ینی‌چری بجنگ آمده‌ام؟ پس چگونه باسپاهی اندك بمقابله آمدی و بی‌سبب خلقی‌را بکشتن دادی و خود را گرفتار ساختی؟» سلطان نعلی درعالم اخلاص وصوفیگری همچنان بجای شاه درجواب گفت: «من میدانستم که لشکر تو بسیاراست، ولی نمیدانستم که خود را بحصار توپخانه میندازی و در دنیا و عقبی بدنام میکنی!» درهمانحال **خضر آقا** نام معروف به **آت چکن**، ازمهتران سپاه ایران، اسب خود را بشاه اسماعیل داده[1] و شاه باردیگر بجنگ و کشتار دشمن پرداخته بود. چون فریاد و غوغای او و همراهانش بگوش سلطان رسید و دریافت که سلطان علی سواران ترك و او را فریب داده و بدینوسیله پادشاه خود را از مرگ قطعی رهانیده است، خشمگین شد و فرمان داد که آنسردار فداکار را گردن زدند[2].

سنان پاشا فرمانده میمنهٔ سپاه ترك پس از آنکه بشکست شاه اسماعیل وسوارانش اطمینان یافت، سواران خودرا بتعقیب سواران وپیادگان ایران، که هنوز وارد میدان جنگ نشده بودند، روانه کرد واین دسته را درهم شکست ومتفرق ساخت وتمام اردوی ایران را غارت کرد[3]. دستهٔ دیگر از سواران عثمانی هم باقیماندهٔ سپاهیان «خان محمد استاجلو» را تا فرارسیدن شب دنبال کردند و بسیاری ازیشان را کشتند.

۱ـ شاه اسماعیل بعدها بپاس این خدمت قریهٔ سیس ازقراء ارونق را که درشش فرسنگی تبریز است، به خضر آقا بخشید.

۲ـ در کتاب انقلاب الاسلام آمده است که سلطان سلیم میرزا سلطان نعلی‌را بپاس نمکشناسی وشاهدوستی وی بخشید وانعام وخلعت داد ومرخص کرد. ولی دزدان درراه خوی و مرند اورا گرفتند و برای ربودن پول واسب ولباسش کشتند. ـ صفحهٔ ۱۹۸.

۳ ـ یکی ازسرداران قزلباش بنام خلیل سلطان ذوالقدرحکمران فارس درنبرد چالدران خیانت کرد و درجنگ شرکت ننمود، وهرچه شاه پیغام فرستاد که زودتر باسواران فارس وارد معرکه گردد، نشنیدوعاقبت نیز بفارس گریخت. بهمین سبب شاه اسماعیل پس ازجنگ چالدران یکی ازقورچیان قزلباش بنام کورسلیمان را بکشتن او مأمورساخت. کورسلیمان وقتی بشیرازرسید که خلیل سلطان با جمعی ازدوستان ونزدیکان خویش مجلس بزمی آراسته بود. پس آهسته بگوش او گفت که بامر شاه باید بضرب دوازده چوب ترا تنبیه کنم و بازگردم وانجام دادن این امردرین مجلس شایسته نیست. خان ذوالقدرفریب خورد و با او تنها بخلوت رفت. درآنجا کورسلیمان فرمانی راکه دربارهٔ کشتن وی داشت نشان داد وبی‌درنگ سرش‌را برید وبازگشت! احسن التواریخ، صفحهٔ ۱۵۲، روضة الصفویه، نسخهٔ خطی.

مورخان ترك بروش نظامی سنان‌پاشا درجنگ چالدران اهمیت بسیار داده‌اند و معتقدند که اگر او با زبردستی خان محمد استاجلو و سواران او را تا تیررس توپخانهٔ عثمانی پیش نمی‌آورد و ازمیان برنمیداشت، شکست سپاه ترك مسلم بود .

شاه اسماعیل چون مقاومت در برابر آتش توپ و تفنگ دشمن را بیهوده دید ، فرمان داد که کرنای‌نواختند و باقریب سیصدسوار که براو گردآمدند جنگ کنان‌خود را ازمعرکه بیرون کشید و راه تبریز پیش گرفت . بقیهٔسواران میمنهٔ سپاه قزلباش هم که میسرهٔ لشکر ترك را درآغاز نبرد درهم شکسته بودند ، دلیرانه برقلب سپاه دشمن زدند و دنبال شاه ازمیدان بدررفتند . سلطان سلیم از بیم آنکه مبادا ایرانیان حیله‌ای کرده باشند ، سپاه ترك را ازتعقیب ایشان بازداشت . ولی درآغاز شب معلوم شد که از لشکرایران اثری درآنحدود باقی نمانده است . آنگاه سربازان ترك بچپاول باقی‌ماندهٔ اردوی ایران پرداختند .

تلفات دو سپاه

تلفات دوسپاه درجنگ چالدران، که ازساعت نه‌ونیم تا۱۵ساعت بعد ازظهر، دوام یافته‌بود بگفتهٔ نویسندگان ایرانی به‌پنجهزار تن میرسید که ازآنجمله دوهزار کس ازسپاهیان قزلباش وسه‌هزار ازلشکرترك بودند. ولی دسته‌ای از نویسندگان ترك عدد تلفات خود را از سی تاچهل‌هزار دانسته و تلفات سپاه ایران را دوبرابرآن پنداشته‌اند . یکی‌ازمورخان ترك‌نیزعدد کل‌تلفات‌راهشتهزار ودویست‌وشانزده نفر و عدهٔ کشتگان لشکر عثمانی را ۲۹۳۳ نفرنوشته است[۱] .

در سپاه عثمانی سواره‌نظام میسره از حملهٔ شاه اسماعیل و میمنهٔ اردوی قزلباش تقریباً بکلی نابود شد ، ولی برسایرقسمتهای سپاه‌آسیب فوق‌العاده نرسید. درسپاه‌ایران نیزبسواران خان محمد استاجلو یعنی‌میسرهٔ قوای قزلباش تلفات سخت وازدآمد .

از سرداران بزرگ قزلباش خان‌محمد استاجلو، ساروپیره قورچی باشی ، حسین بیگ‌لله حاکم‌خراسان، میرعبدالباقی وکیل‌السلطنه ، میرسیدشریف صدرقاضی‌عسکر، خلفابیگ حاکم بغداد ، سید محمد کمونه نقیب‌الاشراف نجف ، سلطان علی‌بیگ ،

۱ـ بنقل از کتاب انقلاب‌الاسلام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحهٔ ۲۰۳

حمزه‌بیگ کوسه ، سردار بیگ حاکم بردعه و گنجه ، برادر اغزیوارخان حاکم مغان بخاك هلاك افتادند .

از سرداران عثمانی نیز حسن‌پاشا امیرالامرای روم‌ایلی ، حسن آقا سنجق بیگ **موره**[۱]،علی بیگ‌مالقوچ اوغلی‌سنجق بیگ‌صوفیه،طورعلی بیگ‌سنجق بیگ‌**سلستره**[۲]، سلیمان بیگ سنجق بیگ **پریزرند**[۳]، محمدبیگ سنجق بیگ **قره‌سی** ، اویس بیگ سنجق بیگ قیصریه ، اسکندر بیگ یوسف‌اوغلی سنجق بیگ **نیگده**[٤]، قارلی اوغلی سنجق بیگ **بیگ شهری** و مصطفی بیگ میخال‌اوغلی سنجق بیگ **نیکوبی** کشته شدند .

مورخان ترك غالباً نوشته‌اند که اگر لشکر سلطان‌سلیم مدافع نبود ومانند سپاه قزلباش متعرض می‌بود قطعاً عدد کشتگان سپاه عثمانی چندین برابر میشد ، وهرگاه لشکرقزلباش توپ وتفنگ و پیاده‌نظام‌کافی میداشت ، وسردارانش مست نبودند و باعقل و تدبیر جنگ میکردند ، بدان‌آسانی شکست نمیخوردند و میتوانستند مدتی اردوی عثمانی را مشغول دارند . مخصوصاً چون زمستان نزدیك بود سلطان سلیم ناچار میشد که تن بمصالحه دهد وبکشور خود باز گردد[۵].

۱۱ - بعد از جنگ

غنائم جنگ

پس از آنکه‌میدان چالدران ازسپاه قزلباش خالی شد ، چنانکه پیش ازین اشاره کردیم ، سربازان ترك اردوی ایران را غارت کردند و غنائم واموال و زروسیم فراوان بچنگ آوردند .

بگفتهٔ مورخان ترك چندتن‌ازنان ایرانی‌هم کدرلباس سربازی همراه شوهران خود بمیدان جنگ‌آمده بودند ، بدست سربازان سلطان سلیم‌افتادند و دو زن از حرم

۱—Morée ۲—Silistrie

۳—Prizrend ٤—Nigdé

۵— نقل از کتاب انقلاب‌الاسلام ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ، صفحهٔ ۲۰۳.

شاه اسماعیل بنام **بهروزه خانم** و **تاجلی** خانم نیز ازآنجمله بودند[1] .

گذشته اززنانی که اسیرشدند ، جسد بسیاری اززنان نیز درمیدان **جنگ** پیدا شد، که بفرمان سلطان‌سلیم آنها را باتشریفات مخصوص نظامی بخاك سپردند. این‌زنان دلیر، بگفتهٔ نویسندگان ترك ،با زره وخفتان و کلاه خود دوشادوش شوهران خویش در جنگ شرکت جسته بخاك‌هلاك افتاده بودند. بهمین‌سبب پس‌ازجنگ‌چالدران دردنیا معروف شد که‌شاه اسماعیل سوارانی اززنان شمشیرزن‌با اردوی خودداشته که درحدود ده‌هزار بوده‌اند!

یکی ازمورخان ایتالیائی بنام **ساگردو**[2] در کتاب . **تاریخ امپراطوری عثمانی** دربن‌باره می‌نویسد :

«... درمیان کشتگان اجساد زنان ایرانی پیدا شد که در لباس مردان جنگ بمیدان‌آمده بودند تا درسرنوشت شوهران خود شریك ودرافتخار نبرد سهیم باشند . سلیم برجرأت و دلیری‌ووطن‌پرستی ایشان‌آفرین‌گفت و فرمان داد که با تشریفات نظامی‌آنان را بخاك سپارند.»

اززنان‌حرم‌شاه‌اسماعیل **بهروزه خانم** زن‌عقدی و **تاجلی خانم** ، بگفتهٔ‌مورخان ترك ، معشوقهٔ‌او بود[3] . تاجلی خانم که اسیر **مسیح‌پاشازاده** ازسرداران ترك شده بود ، پس ازآنکه دو شب در اردوی عثمانی بسر برد ، یك جفت گوشوارهٔ خود را که بشکل قاوه ازلعل ساخته شده ، ویك طاق آن شکسته بود[4] ، به‌مسیح‌پاشا زاده فدیهٔ نجات داد

۱ـ منجم باشی در صحائف الاخبار می‌نویسد که ایرانیان زنان خود را همراه خود بجنگ‌می‌بردند تاوجود ایشان درمیدان‌نبرد مایهٔ‌تحریك غیرت وحمیت‌سربازان‌شود .

۲ـ Sagredo

۳ـ تاجلی‌خانم زن شاه اسماعیل بوده نه معشوقهٔ او ، و چند تن از مورخان ایران ، مانند مؤلف تاریخ عالم‌آرای‌شاه‌اسماعیل ومیرمنشی قمی ، نویسندهٔ خلاصة‌التواریخ صریحاً اورا زن‌شاه خوانده‌اند. میرمنشی می نویسد که « پس‌ازمرگ شاه‌اسماعیل‌کپك سلطان‌استاجلو و دیو سلطان‌روملو که دوپیر سالخوردهٔ معرکه دیده بودند ، با قاضی‌حسن که وزیر بود . . . باستصواب تاجلوخانم... شاه‌طهماسب‌را ... بپادشاهی نشاندند. .»

٤ـ مؤلف کتاب انقلاب‌الاسلام از قول نویسندگان ترك می‌نویسد که طاق گوشواره تاجلی خانم را شبی شاه‌اسماعیل درحال مستی بادوانگشت فشرده وشکسته بود. «صفحهٔ ۲۰۱ ازنسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی».

درتاریخ جنگ‌چالدران ، تألیف مقبل‌بیگ نیز آمده است که «شاه‌اسماعیل‌چون پس‌از

«بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد»

و درلباس مردانه ازاردوی دشمن بتبریز گریخت . این گوشوارهٔ گرانبها **لعل بیرک** نام داشته وهرقطعه لعل آن باندازهٔ کف دستی بوده است.[1]

نویسندهٔ تاریخ گرانبهای **عالم آرای شاه اسماعیل**[2] در بارهٔ فرار تاجلی خانم (یا تاجلو بیگم) چنین مینویسد :

«... درجنگ شاه اسماعیل باسلطان سلیم زنی نقابدار درمیدان شمشیر میزد وبا ترکان میجنگید. اینزن تاجلو بیگم زن **شیخ اوغلی** (یعنی شاه اسمعیل) بود . سلطان سلیم میخواست اورا دستگیر کند ، ولی توفیق نیافت ... نقابدار پس ازفرار شاه اسماعیل مفقود شد. شاه **دورمیش خان** را باسیصد کس بدنبال او فرستاد که مگر اورا پیدا کنند، زیرا که در تبریز نبود. تاجلوخانم زخم برداشته ازمیدان بدر رفته بود و نمیدانست بکجا میرود. اتفاقاً **میرزا شاه حسین اصفهانی** وزیر دورمیش خان شاملو، بارخانه گرفته ازاصفهان برای خان می آورد . چون دومنزل ازتبریز بیرون آمد ، رسید بآن صحرا و فرود آمد وازشاه وازشکست قزلباش خبر نداشت . تاجلو بیگم باو برخورد واو بیگم را برداشت که برگردد واز راه مراغه بدر رود وشاید سراغ شاه کند که کجاست ، که به دورمیش خان برخورد و بخدمت شاه رفتند . شاه به بیگم عتاب و خطاب بسیار کرد ، که ترا بجنگ چکار ! اگر پس ازاین چنین کاری کنی ترا خواهم کشت ...»

شاه اسماعیل **میرزا شاه حسین اصفهانی** را بپاداش خدمتی که با نجات دادن «تاجلی خانم» کرده بود بمنصب عالی « وزارت ونظارت دیوان شاهی » مفتخر گردانید . و از این کار او میتوان دریافت که بدان زن عشق وعلاقهٔ وافر داشته است . نویسندهٔ **تاریخ جهان آرا** درین باره می نویسد :

«... ومنصب وزارت و نظارت دیوان اعلی را ، بسبب جان سپاری که درباب رسانیدن یکدو نفر از مخدرات سرادق جاه وجلال در **درگزین** بدرگاه

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل:

شکست چالدران بتبریز آمد ، چند ساعتی در آنجا توقف کرد و برای آنکه اندوه شکست را فراموش کند بشرابخوری پرداخت و در مستی گوشوارهٔ گرانبهای زن خود تاجلی خانم را خرد کرد . زیرا ازتماشای این جواهر گرانبها بخاطر می آورد که زن زیبای خویش را دردست دشمن رها کرده وتنها گریخته است! سلطان سلیم خان همینکه پس ازفتح چالدران بتبریز آمد خرده های این گوشواره رابچنگ آورد ودستور داد تا آنها را بیادگار آن فتح درقبضهٔ خنجرش بنشانند.» ولی ظاهراً روایت اول بحقیقت نزدیکتر است .

۲ــ یك نسخه ازین کتاب نفیس در کتابخانهٔ آقای وحیدالملك شیبانی موجود است .

سپهر اشتباه، یعنی وحید افراد انسانی **میرزا حسین معمار اصفهانی**، که در سلك ملازمان نواب **دورمیش خان** بود، مرحمت فرمودند و مقرر شد که آنجناب من حیث الاستقلال والانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت گشته جمیع امرا و ارکان دولت غاشیهٔ متابعتش بردوش گرفته بی‌وقوف او در هیچ مهمی از مهمات جزئی و کلی دخل ننمایند[1]...»

بطوری که گذشت مورخان ایرانی هم وجود زنانی را که بانقاب در چالدران شمشیر میزده‌اند، تصدیق کرده‌اند. منتهی شاید باحترام شهریار صفوی صریحاً از اسیر گشتن زنان وی چیزی ننوشته‌اند.

سرنوشت **بهروزه خانم**، زن دیگر شاه اسماعیل را، در صفحات آینده بیان خواهیم کرد.

رفتن سلطان سلیم خان به تبریز

پس از پایان جنگ چالدران سلطان سلیم‌خان باردوگاه عثمانی باز گشت و همانشب **احمد پاشا هرسکلی اوغلی** صدر اعظم را مأمور کرد که بتبریز رود و پایتخت دولت صفوی را تصرف کند. مردم تبریز را نیز بموجب فرمان زیر دعوت کرد که از صدراعظم عثمانی اطاعت کنند:

«**اکابر و اعیان سکان خطهٔ تبریز**، سیما فخر السادات **میر عبدالوهاب** رزقت سلامته، بعنایت و مراحم شاهانه سمت اختصاص یافته بدانند که شفقت و رأفت در ترفیه حال مسلمانان و تطییب قلوب عجزه و مسکینان و تتمیم مصالح ملك و ملت و تنظیم مناظم دین و دولت بیش از پیش است. همه کس را شکر ایزد متعال واجبست که ایشانرا از دست ظلم چنین ظالم غدار رهانید و سایهٔ عدالت سعادتبخش مارا برسر ایشان گسترانید. حالیا پیش از نزول اجلال اردوی همایون برافاضهٔ عدل و انصاف و ازالهٔ جور و اعتساف، دستور مکرم و وزیر معظم و کبیر مفخم ذوالقدر الاتم والمجد الاشم والنجابة والکرم، مدبر الامور بالرأی المصاب بین الامم، نظام الملك فی العالم، مقرب الحضرة السلطانیه، مشیر الدولة الخاقانیه، الخاص بمزید عنایة الملك الصمد، مبارز الدنیا والدین **احمد**، دامت معالیه، بدان جانب فرستادیم. چون پاشای مومی الیه بشهر تبریز فرود آید با انواع تعظیم و تبجیل و تکریم و تجلیل پیشداد (؟) او در دوید و اوامر و نواهیش که همه فرمان قضا جریان قدر نفاد ماست، بسمع اطاعت و انقیاد بشنوید و امتثالش را از صمیم دل و جان قیام تام نمائید و این معنی را دربارهٔ شما عین عنایت و محض حمایت دانید. تحریرا فی الیوم الثانی من شهر رجب المرجب سنه عشرین و تسعمائة[2].»

۱ـ تاریخ جهان آرا، منسوب به ملاابوبکر تهرانی، متعلق بکتابخانهٔ ملی، نسخهٔ خطی.
۲ـ منشآت السلاطین، جلد اول، صفحهٔ ۳۹۱.



تصویر سلطان سلیم خان

کار آقارضای نقاش ، در قرن یازدهم هجری

بامداد روز جمعهٔ سوم ماه رجب سلطان سلیم‌خان سرداران و بزرگان لشکر را بار داد و بکسانی که در روز جنگ دلیری و مردانگی نشان داده بودند، خلعت و پاداش عطا کرد. اسیران قزلباش را نیز بفرمان وی گردن زدند، و کشتگان دوسپاه را بخاك سپردند.

سپس برای دیدار **بهروزه خانم** زن شاه‌اسماعیل، که اسیر گشته بود، بچادر مخصوص وی رفت و بامهربانی و احترام ازو دلجوئی کرد.

روز دیگر نیز غنائمی را که از آن جنگ بدست آمده بود، بسرداران وسربازان بخشید وجز بیرقهای ایران چیزی برای خود بر نداشت.

پس از آن از دشت چالدران راه تبریز پیش گرفت و ازشهر **خوی**، فتحنامهائی برای سلطان مصر وسلطان سلیمان پسرو ولیعهد خویش، وخان تاتار «قریم» (شبه‌جزیرهٔ کریمه) و **عبیدخان ازبك** فرستاد[1].

درروز پنجشنبهٔ نهم رجب نیز دو تن از سرداران عثمانی بنام **پیری پاشاچلبی و احمد پاشا دوقه‌کین اوغلی** را با **حکیم الدین ادریس بدلیسی کرد** و پانصدسرباز ینی‌چری بتبریز روانه کرد، تامقدمات ورود وی را فراهم سازند و اگر ازسران وسواران قزلباش کسی درآنجا مانده باشد، بکشند واموالشان را تصرف کنند.

روز دهم رجب در راه تبریز یکی از امیران قزلباش بنام **حاج رستم** با پنجاه سوار باردوی سلطان سلیم آمد و اظهاراطاعت کرد. ولی سه روز بعد معلوم شد که او و همراهانش بدستورشاه‌اسماعیل آمده‌اندتا هنگام فرصت سلطان را بکشند. پس بفرمان وی همگی را گردن زدند، وسه‌روز بعد **خالد بیگ** نام ازسران قزلباش راهم که باصد وپنجاه نفر باردو آمده بود، کشتند.

نویسندهٔ **حقیقة‌التواریخ** می‌نویسد که شاه‌اسماعیل چون در چالدران شکست یافت برآن شد که دشمن را بحیله ازمیان بردارد. پس بجمعی‌ازسران و افرادجانسپار قزلباش دستورداد که دسته‌دسته باردوی سلطان سلیم پناهنده شوند وازدراطاعت‌درآیند، و همینکه جمعشان بدوسه هزار رسید، ناگهان شبی براردوی عثمانی شبیخون‌زنند و سلطان را بکشند. ولی‌چون حاج رستم باردوی عثمانی رسید یکی از امیران ترکمان

۱ـ منشآت‌السلاطین، جلد اول، صفحات ۳۸۶تا۳۹۱.

سلطان را نهانی از قصد وی و همراهانش آگاه کرد. سلطان دستور داد که ایشان را شکنجه واستنطاق کردند و چون حقیقت امر آشکارشد، جملگی‌را کشتند[۱].

روز پنجشنبهٔ شانزدهم رجب، سلطان‌سلیم‌خان بمحلهٔ **سرخاب** رسید. ازین‌محل تاشهرتبریز تمام راه را باقالیهای گرانبها مفروش کرده، و چندتن ازعلما واعیان شهر باجمعی ازمردم باستقبال‌آمده بودند.

سپاهیان عثمانی در کنار شهر فرود آمدند و سلطان سلیم امر کرد که سربازان دست از کشتاروغارت وتصرف دارائی‌مردم‌بازدارند.همچنین دستورداد **مسجدجهانشاه**[۲] و**مسجدحسن‌پادشاه**[۳] راکه بفرمان‌شاه‌اسماعیل ویران شده بود، تعمیر کنند[٤] واوقاف این دومسجد درتصرف هر کس باشد بگیرند و تصرف کننده را بکشند.

روز بعد که جمعهٔ هفدهم ماه رجب بود، سلطان‌سلیم بمسجد حسن پادشاه (در میدان **صاحب‌آباد**) رفت ونماز گزاردوخطیب بقاعدهٔ اهل‌سنت‌وجماعت‌خطبه‌خواند. ولی چون خطبه بنام پادشاه رسید، بجای‌آنکه نام سلطان سلیم را برزبان‌آرد، گفت: «**السلطان بن السلطان ابوالمظفر اسماعیل بهادرخان ...**» سرداران ترك شمشیرها کشیدند تاخطیب را بکشند، ولی‌سلطان سلیم نگذاشت و گفت که «زبانش‌عادت کرده است و گناهی ندارد.»

سپس‌سلطان‌سلیم دستورداد که‌تمام خزائن واموال شاه‌اسماعیل وسران قزلباش‌را ازنقد و جنس، تصرف کنند واحمدبیگ قاپوچی باشی را مأمور اینکار کرد. پس از آن

۱ــ ازحقیقة‌التواریخ، بنقل از کتاب انقلاب‌الاسلام، صفحهٔ ۲۱۱.

۲ــ مقصود امیرمظفرالدین‌جهانشاه‌قراقویونلوست که‌از۸٤۱تا۸۷۲هجری درآذربایجان وقسمتی‌ازایران سلطنت کرد.

۳ــ مقصوداوزون‌حسن‌ترکمان بایندری، امیرآق‌قویونلوست که‌ازسال۸۵۷ دردیاربکر و قسمتی از ارمنستان حکومت میکرد و از سال ۸۷۲، با برانداختن سلسلهٔ قراقویونلو، برآذربایجان وعراق عرب وقسمت بزرگی ازمغرب وجنوب ایران نیز دست‌یافت، و شهر تبریز ازسال۸۷٦ پایتخت وی بود و تاسال ۸۸۲ پادشاهی کرد.

٤ــ مورخان ترك نوشته‌اندکه این دو مسجد را بفرمان شاه‌اسماعیل ویران‌کرده بودند، زیرابرکتیبه‌ها وکاشیهای هردواسامی عشرهٔ‌مبشره نوشته‌شده‌بود واختصاص‌بپیروان مذهب تسنن داشت.

شهرتبریز را مرکز فرماندهی سپاه خود ساخت، زیرا مصمم بود که زمستان رادرتبریز بگذراند و سراسرآذربایجان را مطیع سازد، و درآغاز بهار بعراق و اصفهان و فارس حمله برد.

بازگشت سلطان‌سلیم بخاك عثمانی

ولی‌مدت توقف او درتبریز از هشت روز بیشتر نشد. زیرا هرچه آذوقه و غلات در شهر وآبادیهای اطراف آن‌بود، بفرمان شاه اسماعیل سوخته و نابود کرده بودند، و سلطان عثمانی بزحمت می‌توانست خوراك‌کافی برای اردوی خویش فراهم سازد. گندم وجو و علوفهٔ لازم را از گرجستان و کردستان و ارمنستان بقیمتهای گزاف می‌خریدند و بافرارسیدن زمستان تدارك آذوقه دشوارتر میشد.

سربازان ترك و مخصوصاً ینی‌چریها نیز بانقشدهای سیاسی ونظامی سلطان سلیم درایران موافق نبودند ومیخواستند زودتر بخانه‌های خود باز گردند. هنوز دو روز از ورود سلطان بشهرتبریزنگذشته بود که ینی‌چریها آغازمخالفت کردند وباآنکه بفرمان سلطان مواجب سه ماهشان را یکجا پرداختند، باز هنگام ظهر ازگرفتن «شوربا» خودداری نمودند، و این‌کارعلی‌الرسم نشانهٔ اعتراض و ناخرسندی ایشان بود.

سلطان سلیم **آغا** یعنی‌فرمانده سپاه ینی‌چری‌وجمعی ازسران ایشان را نزدخود خواند و باغضب پرسید: «سربازان چرا شوربا نبردند؟ علت ناراضی بودنشان چیست؟ سه ماه مواجب پیش داده‌ام، ازغنائم سهم قابلی‌برده‌اند، انعام فتح را دوبرابر دیگران گرفته اند، دیگرچه میخواهند؟»

آغا و سران سپاه درجواب گفتند: «استدعای ما وسربازان اینست که بهمین‌فتح بزرگ قناعت فرمایند وزودتر بمرزوبوم روم (آسیای صغیر) باز گردند.» وچون‌سلطان سبب این استدعا را سؤال کرد، بیست وچهارساعت مهلت خواستند تا جواب خود را نوشته تقدیم کنند.

فردای‌آنروز عریضهٔ سربازان بمضمون زیر برای سلطان فرستاده شد:

«... نزدیك چهل‌وپنجهزار نفس در مملکت ما و نزدیك بیست هزار نفر در خاك ایران بتهمت رفض والحاد طعمهٔ شمشیر غدر وبیداد شد. علمای با

تعصب ما مارا ازمعنی رفض والحاد بخوبی آگاه نساختندواعلیحضرت سلطان را نیز اغفال کردند وموجب ریخته شدن خون اینهمه نفوس بیگناه شدند ومارا بکشتن مسلمین برانگیختند. آیا درمملکتی که مانند اهل سنت دراوقات پنجگانه اذان محمدی گویند، ووضو گرفته نماز را بجماعت ادا کنند، وروزه گیرند، وقرآن خوانند، وکلمهٔ طیبهٔ **«لااله الاالله، محمدرسول الله»** همیشه برزبان جاری سازند، مردم را بچه حجت شرعی میتوان کشت؟ اگر دست باز نماز گزاردن ودر اذان واقامت **«اشهدان علیاًولی الله»** و **«حی علی خیر العمل»** گفتن خلاف شرعست، چرا شافعیان گاه دست باز و گاه دست بسته نماز میگزارند، و **«اشهد ان علیاًولی الله»** اگرچه بدعت است اما مانند مناره بمسجد ساختن، بدعت حسنه است وهمه مقرومعترفیم که علی ولی خداست، ومؤذنان ماهم دراذانهای صبح **«حی علی خیر العمل»** می گویند.

«راستی اینست که ما باایرانیان جنگ نخواهیم کرد، وهرگاه فرمایند که جنگ ما برسرملك است، این مملکت ویران باین همه خونریزی نمی ارزد[1]...»

سلطان ازین عریضه سخت متأثرشد. فرمان داد تاعلما و قضات را گردآوردند و دربارهٔ این مسئله ازیشان استفتاء کرد که:

«آیامذهبی که بااقدامات صوفی اوغلی (شاه اسماعیل) درایران شیوع یافته حق است یا باطل؟»

علما جوابی بدینمضمون نوشتند:

«چون درپیشگاه علمای مذهب حقهٔ اهل سنت وجماعت بثبوت رسیده است که این مذهب مخالف قرآن وسنت وجماعت است، لذا باطل و عدول از اسلامست. هرکس ازمسلمانان این طریقه را بپذیرد و پیروی کند مرتد است، وبرپادشاه اسلام واجب است که مرتدان را بسزا رساند ونگذارد که در ممالك اسلام این مذهب ناحق شیوع ورواج یابد. زیرا قرآن را که کلام خداست وکلام قائم بمتکلم است، اینان حادث ومخلوق میدانند ومعانی شریفهٔ آنرا تأویل میکنند. ودرهرنوع مسئلهٔ شرعیه که درحقش محکم نباشد، قیاس راقبول نکرده عمل را درضدآرای اهل سنت بجا می آورند، واین ضدیت را واجب میدانند، واجماع امت را مشروع ندانسته شیخین ذوی النورین را غاصب خلافت ومرتد قرار داده ناسزا می گویند، و در حق ام المؤمنین **عایشه** انواع افترا و بهتان روا داشته متهم بتهمتهای بسیار شنیع نموده لعنت میکنند، و غالب اصحاب کبار، منجمله غالب عشرهٔ مبشره واصحاب صفه وبدروتحت الشجره را تکفیر کرده سب میکنند، واهل سنت رابدتر ازکافرحربی معرفی نموده مال وجان وعرض مسلمانان پاك رابرای خودشان حلال میدانند. غالب چیزهای حرام راحلال وحلال را حرام کرده احکام

۱ــ انقلاب الاسلام، صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷.

قرآن را تغییر می‌دهند...[۱]»

سلطان‌سلیم‌خان همین‌فتوی‌را باردوفرستادتا برای سربازان خواندند. ینی‌چریان گرچه بظاهر آرام شدند، ولی باز نهانی می گفتند که ما این سخنان را تازه میشنویم و نمی‌توانیم بی‌سبب باایرانیان بجنگیم.

درهمان شب نیزسه‌تیر بسراپردهٔ سلطان زدند و تیرها چادر را سوراخ کرد، ولی هرچه جستجو کردند مرتکبان را نیافتند.

سلطان ناچار تن برضا داد وآمادهٔ بازگشت شد. نخست گروهی ازهنرمندان و صنعتگران ایرانی تبریزرا، ازشاعر و نقاش و نویسنده و زرگر و قالی‌باف و صحاف و امثال ایشان[۲] برگزیدو با جمعی ازتجاروتوانگران‌شهر، که بیش‌ازهزارخانوار بودند، همراه دسته‌ای ازسربازان ترك، معروف به**عزب**، در روز بیست ودوم ماه رجب باستانبول روانه کرد[۳]. خزائن شاه‌اسماعیل وذخائر ونفائس و اشیاء گرانبهائی را هم که درتبریز بچنگ آورده بود، باچند زنجیرفیل‌ازاصطبل شاهی، بااینددسته بپایتخت عثمانی‌فرستاد. سه روزبعد نیز خود با بقیهٔ لشکر از شهر بیرون‌آمد و از راه ارمنستان متوجه‌آسیای صغیر شد. **بهروزه خانم** زن شاه‌اسماعیل نیز با اردوی اوهمراه بود.

از تبریز تا اماسیه

سلطان سلیم‌خان درباز گشت، بجای راه خوی، طریق مرند و **زنوز** را اختیار کرد، زیرا که درین راه‌آذوقه بیشتر بود. هنگام عبورازرودارس، بسبب طغیان‌آب، نزدیك دوهزارتن ازهمراهانش غرق شدند. سربازان پیاده برروی‌مشکهائی پراز بادازپوست بز، شنا کنان از آب گذشتند. توپها وعراده‌های جنگی‌را نیزروی چوبهائی که بهم بسته و بآب افکنده بودند، ازرودخانه گذراندند و بسیاری از آنها بآب افتاد.

۱ـ انقلاب‌الاسلام، صفحات ۲۱۸و۲۱۹

۲ـ عدهٔ هنرمندان وصنعتگرانی راکه سلطان سلیم باستانبول فرستاد باختلاف از چهل‌تاهزارتن نوشته‌اند.

٤ـ بدیع‌الزمان‌میرزا پسر سلطان‌حسین میرزا بایقرا، نوادهٔ تیمور، حکمران‌بلخ هم، که ازسال ۹۱٤ هجری بسبب حملهٔ شیبك‌خان ازبك بخراسان، بدربارشاه اسماعیل پناه‌آورده بود، بااینددسته باستانبول رفت.

روزدوم ماه شعبان شهر **نخجوان** بتصرف سپاهیان ترك درآمد و روز هفتم آنماه قلعهٔ **ایروان** گشوده‌شد . ازآنجا سلطان به **قارص** و **ارزروم** رفت و در روز بیست و هشتم همان‌ماه خبررسید که قلعهٔ **بایبورد** نیزبدست سپاهیان ترك افتاده است .

سلطان سلیم از ارزروم راه **اماسیه** پیش گرفت ودرروز ششم شوال سال ۹۲۰وارد آن شهر شد . پنجروز بعد چهار تن از رجال بزرگ دربار ایران بنام **میرنورالدین عبدالوهاب** ، **قاضی‌اسحق** ، **ملاشکرالله مغانی** و **حمزه خلیفه** با نامه و هدایائی از طرف شاه‌اسماعیل به اماسیه رسیدند . ریاست این هیئت بامیرنورالدین عبدالوهاب بود واومأموریت داشت که پس ازتقدیم نامه وهدایای شاه ، از سلطان خواهش کند که **بهروزه خانم** زن او را بایران باز فرستد . سلطان سلیم خان در جواب بسفیران شاه اسماعیل گفت :

> « بصوفی اوغلی بنویسید که حضرت خداوندگار (یعنی سلطان‌سلیم) میگوید زنش رابفتوای علمای اهل سنت بشوهر دادم[1] تا بدانند که زنان مسلمین را در حضور شوهرشان بکام قزلباشان دادن چه تأثیری دارد . . . آنروزها که باغوای ملاهای بیدین ودنیاپرست علما واعیان سنیان ایرانرا زنده زنده بآتش می‌انداخت، ودختران مسلمین را مثل اسرای کفارحربی محل اطفای آتش شهوت قرارمیداد ... آیا نمیدانست که منتقم حقیقی انتقام خواهد کشید ؟ تاازآن مذهب ناحق عدول نکند وآن آخوندهای بیدین راکه فتوی بجوازوحلیت ضبط املاك واموال واولادوعیال وریختن خون‌ناحق مسلمین وسب‌خلفای ثلاث وام‌المؤمنین وسایراصحاب کرام وتابعین داده اند ، باین درگاه نفرستد وبدعتهائی که‌خلاف شرع انوراست وشایع ساخته ممنوع ومرفوع نسازد ، او را وتابعانش را بدتر وکمترازکافرحربی میشناسم . در شریعت غراهم بدون ضرورت مصالحه باکافر حربی حرامست . انشاءالله رحمن باز دراول بهار درقلب مملکتش با او روبرو خواهم شد وباردوم بازبخت یکدیگر راآزمایش خواهیم کرد ...»

چند روز بعد نیزفرمان داد که سفیران شاه را بزندان افکندند. میرعبدالوهاب وقاضی اسحق را بقسطنطنیه فرستادند وملاشکرالله مغانی و حمزه خلیفه را در قلعه‌ای نزدیك«ادرنه» محبوس کردند .

۱ـ سلیم دربن‌تاریخ هنوزبهروزه‌خانم را بشوهرنداده بود .

امتناع سلطان سلیم خان از باز فرستادن «بهروزه خانم» بایران تمام سلاطین وعلمای ممالك اسلامی را خشمگین و متأثر کرد. حتی بسیاری ازعلمای عثمانی هم اورا بدینکار ملامت کردند و گفتند که هیچ فاتح مسلمانی حق ندارد زن دشمن خود را که مسلمانست تصاحب کند .

سرنوشت بهروزه خانم

چنانکه پیش ازین گفته شد، برخی ازمورخان دورهٔ صفوی بشرکت زنان ایرانی درجنگ چالدران اشاره کرده‌اند[1] ، ولی درهیچیك از آثار نویسندگان ایرانی اینزمان ، که در دسترس نگارنده قرار گرفته است ، دربارهٔ اسیر شدن زنان شاه‌اسماعیل چیزی دیده نمیشود . بنابراین آنچه درین باب نوشته‌ایم ، منحصراً ازتواریخ عثمانی، که‌نویسندگان بعضی ازآنها نیز باسلطان سلیم خان اول معاصر بوده‌اند ، گرفته شده است .

بگفتهٔ نویسندگان ترك سلطان سلیم خان بقصد آزردن وتحقیر کردن شاه‌اسماعیل مصمم بود که زن او **بهروزه خانم** را بایران باز نفرستند و باوی مانند اسیری که از کفار حربی گرفته باشند ، رفتار کند . ولی چون مشاهده کرد که بـاز نفرستادن اینزن بایران ونگهداشتن او دراردوی عثمانی، موجب بدگمانی سرداران و سربازان ینی‌چری و ناخرسندی علما گردیده است ، درصدد برآمد که از طریق دینی این مشکل را حل کند ومقصود ناپسند خویش را بانجام رساند .

پس روزی **جعفرچلبی تاج‌زاده** از علمای بزرگ عثمانی را ، که نخست شغل **نشانجی** یا منشی حضور داشت ، و ازماه شعبان آنسال بمقام **قاضی‌عسکر** آناطولی، که ازمقامات بزرگ دینی عثمانی بود، منصوب شده بود ، احضار کرد و از وی دربارهٔ شوهر دادن «بهروزه خانم» فتوی خواست ، و همینکه قاضی باین امر فتوی داد ، امر کرد که او خود باآنزن ازدواج کند .

---

۱ ــ مثل تاریخ جهان آرا ، منسوب به ملاابوبکر تهرانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، وتاریخ عالم آرای شاه‌اسماعیل، نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ آقای وحیدالملك شیبانی.

بعقیدهٔ مورخان ترك سلیم با انتخاب قاضی عسکر بهمسری بهروزه‌خانم نیز میخواست یردیگری برقلب حریف زند، و با این کار ناشایسته نشان دهد که زن «شیخزاده» شایستهٔ همسری باسرداران وجنگاوران نیست و اورا جز باهل سبحه ودستار نمیتوان داد .

جعفرچلبی بخاطر سلطان ناگزیر بچنان ازدواج نامطلوبی رضا داد و سرانجام جان برسر این کار گذاشت .

هنوز دو ماه ازین ازدواج شوم نگذشته بود که بار دیگر سربازان ینی‌چری در اماسیه بشورش برخاستند وخانهٔ **پیری پاشا** وزیر مشاور سلطان، ویکی از علمای عثمانی بنام **حلیمی** را، که معلم ومورد کمال احترام وی بود، غارت کردند. این شورش و نافرمانی ده روز دوام یافت. سرانجام سلطان سلیم چون «احمدپاشا هرسکلی اوغلی» صدراعظم سابق و «احمدپاشا دوقه کین اوغلی» صدراعظم تازه را محرك و مسبب شورش میدانست، اولی‌را ازتمام مناصبی که داشت معزول کرد و دیگری را بدست خود کشت . (۱۸ محرم سال ۹۲۱ هجری) .

ششماه بعد نیزچون باستانبول باز گشت ، درصدد برآمد که علل اساسی شورش ینی‌چریها را درتبریز واماسیه پیدا کند و محرکان و مقصران اصلی‌را بسزا رساند. پس جمعی از سران و ریش سفیدان ینی‌چری را احضار کرد و سخن از شورشهای مذکور بمیان آورد وخودرا غضبناك ساخت وتهدید کرد که اگر نام مقصران ومفسدان‌را نگویند ازسلطنت کناره خواهد گرفت. پس ازچندروز گفت‌وشنید معلوم شد که محرکان شورش **اسکندر پاشا** آغا یافرمانده سپاه ینی‌چری ونایب او **بال یمیز اوغلی عثمان** سکبانباشی بوده‌اند ، ودرشورش اماسیه **تاج زاده جعفر چلبی** قاضی عسکر نیز دست داشته‌است .

سلطان‌سلیم ازینکه جعفرچلبی در اماسیه با شورش‌طلبان همدست گشته بود ، دراندیشه شد . زیرا قاضی عسکر تازمانی که اردو به چالدران میرفت وسرنوشت جنگ معلوم نبود ، همواره افراد سپاه را برعایت نظم وآرامش و اطاعت دعوت میکرد . پس بچه علت بعد ازشکست دشمن وبازگشت سپاه تغییر روش داده و دراماسیه باتحریك‌کنندگان همدست شده بود؟

نافرمانی وشورش ینی‌چریها وپراکندگی سپاه برای قاضی‌عسکرچه‌سودی‌داشته است ؟

سلطان پس از اندیشهٔ بسیار ناگهان متوجه شد که خیانت تاجزاده جعفرچلبی پس ازازدواج او با **بهروزه خانم** صورت گرفته است، وبدین‌نکته پی‌برد که شایدقاضی‌-عسکررا آنزن ایرانی بچنین‌کاری برانگیخته‌باشد، تا بدین‌وسیله اردوی عثمانی‌پراکنده شود وسلطان ناگزیرازحملهٔ دیگری بخاك ایران منصرف گردد .

اعدام «اسکندرپاشا» ونایب اوآسان بود. ولی کشتن قاضی‌عسکردشوار می‌نمود. زیرا از آغاز دولت عثمانی تازمان او هیچ سلطانی بکشتن یکی از علمای دین فرمان نداده بود .

سلیم‌بعد ازاندیشهٔ بسیارمصمم شد که فرمان قتل‌جعفرچلبی‌را ازخود او بگیرد. پس اورا بحضور طلبید و ناگهان پرسید : ـ جعفرچلبی ، بموجب قوانین شریعت کسی که سربازان اسلام را بشورش ونافرمانی برانگیزد و برای باطل کردن نقشه‌های دولت توطئه کند ، مجازاتش چیست ؟

قاضی عسکردر جواب گفت : ـ اعلیحضرتا ، اگر گناهش ثابت شود مجازانش مرگست .

سلطان خیره در چشمان او نگریست و گفت : ـ جعفر ، تو خود حکم باعدام خویشتن دادی .

جعفرباقیافه‌ای که بظاهرآرام می‌نمود پرسید :ـ دلیل مقصربودن من چیست؟

سلطان جواب داد : ـ تمام سران ینی‌چری‌خیانت ترا فاش کرده و بدرستی آن سوگند خورده‌اند .

قاضی‌عسکر گفت:ـ استدعای عاجزانهٔ چاکرازپیشگاه خواندگارآنست که‌عدل وانصاف را رعایت‌فرمایدوکاری‌نکنند که خدای ناکرده خون بیگناهی‌بر گردنش‌بماند .

جعفرمیدانست که سلیم‌سنگدل را برسررحم‌آوردن امریست محال . ولی از بیم مرگ‌جسارت‌یافت‌و گستاخانه گفت : ـ اعلیحضرتا ، هارون‌الرشیدچون**جعفر برمکی**را بیگناه کشته‌بودبایکدنیاندامت ازجهان‌رفت.کاری‌نکنید که‌بسرنوشت‌او گرفتارشوید .

سلیم با کمال خونسردی جواب داد : ـ صدای خائنین باید الی الابد خاموش شود. حکمی که من با سمت فرماندهی عالی لشکر دربارهٔ سرداران خیانتکار سپاه داده‌ام ، و حکمی که تو باعنوان قاضی عسکر دربارهٔ خویشتن داده‌ای ، هر دو اجرا خواهد شد . برو زودتر خود را برای مردن آماده کن !

«اسکندرپاشا» و « بالیمیزاوغلی عثمان» را بفرمان سلطان پیش چشم او گردن زدند و اجسادشان را جلوسگان انداختند . ولی بقاضی عسکر اجازه داد که پیش از مرگ نماز گزارد ، و اورا دور ازانظار باریسمانی ابریشمین خفه کردند .

برخی از مورخان ترك نوشته‌اند علت قتل جعفرچلبی آن بود که برخلاف امر سلطان با «بهروزه خانم» هم بسترشد . می‌نویسند سلطان سلیم روزی که اینزن را بوی میسپرد گفت : ـ«جعفر، من ترا مرد درستکاری‌میدانم . این زن متعه نیست ، منکوحه است . اورا بتو امانةً میسپارم . مبادا باو دست درازی کنی ... من فقط برای اینکه دل «اردبیل اوغلی» را بسوزانم باوی مانند اسیران رفتار میکنم ، وگرنه زن گویندهٔ لااله الی‌الله ازین گونه تعرضات مصونست . .» وچون بعد ازآن شنید که بهروزه خانم آبستن است ، بظاهر چیزی نگفت ، ولی شورش سربازان را بهانه ساخت و جعفر چلبی را مجازات کرد[1] .

سرنوشت بهروزه خانم پس ازمرگ جعفرچلبی روشن نیست . همینقدر میدانیم که در استانبول محترم زندگی میکرد و سلطان سلیم شخصاً مراقب احوال وی بود . چنانکه در روز پانزدهم ماه رمضان ۹۲۱ یك دستگاه کالسکهٔ اسبی بانه خواجه سرا و یکدسته غلام و پنجهزار آقچه پول عثمانی (در حدود هشتاد و سه تومان پول ایران در دورهٔ صفوی) برای اوفرستاد تا از استانبول بشهر «ادرنه» رود .

۱ ـ نقل از انقلاب‌الاسلام، صفحات ۲۶۳ و ۲۶۴. ـ اشارهٔ جعفر چلبی بداستان هارون‌الرشید و قتل جعفر برمکی هم این روایت را تأیید میکند . زیراکه هارون‌الرشید نیز جعفر را بچنین گناهی هلاك کرده بود .

۱۲- روابط ایران و عثمانی پس از جنگ چالدران

سیاست شاه اسماعیل پس از جنگ چالدران

شاه‌اسمعیل وقتی که درجنگ چالدران ازسلطان‌سلیم‌خان اول شکست خورد ومجروح شد، بیست‌وهشت‌سال داشت. تااینزمان درهیچ جنگی‌شکست نخورده‌وزخم برنداشته بود وچون‌پیوسته خود را پیروزودشمنان را مغلوب ومقهور دیده بود، هیچکس را هماورد خودنمیدانست و خویشتن را شکست ناپذیر می‌پنداشت .

شکست چالدران دراخلاق و رفتار او تأثیر فراوان کرد . خودخواهی و غرورش بنومیدی وملال مبدل شد . پس ازآنکه ازدشت چالدران بتبریز و ازآنجا به**درجزین** رفت ، آن شکست را ماتم گرفت . لباس سیاه پوشید وعمامهٔ سیاه برسر نهاد ودستور داد که عموم سادات نیزسیاه پوشیدند ومانند وی دستارسیاه بسر بستند . پردهٔ بیرقهای سپاه را هم بفرمان وی سیاه کردند و برآنها باخطی سپید کلمهٔ « القصاص » نوشتند . حتی نوشته‌اند که چون یکی از زنانش در همانسال پسری‌آورد ، نام او را **القاص** نهاد . از همانسال نیزدرشرابخوری براه افراط رفت ، وکاسهٔ سرشیبك‌خان را که جام شرابش بود، کمتر از دست میگذاشت .

درترویج مذهب شیعه نیزازسختگیری وخشونت و کشتار خودداری کرد وبحکام ولایات دستور داد که خلق‌خدا را برای ترك وتبدیل مذهب نرنجانند .

پس ازآن درصدد برآمد که‌بادشمن ازدرصلح درآید ، وچنانکه پیش‌ازین اشاره کردیم ، هیئتی را بریاست **میر نورالدین عبدالوهاب** با نامه‌ای دوستانه و هدایای گرانبها نزد سلطان سلیم‌خان فرستاد تا قرارداد صلح منعقد کنند و زنش بهروزه خانم را بازستانند . ولی سلطان سلیم چون مصمم بود که سال دیگر باز بخاك ایران حمله آورد ، بدرخواستهای او اعتنائی‌نکرد و سفیرانش را بزندان افکند .

شاه اسماعیل چون‌حریف را دردشمنی‌پایداردید ، ناگزیر بچاره‌جوئی برخاست . نخست **نورعلی خلیفهٔ روملو** و **محمدبیگ ایغوت‌اوغلی** از سرداران نامی قزلباش

را مأمور کرد که درنواحی ارزنجان و«سیواس» بقتل وغارت پردازند. ولی این‌دوسردار کاری از پیش نبردند و در نزدیکی ارزنجـان از سپاهیان ترك شکست یافتند و نورعلی خلیفه بهلاکت رسید (جمادی‌الاخر سال ۹۲۱ هجری).

پس از آن‌شاه اسماعیل **قراخان استاجلو** برادر **خان‌محمد** ، حکمران قدیم دیاربکر ، را بآنولایت روانه کرد تا درراه اردوی عثمانی آبادیها را بسوزاند وآذوقه را نابود کند وکاه وبیگاه براردوی دشمن بتازد . این سردارهم با آنکه قلعهٔ دیاربکر را محاصره کردو جمعی از سربازان ترك را بخاك انداخت ، از عهدهٔ گشودن آن قلعه برنیامد و سرانجام بتیرتفنگی کشته شد .

شاه‌اسماعیل با « علاءِالدولهٔ ذوالقدر » هم از دراتحاد درآمد و هدایائی نزد وی فرستاد وتحریکش کرد که درسرحدات قلمروخویش برقلاع عثمانی حمله برد وآذوقه وذخیره‌ای راکه سلطان سلیم‌درآن قلعه‌ها برای‌حملهٔ دیگری بایران فراهم‌آورده‌بود، غارت کند . علاءِالدوله نیز بتحریك وی چنین کرد ، ولی اینکار سبب شدکه سلطان سلیم‌خان با سپاه بسیار بدفع وی همت گماشت و در ماه ربیع الثانی سال ۹۲۱ هجری قوای ذوالقدر را در محل **گووك‌سو** درهم شکست . علاءِالدوله درین جنگ کشته شد وسراسرمتصرفاتش بدست سلطان‌سلیم‌خان افتاد .

در اواخر سال ۹۲۱ هجری بار دیگر شاه اسماعیل سفیرانی بنام **کمال الدین حسین‌بیگ** و **بهرام‌آقا** باهدایای گرانبها و نامه‌ای دوستانه بدربار استانبول فرستاد و از سلطان‌سلیم‌خان درخواست صلح کرد . سلطان سفرای ایران را در روز سوم شوال آنسال بحضورپذیرفت، ولی‌آئین دست‌بوسی که نشان دوستی‌ومحبت بود انجام نگرفت . روزدیگرنامهٔ شاه اسماعیل را بشرح زیردرحضورسلطان خواندند :

آخرین نامهٔ شاه‌اسماعیل به‌سلطان‌سلیم‌خان :

«حضرت سامی مرتبت‌عالی‌منقبت سلطنت‌پناه عدالت‌دستگاه، خورشید رفعت ، جمشید رتبت، فریدون فراسکندر در، دارای ممالك‌آرای ، ناهیدانتفاع برجیس ارتفاع ، افتخار اعاظم‌السلاطین ، اعتضاد افاخم الخواقین ، رافع اعلام الملك‌والدین،حامی‌الاسلام والمسلمین ، المنتشرمناشیرمعدلته فی‌الآفاق ،الظاهر تباشیر نصفته من‌افق الاستحقاق ، المؤیدمن عندالملك الاله ، غیاث‌السلطنة و

المعدلة والحشمة والشوكة والاقبال ، **سلطان سليم شاه** ، ايداللہ میامن ملکه وسلطانه‌وایده بکمال‌لطفه‌واحسانه. شرایف‌دعوات طیبات محبت‌آیات ولطایف تحیات زاکیات‌مودت سمات مقتبس ازانوار « ان‌لربکم فی‌ایام دهرکم نفحات» که طراوت ازهارو نضارت گلزارش صفابخش‌خاطرارباب صدق و صفا و روح افزای ضمایراصحاب صداقت وولابود و نسیم دلگشای‌آن مروح ارواح و مفتح ابواب فتوح باشد، متحف ومهدی ومبلغ‌ومؤدی داشته منهای ضمیرمنیرمهر تنویر آنکه بنابراستحکام قواعد محبت وولاو انتظام مودت وصفا که ازمقتضیات‌آثار علاقهٔ ابوت وبنوت ومتممات اطوار رابطهٔ فتوت ومروت است ودر سوابق ایام باتم واحق تحقق‌آن از جانب حضرت ابوت مکان فردوس‌آشیان انارالله برهانه بنوعی منظور و مشهود بود که محسود سلاطین اقطار و مغبوط خواقین امصار گشته علی‌الدوام چنانچه مستدعای شیمهٔ جبلیه ومقتضای فطرت اصلیهٔ این محب است بدفع ورفع‌ارباب زیغ وعدوان وقلع وقمع اصحاب عصیان وطغیان اشتغال نمود ، وبهیچوجه ازآنجانب امکان مخالفت واحتمال منازعت ملحوظ و متصور نبود . بلکه همیشه احیاء مراسم محبت موروثی صمیمی و اعلاء معالـم صداقت یقینی‌قدیمی فیمابین اولادامجاد سلطنت نژاد حضرت فردوس مکان نسبت این محب را از حضرت خلافت مرتبت ظهور می‌یافت ، واشعهٔ لمعات نیر اختصاص و اتحاد درمجابی‌خواطرومرایای‌ضمایرازایشان می‌تافت .

« مکمون ضمیرومکنون خاطر تصویرمعانی آن بود که هرگاه که در امورسلطنت ومهام مملکت بمیامن‌معدلت و نصفت‌آن‌حضرت اتساق‌وانتظام یابد تسدید این‌معانی وتشییداین مبانی بموجب‌فرمودهٔ مجته‌الآباء قرابة‌الابناء،بنوعی ثبوت وتحقق پذیرد که‌دروقایع ملکیه‌وملیه‌وحوادث‌دینیه‌ودنیویه‌ازجانبین‌وظائف موافقت امدادولوازم موافقت اسعادبظهوررسد.فکیف که مظنهٔ تعرض ومداخلت وتصورتعصب ومجادلت . اماعجب ازاعتقادآنست که منشأنشأه خلاف ، غیرافساد ارباب فتنه وفساد وایقاع اصحاب اغراض وعناد نبوده ، ازاقاویل‌کاذبهٔ باطله و اباطیل‌لاطائلهٔ جمعی غرضناك بی‌باك‌آئینهٔ خاطر بی‌عیب راکه مطرح انوارغیب است ، مکدرساخته باشند ، وضمیرمنیر را ازانعکاس صورمعانی‌صفا و وفاء ارثی واتساقی پرداخته . ومع‌ذلك همچنان‌ازجبلت کریمه ومحبت قدیمه تعجب تام‌روی نمود که باوجود تأسیس‌آن قواعد مشیدة الارکان وترصیف‌آن مقاعد مستحکمة البنیان تأثیراقوال وتغییر احوال تواند بود .

« بناءً‌علیه هر چند ازاکناف اخبار توجه ایشان بدین بلاد آثارخلاف مقتضیات محبت و وداد میرسید ، قطع رابطهٔ اعتماد ننموده بسمع قبول مسموع نمیشد ، و شاهد عدل این کلام صدق آنکه درآن هنگام چنانچه بمسامع علیه رسیده باشد، احضارعساکراطراف نکرده بعد ازتیقن‌آن اخبار بامخصوصی چند ازملازمان رکاب و معدودی ازمردم حدود « دیاربکر » وقت الضروره بصوب مقابله‌استقبال نمود،وحسب‌المقدور آنچه‌مرقوم‌صفایح صحایف‌غیب بود برلوایح‌عالم

شهادت پرتو انداخت . و چون استنشاق نسایم صلاح و استرواح روایح اصلاح حین معاودت ازریاض احوال ایشان نموده ، همگی همت وجملگی نهمت بامنیت بلاد وفراغ عباد مصروف ومنعطف بود. حمایت حدوداسلام مخزون خزینهٔ نیت ومکنون گنجینهٔ طویت بود . مخالفت سلاطین دیندار موجب اختلال مبانی دین و ایمان وسبب جرأت وجسارت اهل کفر وعصیان میشود . هر آینه بمقتضای حقیقت مؤدای «من سبق بین الاخوین بالصلح فهو اسبق بدخول الجنه» رعایهٔ لحقوق الاخوة ووثوق المحبة باهداء آثار موافقت واشعار شعار مصادقت مسابقت نموده ومضمون سعادت رهنمون آیهٔ کریمهٔ «الصلح خیر ، وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ولاتتبع سبیل المفسدین » وجههٔ توجه وقدوهٔ تنبه ساخته سیادت و نقابت پناهی ، افادت وافاضت دستگاهی ، امیر نورالسیادة و **نورالدین عبدالوهاب** را جهت تأسیس اساس یگانگی وتغییر مخالفت و بیگانگی بدانصوب صواب مآب روانه گردانیده است ، وترصد آن بود که چون اصلاح کافهٔ انام ومصالح اهل اسلام را متضمن است ، سیادتمآب مشارالیه را بزودی روانه ساخته اظهار خصایص اتحاد ذاتی علی الرسم السابق والوجه اللایق فرمایند ، واکنون مدتی از آن گذشته و اثری بر آن مترتب نگشته ، بخاطرخطور نمود که چون درین اثنا بی وقوف و شعور جانبین بعضی امراء حدود طرفین تجاوز نموده صورتی چند بفعل آورده که موهم تبلیغات محولهٔ سیادت پناهی مرضی الصفاتست ، همان که سبب تسویف و تعویق آن باشد . لهذا امارت مآبی رفعت نصابی کمال الدین **حسین بیگ** وعمدة الاعاظم **بهرام آغا** راکه اززمرهٔ خواص ارباب اخلاص این خاندانند ، فرستاد وتفاصیل حالات بتقریر وافی مشارالیهما که ازحقایق آن کماهی آگاهی دارند و معتمدعلیه اند محول شد که هنگام مجال مرفوع گردانند . یقین که مصالح عموم انام وانتظام مناظم امور جمهور اهل اسلام را نصب العین ساخته فتح ابواب رخا ونشر اسباب ولا با نبعاث وسایط ورسایل وتجویز آمد شد قوافل ورواحل خواهند فرمود، والحق ازارسال رسل وابلاغ مراسلات وبسط بساط مفاوضات ومکاتبات غیر ملاحظهٔ فراغ حال عموم برایا وجمعیت بال قاطبهٔ رعایا نبوده و نیست . چه وثوق بعنایت نامتناهی و اعتماد بکرم بیدریغ آلهی زیاده از آنست که صورت دیگر متصور خاطر تواند شد . والدعا مخلد ومؤید وختم بالصلوة علی محمد و آل محمد، بمقام تبریز[۱] .»



سلطان سلیم خان باین نامه نیزجوابی نداد وبازسفیران شاه را بزندان انداخت.

پس از آن شاه اسماعیل نامه‌ای با دویست غلام و کنیز گرجی و ترکمان برای سلطان مصر **الملک الاشرف قانصوغوری** فرستاد ، و برضد سلطان عثمانی با او متحد

۱ــ منشآت السلاطین ، جلداول ، صفحات ۴۱۳و۴۱۴.

شد . درهمانحال نیز سفیرانی بمجارستان ولهستان و صربستان روانه کرد و سلاطین این ممالك را بجنگ باسلطان عثمانی تشویق نمود [۱] . ازطرفی نیز باقی‌ماندهٔ صوفیان آناطولی را ، که درقلعهٔ **تورخال** از توابع **اماسیه** گردآمده بودند ، تقویت کرد وایشان در سال **۹۲۵** هجری بتحریك و دستیاری وی خروج کردند و درآناطولی بتاخت و تاز و غارت پرداختند و امیرالامرای « قرامان » راکه بدفع آنان رفت ، کشتند . ولی سرانجام از **علی بیگ شهسوار اوغلی** وزیرعثمانی شکست خوردند و پراکنده شدند .

سلطان سلیم‌خان تا سال **۹۲۳** قسمتی از کردستان و گرجستان را هم با سراسر شام ومصر تسخیر کرد وآخرین **خلیفهٔ** عباسی مصر **المتوکل علی‌الله محمد** هم ، که در آنکشور بعنوان خلافت دلخوش بود ، مقام خلافت را بدو سپرد ، و چنانکه برخی از مورخان نوشته‌اند ، سلیم ازین تاریخ عنوان خلافت راهم برعنوان سلطنت اضافه کرد .

سلطان سلیم‌خان درسال۹۲۶، باآنکه بیماربود ، از قسطنطنیه بیرون‌آمد تا به «ادرنه» رود ومقدمات حملهٔ دیگری را بخاك ایران فراهم سازد . ولی درراه در گذشت (هشم شوال۹۲۶)وبآرزوی شوم خود، که‌تسخیرسراسرایران بود ، نرسید.

شاه اسماعیل نیز در شب دوشنبهٔ نوزدهم رجب سال **۹۳۰** هجری بمرض سل در محل **صائن کدوکی** ،نزدیك شهر «سراب»آذربایجان،درسی‌وهشت‌سالگی وفات‌یافت.

---

۱ ــ رجوع کنید بکتاب روابط‌ایران و اروپا دردورهٔ صفویه، تألیف نویسندهٔ این‌مقاله چاپ تهران ، سال ۱۳۱۶.

۱۳ : مآخذ مهم مقالهٔ جنگ چالدران :

۱ـ **احسن التواریخ** ، تألیف **حسن روملو**، چاپ کلکته درسال ۱۹۳۱ میلادی .

۲ـ **احسن التواریخ** ، تألیف **محمدفریدبیگ** ، ترجمهٔ فارسی میرزا عبدالباقی مستوفی اصفهانی، درسالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ هجری ، چاپ تهران .

۳ ـ **تاریخ الفی** ، از **ملا احمد تتوی** ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، (Supp. 1326) ازفهرست بلوشه .

٤ـ **تاریخ جهان آراء** ، منسوب به **ملا ابوبکر تهرانی** ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران .

٥ـ **تاریخ هشت بهشت**، ازحکیم الدین ادریس بدلیسی، نسخهٔ خطی متعلق به آقای سعید نفیسی.

٦ـ **حبیب السیر**، تألیف **غیاث الدین خواندمیر**، چاپ تهران .

۷ـ **خلاصة التواریخ** ، از **قاضی احمد حسینی** ، معروف بمیر منشی قمی ، نسخهٔ خطی .

۸ـ **دائرة المعارف اسلامی**، چاپ «لیدن».

۹ـ **روضة الصفا** ، تألیف **محمد بن خاوندشاه** ، معروف به **میرخواند** ، چاپ تهران درسال ۱۲۷٤ هجری .

۱۰ـ **روضة الصفویه** ، تألیف میرزابیگ جنابدی ، نسخهٔ خطی .

۱۱ـ **زبدة التواریخ** ، تألیف **ملاکمال** پسرجلال الدین محمد منجم یزدی، نسخهٔ خطی ازآقای سعید نفیسی .

۱۲ـ **عالم آرای شاه اسماعیل** ، نسخهٔ خطی، متعلق بآقای وحیدالملك شیبانی.

۱۳ـ **عالم آرای عباسی**، از**اسکندربیگ منشی ترکمان**، چاپ تهران درسال ۱۳۱٤ هجری .

۱٤ـ **قصص الخاقانی**، تألیف **ولی قلی شاملو**، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران.

۱٥ـ **انقلاب الاسلام بین الخاص والعام** ، تألیف **محمدعارف ارزرومی** در سال ۱۳۰۷ هجری قمری درتهران . نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بنمرهٔ ۱۳۰۸ـ منابع این کتاب نفیس که برای ناصرالدین شاه قاجار گردآمده ازینقرارست :

تاج التواریخ ، ازخواجه سعدالدین.

حقیقه التواریخ ، ازاسماعیل بیگ توقیعی.

مشاهیرالنساء ، از ذهبی افندی .

تاریخ جهان نما ، ازمصطفی افندی معروف بکاتب چلبی.

مصباح الساری ، از دکتر ابراهیم افندی .

۱۶ـ **منشآت السلاطین**، تألیف **احمدفریدون توقیعی**،معروف بفریدون بیگ، چاپ استانبول ،درسال۱۲۷۴هجری .

۱۷ ـ **منشآت فارسی و ترکی** ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس . بشمرهٔ (Ancien fonds 78) ازفهرست بلوشه .

۱۸ـ **تاریخ ادبیات ایران**، ازآغازعهد صفویه تا زمان حاضر. تألیف **پروفسور ادوارد براون** انگلیسی.

۱۹ـ **تاریخ کشیشان کرملیت در ایران** ، چاپ لندن ، بزبان انگلیسی ، در سال ۱۹۳۹.

۲۰ـ **تاریخ شاه اسماعیل اول**، بزبان انگلیسی، تألیف **غلام سرور**،چاپ علیگر.

۲۱ـ **تاریخ امپراطوری عثمانی**، تألیف **هامر**، ترجمهٔ فرانسه ازمسیو **دوشه** (Dochez) درسالهای۱۸۴۰/۴۲.

۲۲ـ **تاریخ ترکیه**،تألیف کلنل **لاموش**،چاپ پاریس درسال۱۹۳۴ بزبان فرانسه .

۲۳ـ **تاریخ جنگهای ایران و عثمانی**،ازمینادوی(Minadoi) ، ترجمهٔ انگلیسی آن از**هارتول** ، چاپ لندن در۱۵۹۵.

۲۴ ـ **صحائف الاخبار** ، تألیف **منجم باشی** ، چاپ استامبول.

۲۵ ـ تاریخ **لاویس و رامبو** ،بزبان فرانسه ، چاپ پاریس .